

بسم الله الرحمن الرحيم
و صل الله على محمد و اهل بيته الطاهرين

فصلنامه
علمی - پژوهشی
مطالعات راهبردی
شماره ۵۱ • بهار ۱۳۹۰

صاحب امتیاز: پژوهشکده مطالعات راهبردی
مدیر مسؤول: دکتر سیامک رهپیک
سردبیر: دکتر امیرمحمد حاجی یوسفی
دیبر: فرزاد پورسعید

فصلنامه مطالعات راهبردی، بنا بر نامه شماره ۳/۱۱/۳۷۳۸ مورخ ۱۳۸۹/۳/۱۲ وزارت علوم، تحقیقات و فناوری - کمیسیون نشریات علمی کشور، دارای درجه علمی - پژوهشی است.



تلفن واحد فروش و اشتراک ۸۸۸۰۲۴۷۶
نشانی: تهران، خیابان کریمخان، خیابان آبان جنوبی، خیابان رودسر، پلاک ۷
صندوق پستی: ۱۴۱۵۵-۵۱۸۹ تلفن: ۸۸۸۰۲۴۷۷ دورنگار: ۸۸۸۹۶۵۶۱
پست الکترونیک: quarterly@risstudies.org

هیأت تحریریه (بر اساس حروف الفبا)

دکتر اصغر افتخاری / دانشیار دانشگاه امام صادق(ع) (دکتری علوم سیاسی)

دکتر امیر محمد حاجی یوسفی / دانشیار دانشگاه شهید بهشتی (دکتری علوم سیاسی و روابط بین الملل)

دکتر سید جلال دهقانی / استاد دانشگاه علامه طباطبائی (دکتری علوم سیاسی)

دکتر سیامک رهپیک / دانشیار دانشکده علوم قضایی (دکتری حقوق خصوصی)

دکتر محمود سریع القلم / استاد دانشگاه شهید بهشتی (دکتری روابط بین الملل)

دکتر سعیده لطفیان / دانشیار دانشگاه تهران (دکتری علوم سیاسی)

دکتر ابراهیم متقی / استاد دانشگاه تهران (دکتری روابط بین الملل)

دکتر قدیر نصری / استادیار دانشگاه تربیت معلم (دکتری علوم سیاسی گرایش اندیشه)

دکتر احمد نقیبزاده / استاد دانشگاه تهران (دکتری علوم سیاسی)

فصلنامه مطالعات راهبردی از کلیه محققان و مترجمان محترم که علاقه‌مند به درج مطالب خویش در

این فصلنامه هستند، با رعایت شرایط زیر دعوت به همکاری می‌کند:

* مقالات در حوزه مطالعات راهبردی و مسائل ایران باشد.

* نام و نام خانوادگی مؤلف همراه با نشانی کامل و شماره تلفن در پایان مقاله ذکر شود.

* خلاصه‌ای از مقاله به زبان فارسی و انگلیسی تهیه و ارسال شود.

* مقالات بر یک روی صفحه و با فاصله مناسب با خطی خوانا نوشته شود.

* طول مقالات از ۲۰ صفحه تایپی (و یا معادل دستنویس آن) فراتر نرود.

* در نگارش مقالات اصول علمی - پژوهشی رعایت شود.

* مطالب ارسالی بازگردانده نمی‌شود.

* فصلنامه در ویرایش مقالات پذیرفته شده آزاد است.

مطالب مندرج در فصلنامه مطالعات راهبردی بیانگر دیدگاههای پژوهشکده مطالعات راهبردی نمی‌باشد.

نقل مطالب با ذکر منبع جایز است.

کلیه حقوق برای پژوهشکده مطالعات راهبردی محفوظ است.

فهرست مطالعه

مقالات

فناوری‌های قدرت در جنگ نرم

سید جلال دهقانی فیروزآبادی ۵-۳۰

سرمایه اجتماعی و امنیت ملی پایدار

هادی عباس‌زاده / کامران کرمی ۳۱-۵۸

صلاحیت قضایی دیوان کیفری بین‌المللی در رسیدگی به تروریسم

پیمان نمامیان ۵۹ - ۸۴

مبانی بیناذهنی هویت نظام جمهوری اسلامی ایران

الهام رسولی ثانی‌آبادی ۸۵ - ۱۱۴

نسبت رئوپلیتیکی امنیت زیست‌محیطی و توسعه پایدار؛ مطالعه موردی

درياچه اروميه

مراد کاویانی راد ۱۱۵-۱۴۷

مناسبات راهبردی امارات متحده عربی با جمهوری اسلامی ایران (۲۰۱۱ - ۲۰۰۰)

حمدی صالحی ۱۴۹-۱۷۳

چندجانبه‌گرایی و روابط فرآتلانتیک در افغانستان

یاسن نورعلی‌وند / علی خلیل‌پور رکن‌آبادی ۱۷۵-۲۰۰

نمایه فصلنامه مطالعات راهبردی در سال ۱۳۸۹ ۲۰۱-۲۲۳

فناوری‌های قدرت در جنگ نرم

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۸/۲۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۲/۲۵

سید جلال دهقانی فیروزآبادی

چکیده

هدف این مقاله، واکاوی چگونگی و شیوه‌های اعمال قدرت در قالب فناوری‌های قدرت در جنگ نرم است. این جنگ بیش از هر چیز، مبتنی بر قدرت مولد است. قدرت مولد نیز مخصوص فناوری‌های خاصی است که در فرآیند اعمال آنها، فرد انسانی به صورت سوژه و ابیه، خلق، کنترل، و منقاد می‌شود، به طوری که قدرت در قالب شیوه‌های پذیرفته شده بیناذهنی بر فرد اعمال می‌گردد. از این رو، بر خلاف تعاریف رایج، جنگ نرم مخصوص نوع خاصی از خشونت است که خشونت ساختاری و نمادین خوانده می‌شود. در این جنگ، به جای جسم انسان، ذهن او به انتقاد در آمده و زیست‌جهان انسانی، استعمار و تسخیر می‌گردد. این امر طی سه مرحله همزمان، یعنی تثبیت ارزش‌های خودی، تخریب ارزش‌های دیگری و تبدیل دومی به اولی، از طریق فناوری‌های قدرت مولد، تحقق می‌یابد. مرجعیت‌سازی، گفتمان‌سازی، فرهنگ‌سازی و سوژه‌سازی، از جمله مهمترین فناوری‌های قدرت در جنگ نرم هستند.

کلیدواژه‌ها: جنگ نرم، قدرت، فناوری قدرت، سوژه، خشونت نمادین، طبیعی‌سازی، فهم مشترک، بیناذهنیت، گفتمان.

* استاد روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی

مقدمه

جنگ نوعی منازعه خشونت‌آمیز سیاسی است که بین گروههای انسانی رخ می‌دهد. این منازعه سیاسی – اجتماعی با توجه به ماهیت، اهداف و ابزارهای آن، به انواع مختلفی تقسیم می‌شود. یکی از اشکال جنگ که بر مبنای ابزار و ماهیت قدرت در آن از دیگر انواع متمایز می‌شود، جنگ نرم است. با وجود این، همه اشکال جنگ، مصدق و تجلی روابط قدرت و متضمن اعمال قدرت می‌باشند. از این رو، مهمترین وجه تمایز انواع مختلف جنگ، ماهیت قدرت و چگونگی اعمال آن است، به طوری که دو نوع جنگ سخت و نرم قابل تصور و تحقق می‌باشد. در جنگ سخت، قدرت ماهیتی سخت‌افزاری دارد که به صورت قهرآمیز، مستقیم و آشکار اعمال می‌گردد، در حالی که در جنگ نرم، ماهیت قدرت، نرم‌افزاری است که به شیوه غیرقهرآمیز، غیرمستقیم و نهان اعمال می‌شود.

بنابراین، شیوه‌ها، سازوکارها و ابزار اعمال قدرت در جنگ نرم با جنگ سخت متفاوت است. به سخن دیگر، فناوری‌های قدرت در جنگ نرم، ماهیتی نرم‌افزاری دارد که بسیار خفی و پیچیده می‌باشد، به گونه‌ای که مهمترین وجه ممیزه جنگ نرم، فناوری‌های قدرت در آن است که کمتر مورد توجه قرار گرفته و تبیین می‌گردد. از این رو، هدف این مقاله، واکاوی چگونگی و شیوه‌های اعمال قدرت در قالب فناوری‌های قدرت در جنگ نرم است. برای تحقیق و تأمین این هدف، نخست، در بخش مفهوم‌شناسی، مفاهیم جنگ نرم، قدرت، خشونت و فناوری‌های قدرت توضیح داده می‌شود. سپس، در دومین قسمت، فناوری‌های مختلف قدرت که در جنگ نرم برای اعمال قدرت و دستیابی به اهداف مطلوب به کار می‌رود، مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. استنتاج‌های منطقی بحث نیز در نتیجه‌گیری جمع‌بندی می‌شود تا زمینه‌ساز ارائه راهکارهای خنثی‌سازی و مقابله با این فناوری‌های پیچیده و مخرب باشد.

الف. مفهوم‌شناسی

۱. جنگ نرم

مفهوم جنگ نرم از جمله مفاهیم توسعه‌نیافته در روابط بین‌الملل و مطالعات امنیتی است که به صور مختلفی تعریف می‌شود. بعضی، بر اساس مصاديق و ابزارها، جنگ نرم را بر حسب عملیات روانی، جنگ رسانه‌ای، جنگ فرهنگی، جنگ ایدئولوژیک، جنگ اطلاعات و جنگ سرد تعریف می‌کنند. برخی دیگر، جنگ نرم را به کارگیری قدرت نرم برای شکل دهی به ارجحیت‌ها، انتظارات و خواسته‌های افراد و ملت‌ها تعریف می‌کنند (Nye, 2004: 3). گروه دیگر، هرگونه اقدام غیرخشونت‌آمیز را برای تغییر ارزش‌ها، باورها و الگوهای رفتاری افراد و ملت‌ها، جنگ نرم می‌نامند (نائینی، ۱۳۸۹: ۸-۴).

هریک از این تعاریف و مفاهیم، یکی از ابعاد و وجوده جنگ نرم را مورد توجه و تأکید قرار می‌دهد. بعضی بر ماهیت و محتوای هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی جنگ نرم تمرکز می‌کنند. برخی از تعاریف بر کارکرد و هدف جنگ نرم تأکید می‌ورزند. در حالی که دسته سوم، ابزارها و سازوکارهای جنگ نرم را مورد توجه قرار می‌دهند. در عین حال، هیچ‌یک از این تعاریف، جامع و مانع و در برگیرنده کلیه ابعاد و وجوده این پدیده اجتماعی - سیاسی نیست. به ویژه، این تعاریف از ماهیت خشونت‌آمیز جنگ نرم غفلت می‌ورزند. علت این امر نیز محدودکردن خشونت به نوع فیزیکی آن و نادیده‌گرفتن خشونت نمادین و ساختاری است که در کانون جنگ نرم قرار دارد. از این رو، باید تعریفی از جنگ نرم ارائه داد که ضمن جامعیت، ماهیت خشونت‌آمیز آن را نیز مدنظر قرار دهد.

بر این اساس، جنگ نرم را می‌توان این گونه تعریف نمود: «اعمال قدرت نرم برای شکل دهی به باورها، ارزش‌ها، هنجارها، افکار، ادراکات، انتظارات، ارجحیت‌ها، انتخاب‌ها و الگوهای رفتاری فردی و جمعی، به منظور همسازی، تنظیم، کنترل و تغییر هویت سوزه انسانی و جهان ذهنی در راستای تأمین اهداف و تحقق نتایج مطلوب». این تعریف، ابعاد، وجوده، سطوح، مراحل، ابزار و ماهیت جنگ نرم را در بر می‌گیرد و بر اساس آن، جنگ نرم، اولاً دارای ابعاد سه‌گانه ثبوتی، سلبی و انتقالی است.

ثانیاً، طی سه مرحله تولید و ترویج (باورها، ارزش‌ها و الگوهای رفتاری خود)، تردید، تضعیف و تخریب (باورها، ارزش‌ها و الگوهای رفتاری دیگری) و تغییر و تبدیل (باورها، ارزش‌ها و الگوهای رفتاری دیگری به خودی) عملیاتی می‌شود.

ثالثاً، در سطوح سه‌گانه باورها (خود و دیگری)، ارزش‌ها (خود و دیگری) و الگوهای رفتاری (خود و دیگری) صورت می‌گیرد.

رابعاً، ماهیتی خشونت‌آمیز دارد و متنضم و مستلزم اعمال خشونت ساختاری و نمادین می‌باشد. در جنگ نرم، قدرت از طریق ابزار و فناوری‌های نرم اعمال می‌شود. هدف مرجع قدرت نیز توده مردم، نخبگان و تصمیم‌گیرندگان هستند.

۲. قدرت: نرم و مولد

در تعریف جنگ نرم، عموماً بر قدرت نرم و ابزارهای نرم‌افزاری اعمال قدرت تأکید می‌شود. قدرت نرم، آن گونه که جوزف نای تعریف می‌کند، عبارت از توانایی جذب و اقناع دیگران برای همدستی و همکاری است. این نوع قدرت بر هنجارها، ارزش‌ها، انگاره‌ها، ایدئولوژی، نهادهای سیاسی، اعتبار، اخلاق و فرهنگ متکی است (Nye, 1990: 153-154).

چهره سوم قدرت، همانگونه که خود نای اذعان می‌دارد، تعریف و توصیف دیگری از قدرت نرم است که استیون لوكس سال‌ها پیش از او مفهوم‌بندی کرده بود (Lukes, 1975). همچنین، چهره چهارم قدرت یا قدرت مولد نیز مصدق دیگری از قدرت نرم به شمار می‌رود که می‌شل فوکو آن را در آثار خود تبیین کرده است (فوکو، ۱۳۷۶).

چهره سوم یا مفهوم رادیکال قدرت، بر چگونگی شکل‌گیری ارجحیت‌ها و آگاهی بازیگران و کنش‌گران، بدون خودآگاهی آنان تأکید می‌کند. چهره سوم قدرت ناظر بر شرایط و روابطی است که بازیگر یا کشور، از طریق ایجاد خودآگاهی کاذب در بازیگر یا کشور دیگر، به گونه‌ای ارجحیت‌ها، خواسته‌ها، انتظارات و منافع او را شکل دهد که وی همان چیزی را بخواهد، ترجیح دهد و انتخاب کند که مطلوب بازیگر اول باشد. از این رو، در این چهره از قدرت، کسی که در معرض قدرت قرار دارد، ناخودآگاه و ناخواسته همان خواسته و ارجحیتی

طلب می‌کند و گزینه‌ای انتخاب می‌کند که مطلوب اعمال‌کننده قدرت است. بنابراین، نیازی به اجرار فیزیکی، تشویق و تطمیع نیست (نای، ۱۳۸۵: ۲۷۷-۲۸۱). (Lukes, 1975: 24).

قدرت مولد یا چهره چهارم قدرت، معطوف به چگونگی خلق سوژه و ابزه انسانی از طریق روابط اجتماعی است. قدرت مولد مستلزم و متضمن فرآیندهای اجتماعی عام و پراکنده است، به گونه‌ای که ناظر بر شیوه تولید و خلق سوژه‌ها و ابزه‌ها و هویت‌ها از طریق روابط اجتماعی پراکنده، غیرمستقیم و با واسطه می‌باشد. از این رو، قدرت مولد عبارت است از تکوین و تأسیس کلیه سوژه‌ها و ابزه‌های انسانی با قدرت‌های اجتماعی متنوع و متعدد، از طریق نظام‌های دانش و رویه‌های گفتمانی با دامنه فراگیر و گسترده اجتماعی. بنابراین، قدرت مولد فراتر از ساختارها می‌رود و به نظام‌های دلالت و معنا که ساختارمند می‌شوند، ولی ساختار نیستند و به شبکه نیروها و عوامل اجتماعی می‌پردازد (Barnett and Duvall, 2005: 55-56).

قدرت نوعی فناوری و راهبرد است که پیوند عمیقی با دانش، صلاحیت و امتیازات دارد و به صورت غیر مستقیم اعمال می‌گردد. قدرت، راه، روش و تکنیکی است که از طریق آن، برخی اعمال به گستره اعمال دیگر شکل داده، آنها را محدود ساخته و تغییر می‌دهند.

قدرت وجهی از عمل است که به طور مستقیم و بی‌واسطه بر دیگران اعمال نمی‌شود، بلکه بر عمل بازیگران و کشورها اعمال می‌گردد. اعمالی که ممکن است در زمان حال یا آینده پدیدار گرددند. بنابراین، در چهره چهارم قدرت، به جای تأکید بر انگیزه‌ها، ارجحیت‌ها و منافع بازیگران، بر فرآیندها، تکنیک‌ها و فناوری تکوین سوژه‌ها به عنوان آثار اعمال قدرت ابزه‌ساز مورد توجه قرار می‌گیرد (دریفوس و رابینو، ۱۳۷۶: ۳۴۳).

بر این اساس، در تعریف و تبیین قدرت نرم باید به هر دو وجه آن، یعنی خلق سوژه انسانی و شکل‌دهی به ارجحیت‌ها، ادراکات و اذهان او توجه کرد. در هر دو وجه، قدرت به صورت پنهان و نامحسوس اعمال می‌گردد، ولی قدرت مولد، خفی‌تر، نامحسوس‌تر و ظریف‌تر است، به گونه‌ای که قربانیان، آن را احساس نمی‌کنند تا در برابر آن مقاومت نمایند.

۳. خشونت: ساختاری و نمادین

تعریف قدرت نرم بر پایه چهره سوم و چهارم قدرت، بیانگر این واقعیت است که جنگ نرم به معنای اعمال قدرت نرم، متنضم خشونت است. در عین حال، خشونت در جنگ نرم، بر خلاف جنگ سخت، فیزیکی، ملموس و مستقیم نیست، بلکه به صورت نامحسوس و غیرمستقیم اعمال می‌گردد. خشونت در جنگ نرم، ماهیتی ساختاری و نمادین دارد که در بافت گستره‌تر فرآیندها و ساختارهای اجتماعی – فرهنگی نهفته است.

خشونت ساختاری، نوعی رابطه اجتماعی و فرهنگی است که در آن، یک طرف قادر است سلطه و سیطره خود را به طور کامل و تمام‌عیار اعمال کند، در حالی که طرف دیگر، از هرگونه خودیابی، خودسازی، خودفهمی، انتخاب و فعالیت‌بخشیدن به قابلیت‌ها و ظرفیت‌های وجودی خود ناتوان است.

امپریالیسم و استعمار فرهنگی، از جمله بارزترین نمودهای خشونت ساختاری‌اند که در ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، نهادینه شده‌اند. از این رو، خشونت ساختاری در جنگ نرم، از طریق ایجاد فرآیندها و ساختارهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و فکری اعمال می‌شود که قدرت مقاومت در برابر آن را سلب می‌کند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۲: ۸۳).

نوع دیگری از خشونت که در جنگ نرم اعمال می‌شود، خشونت نمادین است. این نوع خشونت، به عنوان امکان و قابلیت اعمال قدرت در ساختارهای اجتماعی و فرهنگی شکل گرفته و از طریق سازوکارهای فکری و فرهنگی، به طور غیرمستقیم و نامحسوس اعمال می‌گردد. خشونت نمادین به معنای تحمیل نظامهای معانی و نمادها، به گونه‌ای است که بازیگران و کنشگران اجتماعی، آنها را مشروع و مقبول پنداشند و در چارچوب آن عمل نمایند. به بیان دیگر، خشونت نمادین، آن‌گونه که بوردیو تبیین می‌کند، خشونتی است که به وسیله آن، از افراد با زور و اجبار، تعهد اطاعت و انقیاد گرفته می‌شود، ولی چون این تسلیم و اطاعت در انتظارات جمعی و اعتقادات اجتماعی تلقین و پذیرفته شده جمعی ریشه دارد، انقیاد اجباری و خشونت قلمداد نمی‌شود. خشونت نمادین بر باور و عقیده‌سازی استوار است. فرآیند ایجاد عقاید جمعی و اجتماعی برای خلق کارگزاران و کنشگران دارای الگوهای درک

فناوری‌های قدرت در جنگ نرم

۱۱

و داوری است که آنها را مهیا و مستعد می‌سازد تا دستورات نهفته در یک گفتمان یا وضعیت را دریافته و از آن تبعیت نمایند (بوردیو، ۱۳۸۰: ۲۵۵).

اعتقادات در اینجا به معنای تمایلات ناخودآگاه و بدون تفکر و انقیاد و اطاعت مبتنی بر باورهای شایع و رایج در سطح جامعه و فهم متعارف نسبت به الزامات و القاثات یک گفتمان است، زیرا، ساختارهای فکری افراد منقاد با ساختارهای به کارگرفته شده در این گفتمان، سازگاری و انطباق معنایی دارد، به طوری که اطاعت از این فرامین و دستورات نهفته در گفتمان مقبول، تنها انتخاب معقول و گزینه بدیهی قلمداد می‌شود (بوردیو، ۱۳۸۰: ۲۵۶).

فرد مطیع و منقاد، در حقیقت به انتظارات اجتماعی و فهم مشترک که اعمال‌کننده خشونت نمادین تبیین و تعریف کرده است، پاسخ مثبت داده و خود را با آن وفق داده و بربایه آن عمل می‌کند. از این رو، خشونت نمادین، متضمن سلب اراده کنش‌گر است، به طوری که وی بدون تفکر و تأمل در ماهیت این رابطه خشونت‌آمیز، عمل کند. برای مثال، این باور که علم لزوماً سکولار است، یا لیبرال‌دمکراسی، بهترین نوع حکومت و تنها نظام سیاسی مشروع می‌باشد.

بنابراین، خشونت نمادین معلول سازگاری و انطباق ساختارهای فکری و باورها و عادت‌های سلطه‌پذیران با ساختار رابطه قدرت و سلطه اعمال شده بر آنان توسط سلطه‌گران است، زیرا ساختارهای فکری و فرهنگی، درک و داوری، نظام ترجیحات و انتخاب سلطه‌گر و سلطه‌پذیر، باید بر هم منطبق باشند. روابط خشونت نمادین تنها در پرتو همدستی قربانیان و استثمارشده‌گان آن درونی و طبیعی می‌گردد. از این رو، خشونت نمادین از طریق شکل‌دهی به شعور متعارف یا عقل سليم و باورهای رایج، از یک سو و شکل‌دهی به انتخاب‌ها، ارجحیت‌ها، انتظارات و نظام باور افراد، از دیگر سو اعمال می‌شود (بوردیو، ۱۳۸۰: ۲۶۹ و ۲۸۶).

۴. فناوری نرم

فناوری نقش تعیین‌کننده‌ای در جنگ نرم ایفا می‌کند، به گونه‌ای که بدون تولید و توسعه فناوری‌های پیشرفته، امکان پیشبرد و پیروزی در جنگ نرم بسیار سخت است. در این مورد نیز، بیشتر یا کاملاً بر نقش و اهمیت فناوری‌های سخت یا در بهترین حالت، فناوری‌های

نرم افزاری تأکید و تمرکز می‌شود، یعنی قواعد، روش‌ها و ابزارهای ناشی از به کارگیری دانش علوم طبیعی در حل مشکلات تولید مادی. از این رو، فناوری، نوعی سیستم دانش عملی و کاربردی منتج از علوم طبیعی است که به صورت مهارت‌ها، ابزارها و قواعد برای تغییر، تطبیق و مدیریت طبیعت برای بقای بشر و توسعه به کار گرفته می‌شود (Zhouying, 2001: 1-2).

نقش و اهمیت فناوری‌های نرم، کمتر در ادبیات جنگ نرم مورد توجه و تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد. این در حالی است که این فناوری‌ها، اساس جنگ نرم را تشکیل می‌دهند و بدون آنها، آغاز، ادامه و انجام آن ناممکن است. بر اساس تعریف سنتی از فناوری، دانش ناشی از علوم اجتماعی، علوم غیرطبیعی و معرفت ستتاً غیرعلمی برای حل مسائل و مشکلات عملی و کاربردی مختلف، فناوری نرم نامیده می‌شود. فناوری نرم از طریق به کارگیری و استفاده آگاهانه قوانین یا تجارب مشترک در فعالیت‌های انسانی و اجتماعی حاصل می‌شود که به قواعد، سازوکارها، ابزارها، نهادها، روش‌ها، شیوه‌ها و رویه‌هایی شکل می‌دهد که به توسعه و ترقی، انطباق و تنظیم یا کنترل جهان عینی و ذهنی کمک می‌کند (ibid). از این رو، فناوری نرم نیز مهارت‌ها، ابزارها، روش‌ها و قواعدی است برای تغییر، همسازکردن و مدیریت سوژه انسانی. این فناوری در دو سطح و دو مرحله به کار می‌رود: نخست، تولید سوژه انسانی یا تبدیل انسان به سوژه؛ دوم، تغییر، همساز و اداره کردن این سوژه در راستای اهداف مطلوب و ایجاد نتایج مورد نظر.

فناوری نرم باید دارای دو ویژگی و خصوصیت عام باشد، یعنی هم باید فناوری باشد و هم نرم. به عنوان فناوری، اولاً باید نوعی نظام دانش کاربردی از ابزار، وسایل و قواعد برای حل مسائل و مشکلات انسانی و اجتماعی باشد. ثانیاً، هدف عملی و کاربردی برای فراهم آوردن خدمات لازم برای تغییر اجتماعی و فرهنگی داشته باشد. از طرف دیگر، به لحاظ نرمبودن نیز باید از چهار ویژگی برخوردار باشد:

نخست، هدف و غایت عامل معطوف و مربوط به «جهان ذهن» است که در آن، فعالیت خودآگاه انسان هدایت می‌شود.

دوم، حوزه‌های اجرا و عمل شامل فرآیند فعالیت‌های ذهن و نظام‌های فعالیت اجتماعی بشر می‌گردد. بنابراین، پارامترها و عوامل تکنیکی عمدۀ و اصلی، فاکتورهای مختلف انسانی، اجتماعی و فرهنگی می‌باشد.

سوم، جز محصولات و فرآوردها، شیوه‌های مشترک تهیه خدمات فاقد اشکال فیزیکی مانند خدمات، فرآیندها، قواعد و نهادها هستند.

چهارم، فناوری نرم باید قادر به ایجاد، شکل‌دهی و تأثیرگذاری بر تغییرات از طریق شناخت و ادراک کنش‌های انسان در جهان عینی و ذهنی باشد (Zhouying, 2005: 6).

بر این اساس، فناوری نرم عبارت از فناوری فکری معطوف به افراد، تفکر انسانی، ایدئولوژی، احساس، نقاش ارزشی، جهان‌بینی، رفتار انسانی و سازمانی و جامعه انسانی برای آفرینش، ابداع و ابتکار است. به بیان دیگر، فناوری نرم دانش چگونگی آفرینش و ابداع در عرصه‌های تفکر، احساس، ارزش‌ها، ایدئولوژی، رفتارهای فردی و سازمانی و اجتماع بشری است. استانداردسازی، پردازش و تنظیم و تدوین افکار، ادراک، ارزش‌ها و فرهنگ، نمونه‌های بارز فناوری نرم هستند (Zhouying, 2001: 3-4).

ب. فناوری‌های قدرت

فناوری‌های قدرت، یکی از خفی‌ترین انواع فناوری نرم است که برای خلق سوژه انسانی، منضبط، مطیع و منقادسازی افکار و اذهان او به کار گرفته می‌شود. این دسته از فناوری‌ها کاربرد و کارکرد اساسی در جنگ نرم دارد که بر به کارگیری ماهرانه چهره‌های سوم و چهارم قدرت مبتنی است. منظور از فناوری‌های قدرت، کردارها، رویه‌ها و تکنیک‌های جزیی است که روح، فکر، ذهن، رفتار و شیوه زندگی انسان از طریق آنها شکل داده می‌شود.

تکنولوژی، معنایی گسترده‌تر از تخته¹ دارد که فروکو آن را به صورت عقلانیت موضعی و جزیی دارای هدف آگاهانه تعریف می‌کند. همچنین، گرچه وی فنون و فناوری را به گونه‌ای مترادف به کار می‌گیرد، ولی در بسیاری از مواقع، فناوری‌ها، مجموعه عامتری از فنون خاص و موضعی هستند. از این رو، فناوری قدرت، فراتر از معنای محدود و متعارف‌شناختی، ناظر و معطوف

به خلق سوژه انسانی و تدبیر افراد، روان‌ها و نفس‌ها، اداره نفس توسط نفس، اداره نهادهای اجتماعی و مدیریت افکار عمومی می‌شود، به گونه‌ای که فناوری‌های قدرت، اشکال واقعی اعمال قدرت می‌باشند (فوکو، ۱۳۷۶: ۳۳۰ – ۳۵۳).

بنابراین، فناوری قدرت از سه جهت از مفاهیمی چون جنگ روانی، جنگ فرهنگی، جنگ ایدئولوژیک و عقاید متمایز می‌شود:

اول، بر خلاف موارد مشابه پیش‌گفته که در آنها، چگونگی شکل‌دهی به افکار و اذهان مخاطب موضوعیت دارد، در فناوری‌های قدرت، تأکید بر چگونگی خلق سوژه انسانی است. دوم، در فناوری‌های قدرت، این هدف از طریق میکروفیزیک قدرت تعقیب و تأمین می‌شود، به طوری که در مواردی چون جنگ روانی و فرهنگی، سوزه‌ای وجود دارد که در معرض قدرت قرار می‌گیرد، ولی در اینجا، وی در فرآیند فناوری‌های قدرت آفریده می‌شود.

سوم، فناوری‌های قدرت متضمن خشونت ساختاری و نمادین است.

بر مبنای و متناسب با سطوح، مراحل و ابعاد جنگ نرم، فناوری‌های قدرت متفاوتی به کار گرفته می‌شود، به گونه‌ای که در بعد ثبوتی و مرحله تولید و توجیه باورها، ارزش‌ها و الگوهای رفتاری خودی، از فناوری‌های تولید و توزیع قدرت استفاده می‌شود. در بعد سلیمانی و مرحله ایجاد تردید، تضعیف و تخریب باورها، ارزش‌ها و الگوهای رفتاری دیگری، از فناوری‌های تخریبی قدرت سود بردہ می‌شود. سرانجام، فناوری‌های تبدیلی قدرت در بعد انتقالی و مرحله تغییر ارزش‌های دیگری و تبدیل آنها به ارزش‌های خودی، مورد استفاده قرار می‌گیرد. از این رو، در فرآیند جنگ نرم، چرخه و بسته‌ای از فناوری‌های تولید، ترویج، تخریب و تبدیل قدرت به کار گرفته می‌شود تا باورها، ارزش‌ها و الگوهای رفتاری جامعه مبدأ، جایگزین باورها، ارزش‌ها و الگوهای رفتاری جامعه مقصد گردد.

۱. مرجعیت‌سازی و اعتباریابی

اولین بعد و گام در جنگ نرم، تولید و توجیه باورها، ارزش‌ها و الگوهای رفتاری خودی از طریق فناوری‌های مولد قدرت است. در این بعد و مرحله، از فناوری‌هایی استفاده می‌شود که تولید، توجیه و تثبیت‌کننده باورها، ارزش‌ها و الگوهای رفتاری به عنوان عناصر قدرت نرم

جامعه مبدأ می‌باشد. مهمترین فناوری قدرت در این مرحله، تولید و تحکیم مرجعیت و اعتبار فرهنگی است، زیرا اولین گام در جنگ نرم، تولید باورها، ارزش‌ها و الگوهای رفتاری جهان‌شمول، عام و کلی در سطح جامعه بشری است که برای کسب مشروعیت و اعتبار به آن ارجاع داده می‌شود. این هدف نیز از طریق ایجاد و القای برتری فرهنگی، رسالت و تکلیف انسانی و ادعای حقایق و فضائل مطلق تأمین می‌گردد.

۱-۱. القای برتری فرهنگی

لازم‌هه آغاز جنگ نرم که اصلتاً ماهیتی فرهنگی و ارزشی دارد، ادعا و القای برتری فرهنگی بر دیگران است، فرهنگی که دارای ارزش‌ها، افکار و اندیشه‌ها، آداب و رسوم، الگوهای رفتاری، شیوه زندگی و نظام باورهایی است که بر سایر فرهنگ‌ها تفوق و برتری دارد. برتری‌جویی فرهنگی، نوعی ایدئولوژی سیاسی است که در چارچوب آن، از منظر فرهنگ خودی به سایر فرهنگ‌ها نگریسته شده و در مورد آنها قضاوت می‌شود.

این داوری نیز بر اساس ارزش‌ها، زبان، رفتار، نظام باورها، آداب و رسوم، افکار، اندیشه‌ها و انگاره‌های فرهنگ مهاجم صورت می‌گیرد. در مقام ارزش‌گذاری نیز همواره ارزش‌ها و عناصر فرهنگ خودی بر سایر فرهنگ‌ها ارجحیت و اولویت می‌باید، به گونه‌ای که برتری‌جویی فرهنگی متضمن مطلق‌انگاری فرهنگی، نفی و طرد چندفرهنگ‌گرایی و استشناگرایی است (The Columbia Encyclopedia, 2007). بنابراین، دیگر فرهنگ‌ها از منظر و بر حسب ارزش‌ها، باورها و الگوهای رفتاری خود درک و تفسیر می‌شود، به گونه‌ای که فرهنگ‌های دیگر نادرست انگاشته می‌شود. بنابراین، بر مبنای منطق «تخريب خلاق»، باید آنچه متفاوت و متمایز از فرهنگ و ارزش‌های خود است، تضعیف و تخریب گردد.

۱-۲. ادعای حقیقت

بر اساس برتری‌جویی فرهنگی و مطلق‌انگاری ارزشی، دیگر فناوری قدرت، ادعای حقیقت است. در جنگ نرم، صاحبان قدرت نرم چنین ادعا و القا می‌کنند که آنان به همه حقایق نهایی دست یافته‌اند. از این رو، ملاک و معیار درستی و نادرستی حقایق انسانی، ارزش‌ها، باورها و

موازینی است که در نزد آنان است. ارزش‌های فراگیر و جهان‌شمولي چون حقوق بشر، آزادی، دموکراسی، خوشبختی، رفاه، امنیت و سعادت، از جمله این فضائل می‌باشد.

ادعای حقیقت به وجه خاصی از زندگی بشر محدود نمی‌شود، بلکه کلیه وجوده و ابعاد حیات فردی و اجتماعی انسان را فرا می‌گیرد. در قالب ایدئولوژی تمامیت‌خواه، «حقایق مطلق» و جهان‌شمولي تعریف می‌شود که تمامی ساحت‌های حیات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و حتی مذهبی انسان‌ها را شکل می‌دهد. بدین ترتیب، با توجه به تلازم قدرت و دانش، صاحبان قدرت نرم به عنوان مراجع علمی و معرفتی مشروع که دانش صادق و مشروع را در اختیار دارند، شیوه عمل و الگوهای رفتاری مشروع را نیز تعیین می‌کنند و در این جایگاه، به ارزیابی دیگر فرهنگ‌ها می‌پردازند (Held and Macgrew, 2001: 45).

۱-۳. ادعای رسالت انسانی

یکی دیگر از فنون و تکنیک‌های اعمال قدرت در مرحله ثبوتی جنگ نرم، ادعا و القای احساس تکلیف و مسئولیت در قبال بشریت است. انسان غربی به عنوان سوزه خردمند خودمختار و متمدن که صاحب حقایق مطلقی چون آزادی، دموکراسی و نظام سیاسی و اقتصادی برتر است، خود را موظف و مکلف می‌داند از طریق گسترش و جهانگیرساختن آنها، دیگران را نیز از این موهبت و نعمت بهره‌مند سازد (Harrison, 2003).

۲. فرهنگ‌سازی

فرهنگ معانی مختلفی دارد، ولی امروزه، بیشتر به صورت نرم‌افزاری تعریف می‌شود تا ساخت‌افزاری. به نظر Hall (1997: 2)، فرهنگ ناظر بر تولید و مبادله معانی در بین اعضای جامعه یا گروه می‌باشد. جان هارتلی (cited in Weber, 2005: 3) نیز فرهنگ را عبارت از تولید و بازتولید اجتماعی احساس، معنا و خودآگاهی تعریف می‌کند. از این رو، فرهنگ به معنای فرآیند معنا‌آفرینی و نمادسازی به کار می‌رود. همچنین، فرهنگ مربوط و معطوف به چگونگی درک و احساس جهان و چگونگی تولید، بازتولید و انتشار آن است. یکی از شیوه‌های ترویج این درک و احساس، روایت و حکایت آنهاست. به همین علت، از منظر

کلیفورد گیرتز، فرهنگ، رشته روایت‌هایی است که انسان‌ها در مورد خود نقل می‌کنند. این روایت‌ها همیشه آگاهانه و عمده نیستند، بلکه شامل باورهای خودآگاه و راه و روش‌های ناخودآگاه نیز می‌شوند (Geertz, 1975: 448). روایت‌های فرهنگی شامل درک و فهم (خودآگاه) و شعور مشترک یا عقل سلیم (ناخودآگاه) می‌شود. درک مشترک یا عقل سلیم آن چیزی است که می‌دانیم، ولی راجع به آن فکر نمی‌کنیم.

فرهنگ نوعی شعور و خرد جمعی و مشترک یا حوزه مسلم و غیر قابل انکار مشتمل بر تفسیر و خلق مشترک واقعیت توسط گروه است. همچنین، فرهنگ معانی بیناذهنی را در جهان خلق کرده و به صاحبانش امکان می‌دهد واقعیت را درک، تفسیر و ارزیابی کرده و بر اساس آن اقدام نمایند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۷: ۱۷۱). از این رو، فرهنگ‌سازی به عنوان فناوری قدرت، شامل ریزفناوری‌های قدرت معناسازی و ایجاد رویه‌های دلالت و معناداری، نقل روایت‌ها، نمادسازی، ذهنیت‌سازی و بیناذهنیت‌سازی، هنجارسازی، نهادسازی، واقعیت‌سازی، ایجاد نظام اخلاقی، ایجاد نظام باورهای فردی و جمعی، ایجاد نظام دانایی و ساختارهای فکری و ایجاد فهم متعارف یا عقل مشترک در سطح جامعه مبدأ و مقصد می‌شود.

۳. گفتمان‌سازی

گفتمان‌ها، رویه‌های گفتمانی، فرایندهای اجتماعی و نظام‌های دانش که از طریق آنها معنا تولید، تثبیت، تجربه و منتقل می‌شود، نوعی فناوری قدرت است که نقش و جایگاه کانونی در جنگ نرم ایفا می‌کند. گفتمان به معنای ارزش‌ها، قواعد و معانی در بستر زبانی است که دارای خودمختاری و تأثیرات مستقل بوده و بر کلیه ابعاد و جوانب حیات اجتماعی سایه می‌افکند و کنش‌گران اجتماعی از طریق آن، خود و جهان را درک، تفسیر و تعریف می‌کنند.

گفتمان تنها معنا را بازنمایی و حمل نمی‌کند، بلکه چون ماهیت تکوینی و تأسیسی دارد، معنا و ارزش‌ها را تولید و بازتولید می‌کند. از این رو، گفتمان امر ممکن و غیرممکن، مشروع و نامشروع، طبیعی و غیر طبیعی را تعریف و تعیین می‌کند. در حقیقت، گفتمان‌ها پایگاه و خاستگاه روابط اجتماعی قدرت می‌باشند. آنها جایگاه و منزلت رویه‌های عادی حیات را تعیین و عرصه‌ها و حوزه‌های اجتماعی کنش متصور و ممکن را تعریف می‌کنند (Hayward, 2000).

گفتمان‌ها به عنوان نظام معنایی تکوینی فرآیندها، رویه‌ها و روابط اجتماعی، هویت‌های اجتماعی، سوزه‌ها و ظرفیت‌های آنان را از طریق معنابخشی به آنها می‌آفرینند. از این‌رو، گفتمان تولیدکنندگان خود را قادر می‌کند از طریق سوزه و ابزه‌سازی، از یک طرف خود را به عنوان صاحبان قدرت و صلاحیت و از سوی دیگر، دیگران را به مثابه موضوعات قدرت، تولید و بازتولید نمایند. برای مثال، تثبیت و توسعه گفتمان حقوق بشر، دموکراسی، آزادی و برابری، دو گروه از افراد و کشورهای حافظ و ناقض حقوق بشر، دموکرات و آزادی خواه را می‌آفرینند که در سایه آن، دسته اول بر دسته دوم اعمال قدرت می‌کند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸: ۱۶۶-۱۶۸).

گفتمان زمانی مسلط می‌شود که گروه بیشتری از مردم و جامعه، دیدگاههای نهفته در آن را به عنوان نظام باورها و دانش مشترک پذیرند. این نظام، مراجع اقتدار خود را تبیین و تعریف می‌کند. در چارچوب چنین نظام باور یا گفتمانی، انگاره‌هایی در مورد درستی و نادرستی رفتار و اعمال نیز شکل می‌گیرد. این ایده‌ها، امور عادی و غیر عادی یا طبیعی و غیرطبیعی را نیز تبیین و تعریف می‌کنند. در درون این گفتمان و نظام باور خاص، گروهی از اندیشه‌ها، کنش‌ها و اعمال، ممکن و گروهی، ناممکن می‌شوند. این پندارها و انگاره‌ها که به عنوان حقایق غیرقابل انکار قلمداد می‌شوند، نوعی جهان‌بینی و شیوه نگرش و فهم جهان را تعریف می‌کنند. به تبع آن، شیوه زندگی خاص نهفته در این حقایق، طبیعی، عادی و بهنجار می‌شود.

افراد و بازیگران اجتماعی، با اطاعت و تبعیت از معانی، مفاهیم، ارزش‌ها و هنجارهای مستتر در این گفتمان‌ها و نظام‌های معانی، آنها را بازتولید می‌کنند. پیروی از این مؤلفه‌های قدرت منقادکننده، منجر به خودانضباطی و خودتسخیری می‌شود و آن را مجددًا بازتولید می‌کند. بنابراین، رویه‌های گفتمانی، یکی از مهمترین انواع و اشکال قدرت به شمار می‌رond. قدرت رویه‌های گفتمانی در توانایی آن در بازتولید معانی بیناذهنی نهفته است که ساختارهای اجتماعی و بازیگران را توأمان می‌سازد، به طوری که فرد قادر نیست طبق هويت خود عمل کند، مگر اينکه، نظام معنایي رايچ، مشروعیت آن را در بستر گفتمانی به رسميت بشناسد. قدرت، رویه‌های گفتمانی تولید معنای بیناذهنی در ساختار اجتماعی است. قدرت نهايی، رویه‌های بازتوليد و كنترل واقعيت‌های بیناذهنی می‌باشد. بنابراین، اگرچه اين رویه‌ها در اعمال

فردی تجلی می‌یابند، ولی بسیار فراتر از آن رفته و تعداد زیادی را وحدت می‌بخشند. این رویه‌های قاعده‌مند و قواعد مستمر را نمی‌توان به سطح آثار و اعمال فردی صرف فروکاست .(Foucault, 1974)

۴. سوژه‌سازی

سوژه‌سازی، نوعی فناوری خرد قدرت است که در چارچوب گفتمان‌سازی، ممکن و اعمال می‌شود. بر اساس تکنولوژی قدرت گفتمانی، گفتمان با تکیه بر نیروها و عوامل قدرتمند اجتماعی تحت عنوان عینیت علمی و معرفتی، رژیم‌های حقیقت را تأسیس می‌کند و سوژه یا سوژگی، به معنای خودی که فرد از آن آگاه است را برمی‌سازد. از این رو، سوژه یا هویت افراد، تابع و معلول گفتمان‌ها و رویه‌های گفتمانی است (Digester, 1992: 977-1007).

سوژه، در حقیقت، سازه گفتمانی یا مواضعه زبانی است. این رویه‌های گفتمانی هستند که سوژه انسانی را تولید و خلق می‌کنند. انسان‌ها نیز از طریق تعییت از این رویه‌های گفتمانی، خود را آفریده و جعل می‌کنند.

این تکنولوژی قدرت، انسان را به سوژه تبدیل می‌کند. سوژه به هر دو معنای آن، یعنی تحت انقیاد دیگران درآمدن به علت کترل از سوی دیگری و وابستگی به او و همچینی، به معنای مقید و محدودشدن به هویت ساخته شده توسط دیگری بر اثر خودآگاهی کاذب است که دال بر قدرت منقادکننده می‌باشد. هر دو حالت، شکلی از سوژگی و اطاعت از دیگران است. از این رو، خلق سوژه‌ها و ابزه‌ها، خفی‌ترین شکل و فناوری قدرت است که از طریق شکل‌دهی به کیستی و چیستی افراد و ملت‌ها اعمال می‌گردد، امری که از طریق شکل‌دادن و خلق گفتمان غالب حادث می‌شود، به گونه‌ای که به اندیشیدن، عمل کردن و سخن‌گفتن دیگران در مورد موضوعات و مسائل مختلف شکل می‌دهد. توانایی که از راه عادی‌سازی و طبیعی‌کردن سازه‌های گفتمانی به دست می‌آید و مواضعه گفتمانی، به مثابه حقیقت مسلم پذیرفته می‌شود (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۷۷: ۱۷۲).

۵. تعریف اخلاقیات و اصول اخلاقی

در چارچوب سوژه‌سازی، اخلاقیات به معنای تدبیر و سیاست نفس به معنای نوع رابطه شخص با خودش نیز تعریف می‌شود. فرد به چهار صورت ممکن است خود را به عنوان سوژه اخلاقی تعریف کرده و به کنش‌های خود قوام بخشد:

وجه اول، مربوط به جزیی از انسان می‌شود که به عنوان کانون سلوک و رفتار اخلاقی اقدام و عمل می‌کند. وجه دوم، معطوف به نیرو و عاملی است که فرد را به تشخیص وظایف و تعهدات اخلاقی اش قادر می‌سازد. وجه سوم، ناظر به ابزار و وسایلی می‌شود که افراد از طریق آنها دچار تغییر و تحول درونی و استحاله می‌شوند. وجه چهارم، ناظر به آن است که فرد، کدام سوژه اخلاقی ممکن می‌تواند و می‌خواهد بشود. بنابراین، شکل‌دهی به چگونگی تدبیر نفس یا اخلاقیات فردی نیز نوعی فناوری خرد قدرت است که به صورت پنهانی در جنگ نرم اعمال می‌شود.

تعریف و تعیین اصول و نظام اخلاقی سوژه‌ها، به عنوان دیگر فناوری قدرت نیز در قالب سوژه‌سازی گفتمانی صورت می‌گیرد. اخلاق به عنوان مجموعه‌ای از ارزش‌ها و فواعد برای کنش، بخشی از سوژگی فردی است که به وسیله گفتمان غالب تعیین می‌گردد. این اصول و موازین اخلاقی، به وسیله نهادها و مراجع مشروع اقتدار همچون خانواده، نظام آموزشی، مدرسه و دانشگاه، عرضه و ترویج می‌شود که در اثر عمل مستمر به آنها مشروعيت یافته و به صورت امر اخلاقی و پسندیده تثبیت می‌گردد. از این رو، یکی از تکنیک‌های جنگ نرم، شکل‌دهی به نظام اخلاقی جامعه از طریق نهادهای اجتماعی است.

۶. تعریف نظام دانایی

تعریف و تبیین نظام معرفتی و دانایی، یکی دیگر از فناوری‌های قدرت است که در جنگ نرم بر سوژه‌های انسانی اعمال می‌گردد. نظام دانایی یا اپیستمه یا به تعبیر دیگر، پارادایم علمی و شناختی، به معنای ساختارهای ناخودآگاه منظم و منضبط است که پایه و مبنای تولید دانش علمی و معرفت مشروع و معتبر در زمان و فضای مشخص و معینی قرار می‌گیرد. این دایره و

گستره معرفتی است که به شرایط امکان داشش و معرفت معتبر در فضای خاص شکل می‌دهد (Der Derian, 1989: xiv). شناخت و تولید علمی معتبر در خارج از این نظام معرفتی و پارادایم، نه ممکن است و نه معتبر و مشروع و نادرست و بی‌اعتبار شمرده می‌شود. این امر به معنای شکل‌دهی غیرمستقیم به تفکر و ساختارهای فکری فرد و به تبع آن، کنترل قدرت ابداع و خلاقیت وی در چارچوب فکری و علمی دخواه است. برای نمونه، تعریف علم تجربی اثباتی، به عنوان تنها معرفت علمی معتبر و مشروع، متضمن آن است که معارف غیرتجربی و دینی، بی‌معنی و غیرعلمی بوده و باورهای مبتنی بر آن نیز کاذب و نادرستند.

۷. تعریف عقلانیت

شکل‌دهی به عقلانیت فردی و جمعی، فناوری قدرت دیگری است که در جنگ نرم کاربرد فراگیر و تعیین‌کننده دارد. در چارچوب گفتمان حاکم، تعریف و معنای خاصی از عقل و عقلانیت ارائه می‌شود. از این رو، هرگونه تفکر و عملی خارج از این تعریف، غیرعقلانی و نادرست نشان داده می‌شود. برای نمونه، در مدرنیته، عقل صرفاً به عقل ابزاری محدود شد که بر پایه آن، عقلانیت یعنی تحلیل هزینه – فایده و انتخاب بهترین ابزار برای تأمین سودمندترین هدف (Best and Kellner, 1991: 165).

رواج و غلبه عقلانیت ابزاری به معنای غیرعقلانی‌بودن کلیه کنش‌ها و رفتارهای خارج از مبنای هزینه – فایده و سود شخصی است. پس، سوژه عاقل کسی است که بر مبنای عقل ابزاری عمل کند و هر کس غیر از این رفتار نماید، بی‌عقل به حساب می‌آید. عقل صرفاً به عقل معاش محدود و منحصر می‌گردد و عقل معاد معنا و مفهومی ندارد. شاید بتوان ادعا کرد این خفی‌ترین فناوری قدرتی است که در جنگ نرم اعمال می‌شود.

۸. هویت / غیریتسازی

یکی دیگر از سازوکارهای اعمال قدرت در جنگ نرم که ارتباط تنگانگی با گفتمان‌سازی دارد، هویت‌بخشی و غیریتسازی است. با توجه به قدرت سوژه و ابزه‌سازی گفتمان‌ها، هویت‌سازی و غیریتسازی، یکی از مهمترین کارکردهای آنها به شمار می‌رود. بر مبنای اصل

بنیادی متفاصلیک حضور و کلام محوری در اندیشه و فلسفه غرب، تقابل‌ها، تقسیمات و تضادهای دوگانه شکل می‌گیرد که در آن، همواره یکی بر دیگری ارجحیت و برتری دارد. در چارچوب گفتمان غیریت، از یک طرف هویت خودی که همواره خوب و مثبت است و دیگری که متمایز، متفاوت و منفی است، تعریف و تعیین می‌شوند. هر کس توان تعریف و کنترل هویت را داشته باشد، قادر به تعیین سرنوشت و کنترل سوژه انسانی است. از این رو، هویت امری مبتنی بر قدرت است (Vasques, 1997: 220-23).

۹. مشروع / نامشروع‌سازی

مشروع و طبیعی‌سازی بعضی هویت‌ها و کنش‌ها در عرصه بین‌المللی و در چارچوب گفتمان حاکم و غالب، سازوکار دیگری است که در جنگ نرم به کار می‌رود. گفتمان‌ها از طریق ایجاد «رزیم‌های حقیقت» و خاص و عملیاتی کردن آنها، بعضی از انواع وجود، هویت و رفتار سیاسی- اجتماعی را مشروع و برخی دیگر را نامشروع می‌سازند. آنها، سوژه‌هایی را که مشروعيت سخن‌گفتن و عمل کردن بر مبنای آن را دارند، تعریف می‌کنند. همچنین، چگونگی برخورد و تعامل سوژه‌ها با ابیه‌های برساخته‌شده نیز در قالب گفتمان‌ها تعیین می‌گردد. از این رو، در جنگ نرم، آغازگر جنگ برای اقدامات و اعمال سلطه خود بر سایر کشورها و ملت‌ها، مشروعيت‌زاگی می‌کند. به تبع آن، آنان ساختارهای سلطه و سرکوب و روابط قدرت مذکور را طبیعی می‌سازند، به گونه‌ای که هرگونه مقاومت و مخالفت با این مناسبات، قدرت و ساختارهای سرکوب، نامشروع و غیر طبیعی جلوه کند.

برای نمونه، آمریکا از طریق گفتمان‌سازی، هویت و غیریت‌سازی، رفتارها و عملکردهای سلطه‌جویانه خود نسبت به دیگر کشورها را مشروعيت بخشیده و طبیعی می‌سازد. از این رو، گفتمان حقوق بشر، آمریکا را قادر می‌سازد به عنوان تنها مرجع مشروع و ذی‌صلاح، به اجرای آن پردازد و ناقضان آن را مجازات و تنبیه کند. گفتمان دمکراتی، از یک سو، لیبرال دمکراتی را تنها نظام سیاسی مشروع معرفی می‌کند و از سوی دیگر، نظام‌های متفاوت و متمایز با آن را نامشروع می‌سازد. همچنین، در پرتو گفتمان تروریزم، آمریکا و غرب، صلاحیت و مشروعيت

مبازه با آن را پیدا می‌کنند و در مقابل، تروریست‌ها را بر می‌سازند که باید ریشه‌کن گردند. بر اثر استمرار رویه‌های گفتمانی نیز این رفتارها، ساختارها و روابط، طبیعی و ثابت می‌شوند.

۱۰. استعمار زیست‌جهان

ایجاد فهم متعارف یا عقل سليم و سپس، زیست‌جهان مشترک به عنوان یکی دیگر از کارکردها و کارویژه‌های گفتمان، سازوکار دیگری است برای اعمال قدرت در جنگ نرم. گفتمان‌ها، فهم‌های متعارف جوامع و ملت‌ها را تولید و بازتولید و از این طریق، امکان مقاومت سایر کشورها در مقابل آن را محدود و سرکوب می‌کنند. همچنین، ایجاد فهم متعارف، به اعمال کننده قدرت، مشروعيت می‌بخشد و روابط سلطه مجاز، موجه، مسلم و طبیعی را تولید و بازتولید می‌کند. یکی از تجلیات یا پیامدهای ایجاد فهم متعارف، شکل‌گیری زیست‌جهان مشترک یا واحد در سطح جهان است. هابرماس از این فناوری قدرت یا سازوکار اعمال سلطه، با عنوان *تسخیر یا «استعمار زیست‌جهان»* یاد می‌کند (Habermas, 1984: 306-310). بر اثر غلبه گفتمان هژمونیک مبتنی بر مناسبات قدرت در شرایط جنگ نرم، قدرتمندان از طریق ایجاد فهم متعارف دیگران، به استعمار زیست‌جهان مبادرت می‌ورزند. این هدف به صورت جهانگیر و فراگیر‌کردن شیوه زندگی آمریکایی از راه همسان‌سازی فرهنگ جهانی حاصل می‌شود.

انقلاب ارتباطات و انفجار اطلاعات در عصر حاضر، سازوکارها و ابزارهای لازم را برای اعمال این شکل از قدرت فراهم و امکان‌پذیر می‌سازد. وسائل ارتباط جمعی و رسانه‌ها، به معنای کلیه ابزارهای انتقال پیام، اعم از رادیو و تلویزیون، مطبوعات، سینما و غیره است که بیشترین نقش و کارکرد را در تأمین استعمار زیست‌جهان بین‌المللی ایفا می‌کنند. رسانه‌ها فراتر از انتقال و اشاعه پیام در سطح جهانی، واقعیت‌ها را می‌آفرینند و جهان را آن گونه که در گفتمان هژمونیک تفسیر و بر ساخته می‌شود، بازنمایی می‌کنند. انسان‌ها در حقیقت، در نوعی جهان ترجمه‌شده و بر ساخته شده گفتمان زندگی می‌کنند. دانش و معرفتی که آنها در اختیار دارند، ملغمه و آمیزه‌ای از ایده‌ها، انگاره‌ها و شیوه‌های رفتاری و گفتاری است که در گفتمان خاصی خلق و به عنوان حقیقت مسلم و طبیعی، پذیرفته شده‌اند.

رسانه‌ها تنها ابزاری برای توجیه و طبیعی‌ساختن سیاست‌ها و اقدامات صاحبان قدرت نیستند، بلکه فراتر از آن، واقعیت‌ها را خلق و حقیقت می‌بخشند. آنها تصاویر، پیام‌ها و ایماژهایی را تولید، بازاریابی و گسترش می‌دهند که به رغم آنکه مستقل و حتی مخالف با تجربیات زندگی روزمره عموم مردم است، ولی به صورت منابع نمادین آنها درمی‌آیند. مردم در جهان‌هایی زندگی می‌کنند که احساسات، آرزوها، امیال و عقاید هایی مستقل از تجربیات آنان تولید و توزیع می‌شود، به طوری که ایده‌ها و انگاره‌ها از تجارب منفک و منقطع می‌گردند. از این رو، جهان و جامعه‌ای شکل می‌گیرد که نشانه‌ها و خط مشاهی راهبری خود را، حداقل در بخشی از فعالیت‌ها و فضاهای زندگی روزمره، از جوامع و فضاهای اجتماعی و جغرافیایی بیرونی و خارجی کسب می‌نماید (Best and Kellner, 1991: 118-125).

بر این اساس، یکی از وجوده جنگ نرم، کشمکش و تلاش برای حفظ دسترسی و کنترل تعاملات و روابط اجتماعی است که در سطوح محلی و بومی در جوامع دیگر، تولید و تجربه می‌شوند. در فضای جنگ نرم، تلاش می‌شود انسان‌ها و ملت‌ها آن گونه زندگی کنند که اعمال کنندگان قدرت می‌خواهند و می‌گویند، نه آن طور که خود می‌خواهند، به آن عادت کرده‌اند و به نفعشان می‌باشد. تلویزیون و سینما، بیشترین نقش را در ایجاد چنین تصویر و تفکری در جهان امروز ایفا می‌کنند. صنعت سینما و فیلم که در هالیوود تجسم و تجلی می‌یابد، یکی از مهمترین ارکان و سازوکارهای استعمار زیست‌جهان را تشکیل می‌دهد. صنعت سرگرمی و موسیقی نیز رکن دیگر همسان‌سازی فرهنگی و شیوه زندگی یکسان در سراسر جهان است.

۱۱. هنجار / ناهنجارسازی

یکی دیگر از سازوکارهای اعمال قدرت در جنگ نرم، هنجارسازی در چارچوب ساختارهای نهادی می‌باشد. صاحبان قدرت برای شکل‌دهی به اولویت‌ها و ارجحیت‌های دیگران، به هنجارسازی در نهادهای اجتماعی و تثبیت آنها می‌پردازند. هنجارها، حاصل توافق و اجماع در سطح عمومی، گروهی و تخصصی است. در عین حال، این وفاق و توافق، همواره و لزوماً از طریق اجماع و تصمیم‌گیری مستقیم و خودآگاهانه افراد و جوامع به دست نمی‌آید،

بلکه قدرت و قدرتمندان، نقش تعیین‌کننده‌ای در تکوین و تأسیس هنجارها و تبدیل آنها به باورها ایفا می‌کنند. روی دیگر هنجارسازی، نابهنجارسازی است. با تعریف و تعیین هنجارها، نابهنجاری‌ها و رفتارهای نابهنجار نیز تعریف می‌گردد. به تبع آن، اعمال، افکار و رفتار غیراخلاقی و خطرناک نیز مشخص و معین می‌شود (فوکو، ۱۳۷۶: ۳۳۰)، زیرا آنچه نابهنجار باشد، غیراخلاقی و خطرناک نیز خواهد بود.

به موازات جهانگیر و فراگیر ساختن شیوه زندگی آمریکایی، گستراندن قانون آمریکا در سراسر جهان نیز ضرورت می‌یابد، چون گسترش نظام سیاسی - اقتصادی سرمایه‌داری در سطح بین‌الملل، بدون قواعد و مقررات آن امکان‌پذیر نیست. بنابراین، کشورها و ملت‌هایی که نظام‌های مذکور را می‌پذیرند، به ناچار قوانین و مقررات مربوط به آن را نیز باید پذیراً شوند. در عین حال، چون بسیاری از این کشورها فاقد این قواعد و قوانین هستند، معمولاً آنها را بدون توجه به بافت و بستر اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی‌شان در جامعه نشاء می‌زنند.

از این رو، قوانین و قواعد، یکی از زیرساخت‌های جنگ نرم به شمار می‌رود. مهمترین ابزار همسان‌سازی حقوقی و گسترش قوانین سلطه‌جویانه نیز رسانه‌ها هستند. رسانه‌ها که خودآگاهی و زیست‌جهان ملت‌ها و انسان‌ها را استعمار و تسخیر می‌کنند، با پیام‌های حقوقی اشباع می‌شوند. آنها پیام‌های حقوقی و قانونی را به ملت‌ها القا می‌کنند تا آنها را به عنوان قوانین طبیعی و مهم بپذیرند و اجرا نمایند.

۱۲. ایدئولوژی‌سازی

ایدئولوژی عبارت است از «ایده‌های نسبتاً جامع و منسجم که شرایط اجتماعی را تبیین و ارزیابی کرده و به افراد کمک می‌کنند جایگاه‌شان را در جامعه، درک کنند و طرح و برنامه‌ای برای کنش سیاسی و اجتماعی تهیی و ارائه می‌دهد» (Ball and Dagger, 1995: 9).

ایدئولوژی، مجموعه معانی و تفاسیر مشخص و معین است که به افراد کمک می‌کند جهان را درک کرده و در رابطه با آن عمل نمایند.

این تعریف حاکی از آن است که ایدئولوژی‌ها به صورت خودآگاه برای افراد جامعه وجود دارند. بسیاری از ایدئولوژی‌های سیاسی مانند لیبرالیسم و محافظه‌کاری، از این قبیلند.

این نوع ایدئولوژی‌ها به راحتی و سادگی قابل شناسایی بوده و افراد می‌توانند از آنها تبعیت یا سرپیچی نمایند، اما همه ایدئولوژی‌ها آگاهانه نیستند. بسیاری از آنها ناخودآگاه می‌باشند. ایدئولوژی‌های ناخودآگاه، بی‌نام و نشانند و به سادگی قابل شناسایی نیستند. ایدئولوژی ناخودآگاه، بنیاد و مبنای فهم مشترک جهان‌بینی افراد است که از طریق آن، جهان را درک و فهم می‌کنند و سپس به آن شکل می‌دهند (Weber, 2005: 4-5).

ایدئولوژی، معانی به صورت فرهنگی خلق‌شده را به واقعیت و حقیقت تبدیل می‌کند. اگر کسی پیرو لیرالیسم باشد، دیدگاه و جهان‌بینی آن را عین حقیقت می‌پندارد و بر این باور است که جهان واقعاً آن گونه هست که این ایدئولوژی بیان می‌دارد. بدین ترتیب، دیدگاه‌های فرهنگی خود راجع به جهان را به امری طبیعی تبدیل می‌کند. بسیاری از این فرآیندهای تبدیل و انتقال امر فرهنگی به امر طبیعی، با استفاده از ایدئولوژی‌های ناخودآگاه و ناشناس صورت می‌گیرد. بنابراین، در جنگ نرم، به دو صورت از ایدئولوژی به عنوان فناوری قدرت استفاده می‌شود: نخست، تعریف و تعیین ایدئولوژی، مانند لیرالیسم، به عنوان تنها روایت واقعی و صادق از جهان و بهترین نظام فکری و اندیشه‌ای که بشر به آن دست یافته است. دوم، زیر سؤال بردن صدق و صحت ایدئولوژی‌های رقیب و ایجاد شک و تردید در مورد اصول، ارزش‌ها و باورهای نهفته در آنها. در این فرآیند، به ویژه، ایدئولوژی ناخودآگاه تضعیف و تخریب می‌گردد که مبنای فهم مشترک و جهان‌بینی افراد جامعه است.

۱۳. اسطوره‌سازی

فرآیند تبدیل معنای فرهنگی به امر طبیعی، از طریق اسطوره‌سازی و ایجاد باورهای کاذب صورت می‌گیرد. اسطوره‌سازی، فرآیندی است که از طریق آن، امر جزیی و خاص فرهنگی و ایدئولوژیک، به امر عام و جهان‌شمول، طبیعی و تجربی تبدیل می‌شود. این طبیعی‌سازی معانی و تبدیل آنها به شعور و دانش مشترک، حاصل رویه‌ها و کردارهای فرهنگی است. کارکرد اسطوره، تبدیل یک تفسیر فرهنگی به واقعیت مسلم و طبیعی است. تبدیل امر فرهنگی به امر طبیعی، بر انواع مختلف صورت‌بندی و فناوری قدرت مبتنی و متکی است. قدرت از طریق اسطوره‌سازی، تلاش می‌کند امر سیاسی را از امر ایدئولوژیک جدا سازد، زیرا امری که طبیعی

و غیر قابل تغییر به نظر آید، به امر غیرسیاسی غیر قابل مناقشه تبدیل می‌شود. این در حالی است که این نوع روایت‌های طبیعی، سیاسی‌ترین روایت‌های مبتنی بر اعمال قدرت هستند. از این رو، در جنگ نرم، اشکال و صورت‌بندی‌های قدرت و ایدئولوژی از طریق اسطوره‌سازی، به گونه‌ای روایت و ارائه می‌شود که صادق و حقیقی جلوه کند. اسطوره‌هایی مانند اینکه جامعه آمریکا آزاد است یا لیبرال‌دموکراسی بهترین نوع نظام سیاسی است. بنابراین، از طریق سیاسی کردن مجدد اسطوره‌ها و برملاساختن فرایند اسطوره‌سازی فرهنگی، باید جعلی بودن واقعیت و حقیقت آنها را آشکار ساخت (Weber, 2005: 6-7).

نتیجه‌گیری

فناوری‌های قدرت مختلفی در جنگ نرم به کار گرفته می‌شود تا از یک سو، باورها، ارزش‌ها و الگوهای رفتاری خود تولید، توجیه و ترویج شده و از سوی دیگر، باورها، ارزش‌ها و الگوهای رفتاری دیگری، دچار تردید، تضعیف و تخرب گردد. مرجعیت‌سازی، گفتمان‌سازی، فرهنگ‌سازی، سوژه‌سازی، تعريف اخلاقیات و نظام اخلاقی، نظام دانایی، عقلانیت، غیریت‌سازی، مشروع‌سازی، استعمار زیست‌جهان، هنجارسازی، ایدئولوژی‌سازی و اسطوره‌سازی، مهمترین فناوری‌های قدرتند که در این مقاله مورد بحث و بررسی قرار گرفتند. از مباحث مطروحه، می‌توان نتایج زیر را برای مقابله با فناوری‌های قدرت در جنگ نرم ارائه داد:

یک. اولین گام در راه مقابله با جنگ نرم، کشف و برملاساختن ریزفناوری‌های قدرت در آن است. فناوری‌هایی که مشهود و ملموس نبوده و آشکارا به کار نمی‌روند.

دو. فناوری‌های قدرت در جنگ نرم معطوف به ساختارهای فکری و ناخودآگاه افراد جامعه مقصود است. بنابراین، ختشی‌سازی آن مستلزم تقویت و تحکیم مبانی فکری و اصول ایدئولوژی ناخودآگاه افراد است.

سه. مهمترین ابزار و سازوکار مقابله با جنگ نرم، تقویت عناصر قدرت نرم ملی، به ویژه توسعه و تحکیم قدرت مؤلد می‌باشد، یعنی توصل به بازدارندگی نرم از راه ایجاد مصونیت فکری، فرهنگی و ایدئولوژیک.

چهار. ایجاد و تقویت خودآگاهی ملی از طریق اسطوره‌سازی فرهنگی، سازوکار دیگری است که جامعه را در برابر فناوری‌های قدرت نرم مصون و محفوظ می‌دارد.

پنج. در راه مقابله با جنگ نرم، در کنار فناوری‌های کلان فرهنگی، باید از ریزفناوری‌های قدرت مشرف بر حیات سود برد که در ساختارهای اجتماعی و فرهنگی مانند خانواده، مدرسه و نهادهای آموزشی، نهادینه و جامعه‌پذیر می‌شوند.

شش. نظام دانایی و عقلانیت، نقش تعیین‌کننده‌ای در تولید فناوری‌های نرم قدرت دارند. از این رو، برای مقابله با جنگ نرم باید بنیادها و مبانی عقلانیت و نظام دانایی بومی را تعریف و تقویت کرد.

هفت. جنگ نرم، گرچه ابزارها و اهداف فرهنگی دارد، ولی به شدت سیاسی است. در نتیجه، برای مقابله با آن باید ماهیت سیاسی آن را بر ملا ساخت و مجدداً آن را به عرصه سیاسی بازگرداند.

هشت. مهمترین فناوری قدرت در جنگ نرم، طبیعی‌کردن امور سیاسی و فرهنگی است. بنابراین، مؤثرترین راه مقابله با آن نیز غیرطبیعی‌کردن و به تبع آن، مشروعیت‌زدایی و اعتبارزدایی از ارزش‌های فرهنگی و سیاسی آن می‌باشد.

منابع

- بوردیو، پیر (۱۳۸۰)؛ نظریه کنش: دلایل عملی و انتخاب عقلانی، ترجمه مرتضی مردیها، تهران: نقش و نگار.
- دریفوس، هیوبرت و رایینو، پل (۱۳۷۶)؛ میشل فوکو: فراسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک، تهران: نشر نی.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (بهار و تابستان ۱۳۸۲)؛ تحول نظریه‌های منازعه و همکاری در روابط بین‌الملل، پژوهش حقوق و سیاست، سال پنجم، شماره هشتم.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۸۸)؛ «استعمار فرانو: عناصر، انگاره‌ها و فناوری‌های سلطه»، مجموعه مقالات همایش استعمار فرانو، قم؛ مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۸۷)؛ چارچوبی مفهومی برای ارزیابی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۷۷)؛ «روابط بین‌الملل از منظر فرانوگرایی»، گفتگان، شماره صفر.
- فوکو، میشل (۱۳۷۹)؛ «سوژه و قدرت»، در دریفوس، هیوبرت و رایینو، پل، میشل فوکو: فراسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک، ترجمه حسین بشیری، تهران: نشر نی.
- نائینی، علی محمد (بهار ۱۳۸۹)؛ «درآمدی بر ماهیت‌شناسی جنگ نرم»، فصلنامه راهبرد دفاعی، سال هشتم، شماره بیست و هشتم.
- های، کالین (۱۳۸۵)؛ درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی، ترجمه احمد گل محمدی، تهران: نشر نی.

- Ball, Terrance and Dagger, Richard (1995); **Political Ideologies and the Democratic Ideal**, 2nd edition, New York: Harper Collins.
- Barnett, Michael and Duvall, Raymond (winter 2005); "Power in International Politics", **International Organization**, 59 (4).
- Best, S. and Kellner, D. (1991); **Postmodern Theory: critical Interrogations**, New York: Guilford Press.
- Digester, Peter (1992); "The Forth Face of Power", **Journal of Politics**, 54(4).
- Geertz, Cliford, (1975); **The Interpretation of Culture**, London: Hutchinson.
- Harrison, Nicholas (2003); **Postcolonial Criticism**, Cambridge: Polity Press.
- Held, David and Macgrew, Anthony (2001); **The Global Transformation Reader**, Cambridge: Polity Press.
- The Columbia Encyclopedia (2007); six edition, New York : Columbia University Press.

- Zhouying, Jin (2001); "Soft technology : The Essential of Innovation", **Chinese Academy of Social Science**, available at : www.millennium-project.org/millennium/bijng-0702.pdf.
- Zhouying, Jin (2005); **Global Technological change from hard technology to soft technology**, Bristol: Intellect Books.
- Der Derian, James (1989); "Forward", in Der Derian and Shapiro, M. (eds.), **International/ Intertextual Relations**, Lexington: Lexington Books.
- Foucault, Michel (1980); **Power/ knowledge**, New York: Pantheon.
- Foucault, Michel (1974); **The Archeology of Knowledge**, Translated by Sheridan-Smith, London: Tavistock
- Habermas, Jürgen (1984); **The Theory of communicative Action**, Translated by T. McCarty, Boston: Beacon press.
- Lukes, Steven (1975); **Power: A Radical View**, Hounds Mills: Macmillan Education.
- Nye, Joseph S. (Fall, 1990); "Soft power", **Foreign Policy**, 80(3).
- Nye, Joseph S. (Summer 2004); "Soft power and American Foreign policy", **Political Science Quarterly**.
- Vasques, John (1997); "The post- positivist Debate: Reconstructing Scientific Enquiry and international Relation theory after Enlightenments Fall", in Booth, K. and Smith. S., **International Relations Theory Today**, University Park , PA: The Pennsylvania State University Press.
- Weber, Cynthia (2005): **International Relations theory: A critical introduction**, 2nd edition, London and New York: Routledge.

سرمایه اجتماعی و امنیت ملی پایدار

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۷/۱۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۱/۲۸

* هادی عباسزاده
** کامران کرمی

چکیده

در این مقاله، ارتباط سرمایه اجتماعی و امنیت ملی پایدار بررسی شده است. پرسش اینست که سرمایه اجتماعی چه سهمی در تدارک امنیت ملی پایدار دارد و مکانیسم نقش آفرینی آن چگونه است؟ در ابتدا به تحول مفهوم امنیت، اشاره و سپس، نقش و سهم سرمایه اجتماعی در تدارک امنیت ملی پایدار بررسی شده است. مطابق بافت‌های مقاله، نظام اجتماعی و امنیت ملی، حاصل رضایت‌مندی شهروندان و گروه‌های امنیتی در گرو وجود شبکه‌های اجتماعی نیرومند و برآمده از فرآیند مستمر، نهادمند و برخاسته از بطن جامعه است که می‌توان آنها را در چهره سرمایه اجتماعی قوی مجسم کرد. دستاورد نظری مقاله نشان می‌دهد سرمایه اجتماعی، به شیوه‌های مختلف، از جمله افزایش یکپارچگی ملی، تسهیل مدیریت دشواری‌های سیاسی- اقتصادی، پیش‌گیری از انفعال سیاسی- اجتماعی، ارتقاء ظرفیت نظام سیاسی، تثبیت و ارتقای هویت ملی و تعمیق اعتماد، در پایداری امنیت ملی، نقش مستقیم دارد.

کلیدواژه‌ها: سرمایه اجتماعی، امنیت ملی پایدار، چالش‌های نوین امنیتی، رویکرد سیستمی

* کارشناس ارشد علوم سیاسی از دانشگاه تربیت معلم تهران

* کارشناس ارشد علوم سیاسی از دانشگاه تربیت معلم تهران

مقدمه

سرمایه اجتماعی در نزد اندیشمندان مختلف، به خصوص طی دهه اخیر، مورد بازتعریف و به تعبیری، بازاندیشی قرار گرفته است. این تعاریف جدید، درک گستردگی مفهومی و فراغ بودن عرصه تأثیرگذار این واژگان را سبب شده است. مفهوم کانونی سرمایه اجتماعی، اعتماد^۱ است که در عرصه و موقعیت‌های مختلف، نقش تسهیل‌گر را ایفا می‌کند. «کنش‌مندی و درگیرنmodن» افراد، متغیر دیگری است که ماحصل حضور سرمایه اجتماعی است. این کنش‌مندی می‌تواند در جهت حمایت یا واکنشی تعارض‌آمیز و در مقابل نظام سیاسی قرار بگیرد که از آن به عنوان مصدقه‌های مثبت و منفی سرمایه اجتماعی یاد می‌کنند. به عبارتی، در نگاه سیستمی، در صورت حصول سرمایه اجتماعی، شاهد طیف متنوعی از ورودی‌ها (تقاضاها و حمایت‌ها) خواهیم بود که حکایت از حضور شهروندی آگاه در جامعه دارد. این شهروند با حضور مستمر و پی‌گیر خود (کنش‌مندی)، در صدد واکاوی سنجش جایگاه هویتی نظام سیاسی (اعتماد) خواهد بود. این مقوله خود دال بر نقش مؤثر سرمایه اجتماعی در جامعه پذیرنmodن افراد و ارتباط آن با فرهنگ سیاسی دارد. فرهنگ سیاسی، پنداشتی است ذهنی در مواجهه با ساختار و کارگزاران سیاسی که از هنجارها و ارزش‌های هژمون و غالب در درون نظام سیاسی تأثیر می‌پذیرد. هنجارها و ارزش‌ها، مؤلفه مورد وفاق اندیشمندان در بحث ارکان و اجزای سرمایه اجتماعی است. بنابراین، سرمایه اجتماعی در سطح کلان، بیانگر ویژگی‌های جامعه یا گروهی در اجتماع است که توانایی سازماندهی جمعی و داوطلبانه برای حل مشکلات متقابل یا مسائل عمومی را افزایش می‌دهد.

امنیت ملی پایدار، دیگر مؤلفه کلیدی در این تحقیق، منضم ورود به عرصه جدیدی از مباحث امنیتی است که در آن، موارد و مظاهر امنیتی در بسترهای جدید و فارغ از نگاه کلاسیک (نظمی) بازتعریف می‌شود. در این رویکرد، گسترهای جدید از دشواری‌ها (سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و زیستمحیطی که بوزان و ویور نیز در مطالعات خود اشاراتی به آن‌ها داشته‌اند)، مد نظر قرار می‌گیرد. این گستره نوین طیفی از نیازمندی‌ها (تقاضاها) را بازنمایی می‌کند که

1. trust

صرفاً با تدبیر نظمی قابل حصول نیست، بلکه در چارچوب خواستهای نوین شهروند معاصر که ابعاد منطقه‌ای، ملی و فراملی به خود گرفته، بازتعریف می‌شود. در امنیت ملی پایدار، تلاش بر شناسایی این طیف جدید نیازمندی‌ها و تفکیک صحیح آنهاست. دستیابی به درجات اطمینان‌بخش و قابل اتكایی از امنیت ملی، مستلزم درک و فهم پنداشت سنتی و نوین از مفهوم امنیت ملی و مؤلفه‌های وابسته بدان است که در این مقاله، به آنها اشاره می‌شود.

الف. سرمایه اجتماعی

سرمایه اجتماعی از سوی اندیشمندان مختلف (جاکوب، ۱۹۶۱؛ کلمن، ۱۹۹۸؛ بوردیو، ۱۹۸۶؛ پوتنم، ۱۹۹۵؛ کاکس، ۱۹۹۷؛ وول کاک، ۱۹۹۸؛ پورتر، ۱۹۹۸؛ فوکویاما، ۱۹۹۹؛ پاکستون، ۱۹۹۹) تعریف شده است. فیلد^۱ آن را در واژگانی کوتاه، «مسئله روابط» تعریف می‌کند یا فوکویاما آن را «ذخیره جامعه از ارزش‌های مشترک» می‌داند. پوتنم یکی از اندیشمندان تأثیرگذار در این زمینه، سرمایه اجتماعی را به عنوان اعتماد، هنجارها و شبکه‌های پیوند تعریف می‌کند که همکاری در جهت کسب منافع متقابل را تسهیل نموده و نتیجه آن، انواع متفاوتی از کنش جمعی است (Walters, 2002: 377). مفهوم سرمایه اجتماعی، بیان‌کننده این واقعیت است که اطرافیان فرد از قبیل خانواده، دوستان، همکاران و آشنایان، دارایی مهمی را تشکیل می‌دهند که در موقع بحرانی قابل اتکا و اعتمادند. از این‌رو، اجتماعات متشکل از این افراد نیز هنگام مواجهه با فقر و مشکلات، آسیب‌پذیری کمتر و برای بهره‌مندی از فرصت‌های جدید، از موضع محکم‌تری برخوردارند و فقدان این پیوندهای اجتماعی می‌تواند تأثیر معکوس داشته باشد.

این اصطلاح اولین‌بار توسط پیر بوردیو، در زمینه‌ای اقتصادی مورد استفاده قرار گرفت. با این حال، اولین نظریه‌ها به طور جدی و علمی توسط کلمن و پاتنم ارائه شده است. این دو از طراحان اصلی سرمایه اجتماعی هستند و به عبارتی از بنیان‌گذاران شیوه مطالعاتی نوین در این زمینه می‌باشند. پاتنم و بوردیو در تحقیقات خود از اندیشمندانی همچون آنکسی توکویل،

1. field

2. relationships matter

گابریل آلموند و سیدنی وربا که جامعه مدنی را به عنوان حوزه ملزم دموکراسی می‌پذیرند، الهام گرفتند. در نگاه توکویل و سایرین، جامعه که در واقع کانون فرهنگ مدنی^۱ و سبب سازمانیابی شهروندان است، تضمین‌کننده و سبب بقای دموکراسی است. تفسیری که در نگاه کلمن و پاتنام نیز به شیوه‌ای متفاوت به کار گرفته شده است (Arneil, 2006: 4-5). بنابراین، سرمایه اجتماعی را می‌توان هنجرها و شبکه‌هایی دانست که امکان مشارکت مردم را در اقدامات جمعی، به منظور کسب سود متقابل فراهم می‌کنند. سرمایه اجتماعی در سطح کلان، بیانگر توصیف ویژگی‌های جامعه یا گروهی از اجتماع است که توانایی سازماندهی جمعی و داوطلبانه برای حل مشکلات متقابل یا مسائل عمومی را افزایش می‌دهد. در موارد زیادی، سرمایه اجتماعی ضعف‌های دولت، نظام حقوقی و اقتصادی را جبران کرده و به میزان بالایی از ثبات می‌رساند. منابع سرمایه اجتماعی اشتراکات زیادی با مؤلفه‌های امنیت ملی هر کشور دارند که از سویی به صورت مستقیم و از سویی دیگر، از طریق غیر مستقیم (اعتمادسازی)، زمینه را برای گام‌های بعدی در مسیر پیشرفت میسر می‌سازند. فقدان سرمایه اجتماعی، فقدان سایر سرمایه‌ها اعم از اقتصادی، فرهنگی، انسانی و مانند آن را به دنبال خواهد داشت که همگی نقش مهمی در تدارک امنیت ملی کشور دارند.

ب. امنیت ملی و تحول مفهومی آن

باور غالب پیرامون امنیت این است که با نظم نوین شکل گرفته از سال ۱۹۹۰ به بعد، این مفهوم بار معنایی گسترده‌ای یافته است. این گستردنگی، در چهار گونه اصلی قابل شناسایی است. اول اینکه، مفهوم امنیت از امنیت دولتها به امنیت گروهها و افراد توسعه یافته است. این روند انتقالی رو به پایین از دولتها به افراد است. ثانیاً، مفهوم امنیت از امنیت دولتها به امنیت سیستم بین‌الملل و یا محیط مادی مافوق ملت‌ها^۲ تغییر نموده است. این توسعه‌ای روبه بالا از ملت‌ها به سمت زیست‌کره^۳ است. این گستردنگی در هر دو مورد، متضمن توسعه انواعی

1. civic culture

2. supranational physical environment

3 . biosphere

از نهادهای کننده امنیت می‌باشند. در مورد سوم، مفهوم امنیت به شیوه‌ای افقی و یا گونه‌ای از امنیت که متنوع است، گسترش یافته است. امنیت یا نامنی نهادهای گوناگون (همچون افراد، ملت‌ها و سیستم‌ها)، به یک شیوه محقق نمی‌شود. مفهوم امنیت از نظامی به سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، محیطی و امنیت بشر بسط پیدا کرده است. در مرحله چهارم، مسئولیت سیاسی برای تضمین امنیت (جهت تقویت تمامی موارد ذکر شده) نیز توسعه یافته و در محیط‌های گسترهای همچون دولت‌های ملی، شامل روندی رو به بالا، همچون نهادهای بین‌المللی یا رو به پایین، همچون حکومت‌های محلی یا سازمان‌های غیردولتی، نظرات عمومی و گروه‌های فشار یا نیروهای بازار، پراکنده شده است (Buzan & Hansen, 2007: 3).

طیف جدید نیازمندی‌های انسان معاصر در عصر پسامادی‌گرایی¹ و ظهور جنبش‌های نوین اجتماعی (که با مقوله فرهنگ و سیاست فرهنگی قابل تبیین و تفهیم‌اند)، حاکمیت اندیشه‌های پست‌مدرن، جهانی اندیشیدن سوژه محلی و همچنین، محلی و بومی شدن اندیشه هژمونیک جهانی، گواهی بر زوال و ناکارایی تدبیر یکسویه، نظامی و قهری‌ستی است که فراهم‌کننده امنیتی پایدار در عرصه ملی نخواهد بود. گفتمان امنیت ملی پایدار در صدد رسیدن به درجات قابل اتكایی از امنیت در سطح ملی و بین‌المللی است. از این منظر، کشوری از امنیت پایدار برخوردار خواهد بود که نه فقط در کوتاه‌مدت، بلکه در پروسه زمانی بلندمدت، توانایی پاسخ‌گویی به نیازهای مختلف اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در عرصه داخلی را داشته و در عرصه خارجی نیز از جایگاهی مناسب برخوردار بوده و با کوچکترین تنفس، بنیان‌های آن به لرزه در نیاید.

سطح تحلیل امنیت ملی پایدار، نه فرد و نه دولت، بلکه نظمی برآمده از تعامل افراد و گروه‌های است. اگر دغدغه دولت ملی، حاکمیت و دغدغه افراد حق حیات است، در امنیت ملی پایدار، سخن از بقا و بالندگی هویت فردی، گروهی و حتی ملی است (نصری، ۱۳۸۴: ۳۱۷).

1. Post Materialism

امنیت ملی پایدار، در صورتی قابل حصول است که در بازه زمانی بلندمدت، آسیب‌های داخلی خطرناک و تهدیدهای خارجی شدید، تمامیت ارضی، انسجام داخلی و رژیم سیاسی را تهدید نکند.

امنیت در نگاه سنتی، متأثر از پنداشت سلبی بوده و تنها راه رهایی، اعمال خشونت و کاربست قوای قهریه است. در نگاه مدرن، این رویکرد سلبی به نگرش ایجابی و چندبعدی تغییر کرد. چنین نگرشی، نتیجه منطقی تشکیل دولتهای مدرن بر اساس مفهوم حاکمیت است که اقتدار در چارچوب مرزهای ملی و استقلال در روابط خارجی را معنادار ساخته‌اند. حاکمیت، به عنوان مهمترین مفهوم و محور اساسی نظریه دولت مدرن، دلالت بر حق انحصاری دولت برای استفاده از زور یا قدرت مشروع دارد که از یک سو ناظر بر کسب قدرت و توانمندی داخلی و از سوی دیگر، ناظر بر کسب استقلال و اقتدار بین‌المللی است. بنابراین، در عرصه داخلی و در عرصه جهانی، امنیت دولت مدرن، زمانی معنا می‌یابد که قادر باشد و حتی اگر با نبود تهدید مواجه شود، جامعه‌ای نامن به حساب می‌آید. در عین حال، مطالعات سنتی امنیت محدود به درک تهدید، کاربرد و کنترل نیروی نظامی است. در این دیدگاه، امنیت به منزله امنیت کشور است که نیروی نظامی کشور دیگر آن را تهدید می‌کند و ارتش کشور مورد تهدید نیز دفاع از آن را بر عهده دارد. در گفتمان مدرن امنیت ملی، شاهد افزوده‌شدن وجه نرم‌افزاری امنیت، علاوه بر وجه سخت‌افزاری آن هستیم. با رسیدن به نقطه اوج نامنی در نتیجه حاکمیت نگرش سلبی، مفهوم مدرن امنیت ملی شکل گرفت که مبنی بر جنبه ایجابی و تأسیسی آن بود.

در گفتمان امنیت ملی پایدار، با پذیرش متکثر و گستردگی بودن گزاره‌های چالش‌ساز و همچنین، وجود نرم‌افزاری امنیت که در رویکرد متأخر (مدرن) مطرح است، بر نقش و محوریت عامل اجتماع، برای نیل به مراتب بالاتری از ثبات تأکید می‌شود. افراد و گروه‌ها در رویکرد مذکور از جایگاه و نقش برجسته‌ای برخوردارند و امنیت در چارچوب رضایت‌مندی قابل حصول است. از این منظر، مؤلفه‌هایی که در برقراری امنیت مد نظر قرار می‌گیرد، تا حدی متفاوت از موارد پیشین است. از مهمترین مواردی که در این زمینه بدان تأکید می‌شود، اعتماد است که مشروعیت و جامعه‌پذیری سیاسی را به همراه خواهد داشت.

در صورت حضور و وجود فضای اعتماد دوجانبه و عقلانی است که می‌توان محیطی کنش‌مند و تعاملی را متصور شد. در فضای حاصله از اعتماد دوجانبه، شهروندان و گروه‌های کنش‌گر و فعال، خواسته‌های خود را در چارچوب بدهبستان و مبادله‌ای یا به عبارتی «در چارچوب رژیم» طلب می‌کنند. در این فرآیند، گستره‌ای جدید از نیازمندی‌ها ترسیم می‌شود که می‌تواند ابعادی از سطح محلی تا جهانی بیابد و تحقق امنیت پایدار منوط به شناسایی، طبقه‌بندی و برآورده‌سازی این تقاضاهاست. بنابراین، امنیت ملی پایدار، بیش از آنکه به گزاره‌های نظامی و حتی غیرنظامی که در رویکرد سنتی و مدرن مطرح است، مربوط شود، به برآورده‌سازی و شناسایی خواسته‌ها و نیازها و افزایش ظرفیت نظام سیاسی مرتبط است. این رویکرد در صدد عبور از دشواری‌ها در محیط غیرامنیتی و همچنین، متأخر ساختن راهکارهای امنیتی و نظامی است و از این رو، در چهره‌ای فرهنگی و اجتماعی قابل تصور است که در صدد ارتقاء چانه‌زنی‌ها، شناسایی نیازها و در نهایت، تصمیم‌گیری متأثر از وفاق جمعی است.

ج. امنیت ملی پایدار

امنیت ملی پایدار در پی تردید در هدف‌بودن امنیت به معنای وادارسازی، ظهور نمود. پس از پایان جنگ جهانی دوم و مستقل شدن بسیاری از مستعمرات، کشورهای جهان سوم در صدد رفع بحران ناشی از کمبود قدرت برآمدند. در این راستا، جنگ همه بر علیه هم [جنگ هابزی] به جنگ دولتها بر علیه هم [کلاوزویتسی] تبدیل شد (Rothschild, 1995: 56-57). نظریه‌پردازان مطالعات امنیتی که همواره خواهان ظهور دولت مقتدر بودند و امنیت را در مصونیت سرزمینی از تجاوز دیگری معنا می‌کردند، رفتارهای و از اواخر دهه ۱۹۸۰، به این نتیجه رسیدند که خود دولت، یکی از منابع اساسی نامنی است و از استعداد و ابزارهای شگفت‌انگیزی برای تحديد و تهدید جامعه برخوردار است. از این رو، امنیت ملی دولت‌محور [در نگرش کلاسیک رئالیستی و حتی تغییر نئورئالیستی]، در مقابل مرجعیت و محوریت جامعه در ثبات و تعمیق امنیت رنگ باخت و گفتمانی پدید آمد که در پرتو آن: اولاً، مرجع امنیت از حاکمیت و قدرت دولت گذر کرد و دولت به کارگزار و وسیله تدارک امنیت برای جامعه تغییر نقش داد.

ثانیاً، تولید امنیت صرفاً شرط لازم پایداری اجتماعی و صلح عادلانه قلمداد شد و در کنار آن، از شرط کافی ثبات یعنی توزیع سطوح مختلف امنیت (سیاسی، زیستمحیطی، جامعه‌ای و اقتصادی) در بین افراد و گروه‌های متعدد اجتماعی سخن رفت.

ثالثاً، در پارادایم نوین امنیتی، اعضای جامعه و ادراک و برداشت افراد در مقابل دغدغه‌های طبیعی و برنامه‌دار صیانت می‌شود و امنیت به جای سمت‌گیری کترلی، دستورالعملی و از بالا، روند ترغیبی (به جای کترل)، غیررسمی (به جای بخشنامه‌ای) و ناملموس یافت و از لایه‌های پایین جامعه نشأت گرفت (Krause and Williams, 1996: 231-232).

رابعاً، در امنیت ملی پایدار، فرض بر آن است که دولت-کشور از نخستین و اصلی‌ترین دغدغه، یعنی بقا خلاص یافته و می‌تواند در اندیشه بالندگی و تدارک مخزن مفهومی غنی‌تری برای انطباق‌پذیری (با گفتمان‌های جاری) و گفتمان‌سازی (در مقابل گفتمان‌های رقیب) باشد. در فرآگرد جدید، نگهبانی ارزش‌های اساسی یا حیاتی کشور- ملت فقط به نظامیان و مؤسسات امنیتی سپرده نمی‌شود، بلکه پتانسیل آنها برای تکثیر مؤلفه‌های امنیت ملی پایدار (مسئولیت‌پذیری، انعطاف‌پذیری به جای تصلب و سیالیت^۱، رهابی‌بخشی، شبکه‌مندی اخلاقی در مقابل دغدغه‌ها و ناهنجاری‌ها)، مورد استفاده قرار می‌گیرد.

بنابراین، برخلاف مورگتا و اصحاب مکتب کلاسیک در مطالعات امنیتی که امنیت را در نبود جنگ و صیانت از تمامیت سرزمینی و نهادهای سیاسی خلاصه می‌کردند و به نوعی به امنیت ملی حداقلی اکتفا می‌نمودند، در امنیت ملی پایدار، از وجود تمامیت ارضی و نهادهای سیاسی به مرحله بالاتر یعنی اراده، مهارت و ضرورت ارتقای رضایت ساکنان سرزمین و نیز کارآمدی نهادهای سیاسی و غیرسیاسی توجه می‌شود. در این برداشت، همه کارگزاران امنیتی و غیرامنیتی، حتی‌الامکان امنیتی‌زدایی^۲ می‌شوند تا امنیت مورد نیاز جامعه را تولید کنند. بدیهی است چنین نگرشی در پی فربه‌شدن فوق‌العاده نظامیان و خطر نظامی‌گری پدید آمد؛ بدین مضمون که در پرتو امنیتی‌شدن سراسری دولت-جامعه، هزینه‌های سنگین و غالباً پنهان

1. fuzzy

2. desecuritization

نظامی، سبب تراکم فشار اقتصادی و در نتیجه، بی ثباتی اجتماعی- سیاسی و فراموش شدن زندگی عادی افراد جامعه شد (Moller, 2000).

همانگونه که در جدول (۱) دیده می شود، امنیت ملی به معنای سنتی کلمه، مقدمه و مرحله‌ای برای ورود به امنیت ملی پایدار است. مرحله‌ای که طی آن، نقش‌ها و حتی ساختارهای جاافتاده دولت به جامعه واگذار می شود و مؤلفه‌هایی در دستور کار تصمیم‌گیری اجتماعی قرار می گیرند که پیش از این، غیر لازم و فاقد اولویت قلمداد می شدند. به عنوان مثال، مواردی از قبیل محیط زیست، گرم شدن هوا، تروریسم خوف‌آور، سرمایه اجتماعی بین‌المللی، جنگ عادلانه، کرامت انسانی و حقوق نسل‌ها به دستور کار^۱ امنیتی بدل می شوند و مرجع اصلی و تعیین‌کننده آنها، نه نخبگان سیاسی و نظامیان که نمایندگان افکار عمومی و گروه‌های اجتماعی هستند (Boulding, 1988: 45).

د. نظریه‌های امنیت پایدار

در نظریات امنیت پایدار، کیفیت زندگی، محور کانونی مباحث قلمداد شده و این مفهوم، متنضم حاکمیت شرایطی است که در چارچوب آن، دولت‌ها به حقوق شهروندی احترام بگذارند. از این منظر، امنیت انسانی از مهمترین مؤلفه‌ها برای رسیدن به درجات قابل اتكایی از ثبات است. از این رو، توسعه و پایداری امنیت نتیجه کاهش فقر، بیکاری و برابری شهروندان است و می‌توان چرخه‌ای را تصور کرد که فقر و کاهش سایر مؤلفه‌های مرتبط با امنیت انسانی، منجر به ناامنی و نامنی منجر به توسعه نیافتنگی و بی ثباتی در جامعه خواهد شد. برخی دیگر از نظریات امنیت پایدار، همان‌طور که دیوید چاندلر بیان می‌کند، به پیچیدگی و وابستگی دولت‌ها و نقش سازمان‌های غیردولتی در دوره بعد از جنگ سرد اشاره دارند. در این رویکرد، به گزاره‌های تثبیت امنیت در بعد فراملی، نقش و نوع رابطه دولت‌های قدرتمند و ناکام، پیامدهای گسترده و فراگیر تصمیم‌گیری سیاستمداران و فقدان چارچوب‌های سیاست‌گذاری مشخص در عصر کنونی، اشاره می شود (Chandler, 2007: 364- 365).

1. Agency

جدول (۱): مقایسه امنیت ملی و امنیت ملی پایدار

امنیت ملی پایدار	امنیت ملی	نوع امنیت مؤلفه‌های مفهومی
جامعه	دولت	مرجع امنیت
برابری فرصت‌ها	سرزمین/ نهاد	موضوع امنیت
واقعیت یا احساس تعیض	تهدید خارجی/ شورش داخلی	منع نامنی
شبکه‌های اخلاقی- اجتماعی	نظمیان/ سلاح‌های پیشرفت	کارگر نامنی
تسهیل گری	تصمیم‌گیری استراتژیک	نقش نخبگان سیاسی
بالندگی و رهایی بخشی	بقا	دغدغه جامعه
آسیب‌پذیری‌های داخلی	تهدیدهای خارجی	اولویت خطر
فرصت بین‌المللی	تشریفاتی	جایگاه هنجارهای بین‌المللی
توزيع امنیت و فرصت	تولید نظم و امنیت	دغدغه دولت
ارزش قابل تحسین	عارضه غیر قابل انکار	مشارکت اجتماعی
فرصت ارتقا	شر لازم	رقابت نخبگان
بازدارندگی و ترغیب	وادرسازی	روش تولید امنیت
کیت کراوس و مایکل ولیامز	هانس جی مورگنتا	نظریه‌پرداز شاخص

به طور خلاصه، امنیت پایدار می‌تواند جوامع را برای پیش‌گیری از یا دفاع در برابر تهدیدات متوجه دولت ملی توأم‌نمود کند، نامنی عمیق انسانی را در سراسر جهان کاهش دهد و تهدیدات بالندمدتی را که متوجه امنیت جهانی است، مدیریت کند. به این معنا، امنیت پایدار، تلفیقی از سه مفهوم امنیت ملی، امنیت انسانی و امنیت جهانی است و بر آن است تا امنیت دولت‌ها را حفظ کند بدون آنکه امنیت مردم را به خطر اندازد و بدون آنکه تهدیدات متوجه امنیت جهانی همچون ایدز، تهدیدات زیست‌محیطی، تروریسم و جنایات سازمانی‌افته را

تشدید کند (پورسعید، ۱۳۸۹: ۲۰۸). گزاره‌های مورد تأکید از جانب نظریه پردازان امنیت پایدار و همچنین، اندک اندیشمندانی که پیرامون امنیت ملی پایدار بحث نموده‌اند، همچون نایف رودهان، کولین اس گری و دیگران، بیشتر مربوط به بقا و پایداری امنیت در سطحی کلان و فراملی است و کمتر به مباحث تئوریک و مؤلفه‌های داخلی در این زمینه پرداخته شده است.

ه. معنا و مرجع امنیت ملی پایدار

ایده امنیت انسانی که به طور عمده از سال ۱۹۹۰ به بعد مطرح شده، به طرق مختلف، دشواری‌هایی را در منطق امنیت ملی و در گسترش این ایده که قدرت‌های تحملی از جانب دولت- ملت‌ها خود اغلب بخشی از مسئله هستند، به وجود آورد. کوفی عنان در اوآخر سال ۱۹۹۰، به حاکمان برخی کشورها اشاره کرد که در پاره‌ای موضع، برای رهایی از حاکمیت و نظارت افراد، غالباً به تفکر ستی امنیت ملی متول می‌شوند (Patman, 2006: 254). برخی کشورها، همچون هند و پاکستان، ضرورت‌های امنیت ملی خود را به درستی تشخیص نمی‌دهند (غفلت از دورنمای دشواری‌های بقای امنیت ملی) و با دشواری‌های عدیده‌ای در روابط خود با سایر دولت‌ها مواجه‌اند. ترس از تنش و تعارض گسترشده‌تر، سبب اتخاذ تدابیری همچون سیاست دفع الوقت‌نمودن (مواردی همچون کشمیر، تنگه تایوان)، نزاع پیوسته مدیان (در ناحیه دریای جنوبی چین) و آخرین مورد، نزاع اصحاب مدعی منابع طبیعی در اعماق اقیانوس می‌شود، که مجدداً مطرح کننده مسائل و دغدغه‌های امنیتی است (Ibid: 255).

نگرش منطقی به این‌گونه منازعات و تدابیر اتخاذی، حاکی از ناکارآیی تدابیر ستی و گزینه‌های تکانگارانه و سلیمانی است. در جمع‌بندی می‌توان گفت:

۱. تدابیر کلاسیک امنیتی که به طور عمده دولت‌محور بوده و جنبه سخت‌افزاری داشتند، دیگر مفرون به صرفه به نظر نمی‌رسند.
۲. ائتلاف، مزیت مطلق است و کشورها در جهان کنونی، قهرآ و عمدآ ملزم به همگرایی امنیتی و شرکت در فعالیت‌های جمعی هستند.
۳. بزرگی و پیچیدگی عرصه و نیروهای اجتماعی، که به دو سطح افقی و عمودی قابل تقسیم‌اند. در سطح افقی می‌توان به مواردی همچون افزایش جمعیت، رشد شهرنشینی، ارتقای

سوا، سرعت انتقال اطلاعات و مانند آنها اشاره کرد. در سطح عمودی نیز کیفی شدن مطالبات، دسترسی به اطلاعات مؤثر، گسیست نسلی، جوانی جمعیت، تأثیرپذیری مغناطیسی و رشد جامعه مدنی، واقعیاتی هستند که توجه به تعابیر موسوع و نوین از امنیت و امنیت ملی را گریزناپذیر می‌سازند.

همان‌طور که باری بوزان و همکاران وی نیز بیان می‌کنند، چالش‌های نوین امنیتی در پنج حوزه اقتصادی، سیاسی، زیست‌محیطی، اجتماعی و نظامی قابل بررسی‌اند (بوزان، ویور و دوویلد، ۱۳۸۶: ۸۴) و به نظر می‌رسد در این حیطه‌های پنج گانه، کشورها با چالش و دشواری‌های جدید و پیچیده‌تری مواجه شده‌اند که گزینه نظامی صرف، راهکار مناسب حل آنها به شمار نمی‌رود. در ادامه، به بررسی برخی از این چالش‌ها در حوزه‌های پنج گانه مذکور می‌پردازیم.

۱. وجه نظامی

هرچند تهدید نظامی، از جمله ملموس‌ترین تهدیدات هر جامعه محسوب می‌شود، اما در دوران کنونی، با توجه به ماهیت متفاوت تهدید، عناصر و عوامل جایگزین، نقش مؤثری در دفع تهدیدات متنوع داخلی و خارجی یافته‌اند. امنیتی‌کردن مسائل از جانب دولت می‌تواند با اندکی تأخیر صورت پذیرد و چالش‌های موجود از راههای جایگزین و کم‌هزینه‌تر، قابل حل است. مسائلی چون مهاجرت، درگیری‌های قبیله‌ای، تکثر فرهنگی، وجود اقوام مختلف در یک کشور، مذهب، هویت و مانند آنها، مواردی هستند که با توجه به برده‌های متفاوت زمانی، می‌توانند در هر کشوری به مسئله امنیتی تبدیل شوند، اما حکومت کارآمد، در مقابل هر چالشی، آخرین گزینه (نیروی نظامی) را انتخاب نمی‌کند. به نظر می‌رسد جلوگیری از امنیتی‌کردن مسائل و حل اجتماعی - سیاسی مشکلات از طریق خود مردم، می‌تواند هزینه کمتری را در بر داشته باشد. توسعه توانمندی‌های نظامی و به کارگیری آنها، همیشه نمی‌تواند گزینه مناسبی برای برقراری امنیت باشد. عدم تشخیص صحیح تهدیدات و برداشت نادرست از آنها یا فرافکنی آسیب‌پذیری‌هایی داخلی به تهدیدات خارجی، عمدتاً نارضایتی عمومی را به دنبال دارد و در نهایت، هزینه هنگفتی را بر نظام سیاسی و مردم تحمیل می‌کند.

مسائل امنیت نظامی، در اساس، زاده فرآیندهای داخلی و خارجی استقرار و حفظ (یا ناتوانی از حفظ) دستگاه حکومت در جوامع بشری است. فرآیند حکومت تنها به کاربرد زور ختم نمی‌شود. ضوابط و شرایط مشروعيت سیاسی و میزان پذیرش این ضوابط از سوی حکمرانان و مردم تحت حکومت، دستکم به اندازه ملاحظات نظامی اهمیت دارد (بوزان، ویور و دوویلد، ۱۳۸۶: ۸۷). استفاده از سایر گزینه‌های غیرنظامی در جهت حل مشکلات، زمانی امکان‌پذیر خواهد بود که احساس مشارکت داوطلبانه در جامعه به وجود آید که پیامد آن، جمع‌آوری اطلاعات در زمینه‌های مربوطه، پشتیبانی و حمایت از کارگزاران نظامی و رزمندگان و در موقع لزوم، استقبال مردم از بسیج عمومی خواهد بود.

۲. وجه زیست محیطی

در بخش محیط زیست، نظریه‌پردازان محیط زیست‌گرا با زیر سؤال بردن گزاره‌های همچون سودآوری صنعت، ارجحیت انسان (خود)، ماهیت قرارداد اجتماعی، مسئولیت محیط زیست‌گرایانه در مقابل مسئولیت شهروندی و وجود دیگری‌ای تحت عنوان طبیعت، به عرصه نظریه‌پردازی گام گذارند و نظریات سیاسی را با دشواری‌هایی مواجه کردند. به عبارتی، محیط زیست‌گرایی به نظریه سیاسی، چرخشی کاملاً طبیعت‌گرایانه می‌دهد (اسولیوان، ۱۳۸۸: ۳۴۶-۳۴۲). مندان زیست‌بوم‌گرا ادعا می‌کنند که کاربرد بدون ناظارت، تشخیص و گزینش فن‌آوری، نه فقط جامعه را با بحران زیستی مواجه کرده، بلکه تغییرات ناشی از این سوءاستفاده، به پیدایش الگوهای زندگی ناسازگار با طبیعت انسان انجامیده است (همان: ۲۶۵). حمایت مردم از طرح‌های مربوط به کاهش و کنترل جمعیت، مشارکت در پاکسازی محیط زیست، مشارکت در طرح‌های دولت در زمینه مبارزه با آلاینده‌ها، مصرف بهینه انرژی و شکل‌گیری نهادهای مستقل در جهت حفاظت و مشارکت در طرح‌های مربوط به محیط زیست، از جمله مواردی است که دغدغه اصلی این نظریه‌پردازان بوده و هست. اینگونه موارد صرفاً با ناظارت یکجانبه و از بالا به پایین حل شدنی نیست، بلکه رضایت و حمایت داوطلبانه شهروندان را می‌طلبد و این پشتیبانی عمومی، حاصل تدابیر بلندمدت، همه‌جانبه و جامعه‌نگر خواهد بود.

۳. وجه اقتصادی

مباحث امنیت اقتصادی به دلیل پیچیدگی و گستردگی، معمولاً در دل مباحث سیاسی قرار گرفته و گاه نیز موجب بهره‌برداری‌های سیاسی دولت‌ها و نیز شرکت‌های خصوصی می‌شود. رابرت ماندل، امنیت اقتصادی را میزان حفظ و ارتقای شیوه زندگی مردم جامعه از طریق تأمین کالاها و خدمات، هم از مجرای عملکرد داخلی و هم حضور در بازارهای بین‌المللی می‌داند (ماندل، ۱۳۸۷: ۱۰۸). دولت‌ها به دلیل جایگاه خود در کشور، کارگزار اصلی امنیت اقتصادی به شمار می‌روند و شرکت‌ها و طبقات را تحت الشاع خود قرار می‌دهند. آنها در صورتی در حوزه اقتصاد موفق خواهند بود که توانایی ایجاد فضای امن رقابت، بسیج عمومی در مقابله با بحران‌های اقتصادی، مقابله با تحریم‌های احتمالی، تزریق برنامه‌های اصلاحی همچون شرکت‌های بیمه و تأمین اجتماعی، کسب حمایت مردم از طرح‌های کلان اقتصادی داخلی، مدیریت مناسبات تجاری داخلی و خارجی و جایگاه مناسب اقتصادی در عرصه‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای را داشته باشند. در امنیت اقتصادی، صحبت از نیازهای اصلی بشر است که در صورت فقدان آنها، هستی و حیات انسان‌ها به خطر می‌افتد. اعتماد مردم به حاکمیت موجود، سبب مقابله با مشکلات اقتصادی، تحمل بحران‌های اقتصادی و مشارکت آنها در پیش‌بری طرح‌های کلان اقتصادی خواهد شد.

۴. وجه سیاسی

ثبات هر جامعه سیاسی به میزان مشارکت سیاسی، مشروعیت، مقبولیت و وجود نهادهای مدنی در آن جامعه بستگی دارد. وجود احزاب سیاسی کارآمد و تأثیرگذار در عرصه سیاسی، از ضروریات جامعه مدنی قوی است. هر کشوری که بخواهد گام در راه توسعه و پیشرفت بردارد، ناگزیر از پذیرش احزاب خواهد بود (نقیب‌زاده، ۱۳۶۸: ۹). تفکیک امنیت سیاسی از سایر وجوده امنیت، بسیار مشکل و پیچیده است. در امنیت سیاسی، صحبت از ثبات سازمانی نظم(های) اجتماعی است (بوزان، ویور و دوویلد، ۱۳۸۶: ۸۴). در اینجا صحبت از تهدیدهایی

1. political security

است که کمتر صبغه نظامی داشته و مرتبط با شناسایی کشورها و همچنین، مشروعيت آنهاست. تهدید اندیشه‌ها به دنبال خود، تهدید نظم سیاسی را به همراه خواهد داشت. این تهدید از طریق زیر سؤال بردن ساختار حکومت و حتی موجودیت خود دولت امکان‌پذیر است که نتیجه بی‌اعتمادی و نارضایتی برخی عوامل داخلی (قومیت‌ها و گروههای ناراضی سیاسی داخلی و فعالیت‌های زیرزمینی) و یا عوامل خارجی (تحريم‌ها و عدم شناسایی) می‌باشد. وظیفه حکومت، دفاع از حاکمیت در بعد داخلی و خارجی و جلوگیری از بروز شکاف‌های قومی و ایدئولوژیک است. مشروعيت هر نظام سیاسی، تابع رضایت و اعتماد شهروندان است. در این صورت، شاهد مشارکت سیاسی مردم، شکل‌گیری شکاف‌هایی بر مبنای نظام تقسیم کار و نظام اقتصادی که با پویایی، نقد و راهکارهای سازنده، سبب تقویت و تثبیت نظام سیاسی خواهند شد، خواهیم بود. حتی در صورت بروز بحران‌های سیاسی، به دلیل اعتقاد و باور ذهنی مردم به حاکمیت موجود، بهره‌برداری و سوءاستفاده گروههای داخلی و خارجی در این زمینه، نتیجه‌ای در بر نخواهد داشت.

۵. وجه جامعه‌ای

در وجه جامعه‌ای امنیت، مقوله هویت و چیستی فرهنگ ملی، برجسته می‌شود. اصطلاح امنیت جامعه‌ای¹ را نخستین‌بار، باری بوزان در کتاب مردم، دولت‌ها و هراس به کار برد. وی امنیت جامعه‌ای را به مواردی همچون قابلیت حفظ الگوهای زبانی، فرهنگ، مذهب، هویت و عرف ملی مربوط دانسته است (بوزان، ۱۳۸۹: ۳۴). بوزان و ویور، موضوع محوری امنیت جامعه‌ای را «هویت» و پاسدرای از هویت را هدف امنیت جامعه‌ای دانسته‌اند.

امنیت جامعه‌ای، بدون اولویت‌بخشی به ارزش‌های مسلط، در صدد نگهداری و مراقبت از هویت گروه‌ها برآمده و حیات معنوی آنان را تضمین می‌نماید. امنیت جامعه‌ای با ایدئولوژی دولتی درنمی‌آمیزد. بنابراین، سهم یکسانی را برای گروه‌ها متقبل شده و دستیابی آنان را به فرصت‌ها و امکانات برابر فراهم می‌نماید. بنابراین، زمانی می‌توان از «استقرار امنیت جامعه‌ای

1. societal security

سخن راند که گروههای جامعه برای حفظ هویت خویش از هرگونه آسیبی مصون بوده و بتوانند به روابط همکاری خود با سایر گروهها ادامه دهند» (Waver, 2009: 210).

جامعه سیاسی، زمانی فرآگیر محسوب می‌شود که شهروندان برای نهادها (به ویژه نهادهای حقوقی و سیاسی) و کردارهای (قواعد) اصلی آن ارزش قائل شوند و با آنها احساس راحتی کنند. از این رو، هیچ لزومی به برداشت مشترک از خیر یا عدالت از جانب شهروندان نیست. لازم نیست شهروندان دیدگاه مشترکی در باب چگونگی ظهور این نهادها و کردارها داشته باشند، بلکه تنها ارزشمندانستن این نهادها و کردارهای عینی و انضمامی «جماعت همپوشانی شده» ضروری است (اسولیوان، ۱۳۸۸: ۵۱). رویکرد مبتنی بر اعتماد متقابل و مشارکت‌دادن گروهها و اقوام مختلف در فعالیت‌های مرتبط با تقویت و ثبات در ابعاد مختلف خود در جامعه و احترام به ارزش‌های گروهها، سبب خواهد شد این گروهها، هیچ‌گاه خود را غریبیه یا بیگانه تصور ننموده و در راستای تحکیم نظام سیاسی گام بردارند. از این رو، دولت خبیر، دولتی است که به حل معقولانه مشکلات از طریق اجتماع و گروههای اجتماعی بپردازد. حل مشکلات از طریق سیاسی‌کردن آنها، دوامی شکننده و از طریق امنیتی‌کردن آنها، روندی متزلزل را به همراه خواهد داشت و تنها از طریق اجتماع است که می‌توان روند خودسامان‌بخش، پایدار و کم‌هزینه را در پیش گرفت.

و. سرمایه اجتماعی و نقش آن در تدارک امنیت ملی پایدار

نایف رودهان در بررسی مؤلفه‌های پایداری امنیت، بر مواردی همچون مجموع اصول چندگانه امنیتی بر اساس عدالت در تمام سطوح، چندجانبه‌گرایی^۱ و نگرش چندبعدی^۲ (شامل بشر، محیط، ملیت و امنیت فراملی، چندفرهنگی و چندتمدنی)، رئالیسم همزیست‌گرایانه^۳ در روابط بین‌الملل که به موجب آن، همکاری چندجانبه دولتها (که نتیجه عدم برخورد مطلق خواهد بود)، حاصل می‌شود، و همکاری چندجانبه فرهنگی که نتیجه احترام چندجانبه،

1. multilateralism

2. multidimensional

3. symbiotic realism

چندفرهنگی و جهانشهرگرایی^۱ است و منجر به عدالت و امنیت خواهد شد، تأکید می‌نماید (Rodhan, 2009:15). با توجه به نگرش چندبعدی و فرهنگی مد نظر رودهان، می‌توان به ارتباط امنیت ملی پایدار و سرمایه اجتماعی پی برد. در واقع، بین این دو مؤلفه، ارتباط وثیقی وجود دارد. بقاء نظم اجتماعی، حاصل رضایت‌مندی شهروندان و گروه‌های امنیت ملی پایدار را زمینه‌های این رضایت‌مندی، شبکه‌های اجتماعی قوی و برآمده از فرآیند مستمر، نهادمند و برخاسته از بطن جامعه است که می‌توان آنها را در چهره سرمایه اجتماعی قوی متجسم کرد. بازنگری و اتخاذ تدابیر ویژه متناسب با هریک از مشکلات پیش رو، ضروری به نظر می‌رسد و توجه به سرمایه اجتماعی و مؤلفه‌های مرتبط با آن، از مواردی است که در این تجدید نظر و مطابق یافته‌های این پژوهش، از ضروریات است. تأثیرگذاری سیاست‌های اتخاذشده از جانب حکومت‌ها، نیازمند همکاری و حمایت شهروندان است. برای ارتقاء عمق و دامنه مشارکت مردم، بسیاری از سیاست‌گذاران تلاش می‌کنند سیاست‌های اتخاذشده را به عنوان تدابیری که وجهی از اجتماع است، بنمایانند.

سرمایه اجتماعی یا مؤلفه‌های آن، همچون شبکه‌ها، هنجارها و اعتماد، تسهیل‌کننده کنش و همکاری جمعی برای نفع‌های چندجانبه است (Hawdon & Ryan, 2009: 526). افزایش اعتماد سیاسی و مشروعیت، سبب افزایش حمایت شهروندان از سیاست‌های اعمالی و عمل‌کردن آنها طبق قانون می‌شود. شبکه‌های مشارکتی، موجب غنای سرمایه اجتماعی و تعمیق آن می‌شوند و سرمایه اجتماعی، تقویت باورمندی درونی متکی بر روحیه جمعی را به دنبال دارد که ثمره آن، جلوگیری از ذره‌گونه‌شدن افراد است. در ادامه، به شیوه‌های مختلف تأثیرگذاری سرمایه اجتماعی بر امنیت ملی در سطح کلان اشاره خواهیم نمود.

۱. یکپارچگی ملی

توسعه، پیشرفت، عمران و آبادانی، نتیجه عقلانیت، هماهنگی، ثبات، آرامش، برنامه‌ریزی و مدیریت کارگزاران بوده و به طور دسته‌جمعی امکان‌پذیر است. در جامعه بیمار، شاهد بی‌اعتمادی، تلاش صرفاً در جهت نفع شخصی، افزایش جرم و جنایت و مواردی از این قبیل

1. cosmopolitanism

خواهیم بود. در واقع، مردم برای بی اعتمادی دلیل خوبی دارند و جامعه به سمت نهادینه شدن این امر پیش می‌رود. از جمله علی که سبب خدشه‌دارشدن یکپارچگی ملی می‌شود، می‌توان به تبعیض قومی، آشناپروری، فروپاشی نهاد خانواده، اختلافات مذهبی، قانون‌گریزی، افزایش جنایت، آدمکشی و فقر اشاره کرد که همه این موارد، ناشی از کمبود سرمایه اجتماعی است. همبستگی‌ای که به بیان امیل دورکیم در جوامع ستی از نوع مکانیکی یا مکانی بود، در جوامع مدرن، تبدیل به همبستگی ارگانیکی یا ارگانی شده که ناشی از تقسیم کار جدید است. پیامد این همبستگی جدید، فاصله‌گرفتن انسان‌ها از یکدیگر و تقویت روحیه بی‌تفاوتی است. از این‌رو، اتخاذ تدابیری متناسب با روح مدرن حاکم در جهت همگرایی انسان‌ها و بازگردن انسان‌ها به جامعه و منفعت جمعی که سبب همبستگی و یکپارچگی ملی شود، ضروریست. در نظام‌های دموکراتیک، سرمایه اجتماعی به ثبات و نظم یا به حفظ همبستگی اجتماعی یاری می‌رساند. علقه‌های اجتماعی، اعتماد و سرمایه اجتماعی، از طریق کمیت و کیفیت مشارکت سیاسی شهروندان، به یکپارچگی ملی کمک می‌کنند. نبود اعتماد به «دیگران»، چگالی یکپارچگی ملی را کاهش می‌دهد، زیرا مانع شرکت و فعالیت افراد در نهادها و سازمان‌ها شده و کاهش کنش‌گری جمعی سازمان یافته، بی‌ثباتی و بحران اجتماعی و سیاسی را به همراه خواهد داشت.

۲. مدیریت کمزینه دشواری‌های سیاسی - اقتصادی

هرچه روابط افراد در شبکه‌ها نزدیک‌تر و افقی باشد، درگیرشدن مدنی افراد به طور فزاینده افزایش خواهد یافت و درواقع، باورمندی درونی شهروندان شکل خواهد گرفت. سرمایه اجتماعی، «ماده خام جامعه مدنی» و پدیده‌ای از پایین به بالاست. باورمندی درونی شهروندان به نهادهای دموکراتیک و پویش شهروندان در چارچوب انجمن‌ها و نهادهای مدنی گوناگون، ضرورت شکل‌گیری سرمایه اجتماعی است. ریچارد رُز، حکومت‌های با جوامع مدنی را به «جامعه ساعت شنبه» تشبیه می‌کند. جامعه‌ای که با زندگی متراکم در پایین، یعنی با تعامل شبکه اطلاعاتی قوی بین دوستان، خویشاوندان و دیگر گروه‌های چهره به چهره مشخص می‌شود و در قسمت بالای جامعه، ساعت شنبه زندگی سیاسی قرار دارد که در آن، نخبگان

برای کسب قدرت، ثروت و اعتبار با هم رقابت می‌کنند. امتیزه و ذره‌گونه‌شدن افراد، نتیجه فقدان شبکه‌های تعاملاتی و ضعف در سرمایه اجتماعی است که پیامد آن، آسیب‌پذیری حکومت و جامعه در برابر قدرت تخریب‌گر کشنهای جمعی توده‌ای است. سرمایه اجتماعی که در چیدمان روابط بنیادین افراد نقش دارد، با تشکیلاتی کردن کشنهای افراد آنها را به اجتماع پیوند می‌زند. انجمنهای اجتماعی سبب تماس و تعامل افراد با یکدیگر، پیدایش و بقای گفتمان سیاسی و ثبات قدرت دولت می‌شوند. ناک و کیفر^۱ (۱۹۹۷)، زاک و ناک^۲ (۲۰۰۰)، بگلسدیک و شیک^۳ (۲۰۰۵)، دیندا^۴ (۲۰۰۷)، سوری (۱۳۸۴)، آذری (۱۳۸۵)، رحمانی و امیری (۱۳۸۶)، صدری و همکاران (۱۳۸۷)، همه در تحقیقات خود بر رابطه معنی‌دار سرمایه اجتماعی و رشد اقتصادی اشاره نموده و بر نقش مؤلفه اعتماد در این رابطه، تأکید داشته‌اند. افزایش سرمایه اجتماعی به عنوان دارایی نامشهود، سبب کاهش هزینه‌های جاری، تقویت، تشویق و درگیرشدن افراد در فعالیت‌های اقتصادی فارغ از ترس و با ضریب اطمینان بالا می‌شود. در جامعه با سرمایه اجتماعی بالا، شاهد اقتصاد خودسامان‌بخش خواهیم بود که ضرورت حضور دولت و اصلاحات عمودی در آن کمتر احساس می‌شود.

۳. پیش‌گیری از انفعال سیاسی - اجتماعی

در دوره کنونی، بسیاری از نظریه‌پردازان از رشد فردگرایی به عنوان تهدیدی در مقابل پیوند ارگانیکی جامعه و فرد انتقاد می‌کنند. محور انتقادات این دسته از نظریه‌پردازان، آن است که این امر سبب خودمحوری^۵، بی‌اعتمادی و اضمحلال انسجام اجتماعی می‌شود (Alik & Realo, 2004:29). تحقیقات اخیر، وجه تاریک فردگرایی را کشف و در افراطی ترین حالت، آن را با انواع آسیب‌های اجتماعی، همچون جنایات و خیم، قتل عام، طلاق، کودک‌آزاری، فشارهای روحی، فیزیکی و رشد بیماری‌های ذهنی مرتبط دانسته‌اند (Ibid: 31).

1. Knack and Keefer

2. Zak and Knack

3. Beugelsdijk and Smulders

4. Dinda

5. egoism

گریز از و بی تفاوتی افراد به نهادهای اجتماعی، همچنین سبب از بین رفتن نهادهای اساسی همچون خانواده، گروههای دوستی و ترویج بی اعتمادی خواهد شد. از این رو، همان طور که جماعت‌گرایان بیان می‌کنند، جامعه باید توانایی ایجاد توازن بین انواع فردگرایی (افراتی) که هم بر حقوق فردی و هم بر نظم مدنی تأثیرگذار است را داشته باشد. زمانی که افراد قادر به حل مشکلات از طریق اجتماع نباشند و از فرصت مشارکت در امور اجتماعی به طور ارادی و غیرارادی محروم شوند، خود را مطرود جامعه دانسته و احساس یأس و نامیدی خواهند کرد. تبادل مقوله‌های احساسی و اجتماعی که از عوامل تقویت سرمایه اجتماعی است، سبب پیوندهای قوی و فشردگی بین افراد با روحیه اعتماد به نفس بالا خواهد شد. گسترش سرمایه اجتماعی در طبقات مختلف، به خصوص فقره، زمینه رشد فرهنگ مشارکتی، روحیه داوطلبانه، همکاری و اعتماد اجتماعی فرآگیر را فراهم می‌کند و نوعی پیوند و رابطه محکم را در سطح بین فردی ایجاد خواهد کرد. سرمایه اجتماعی قادر به تأثیرگذاری بر سطوح خاصی از رفاه اجتماعی است. بنابراین، دور از عقلانیت است که دیگر سطوح رفاه اجتماعی مورد غفلت برنامه‌ریزان واقع شود. ارتقاء رفاه اجتماعی نیاز به تلاشی فرآگیر دارد و صرف اتکا به توانایی‌های مردم در برقراری روابط اجتماعی (سرمایه اجتماعی) برای تحقق آن، کافی نیست.

۴. ارتقاء ظرفیت نظام سیاسی

در کشوری که حکومتی کارآمد و سطوح متعالی سرمایه اجتماعی دارد، دولت و جامعه مکمل یکدیگرند و در رویارویی با چالش‌های پیش رو به یاری یکدیگر می‌شتابند. سطوح مناسب سرمایه اجتماعی، سبب رشد آگاهی در سطح جامعه و مسئولیت‌پذیری افراد می‌شود. انسجام بیشتر سبب کاهش جنایات و در واقع، کاهش کترل رسمی شهروندان می‌شود و در واقع، هنجارهای درونی شده که از طریق جامعه‌پذیرنمودن افراد شکل گرفته، از سویی سبب کاهش هزینه‌های دولتی و از سویی دیگر، سبب تقویت رابطه مردم و دولت و همچنین، انعطاف‌پذیری آنان خواهد شد. هرچه وابستگی همزمان شهروندان به گروه‌ها و انجمن‌ها بیشتر بوده و این رابطه شبکه‌ای نزدیک و افقی باشد، سرمایه اجتماعی، بزرگتر و درگیرشدن مدنی^۱

1. civic engagement

افراد بیشتر و به دنبال آن، مسئولیت‌پذیری و انعطاف‌پذیری حکومت نیز افزایش خواهد یافت. همانطور که پاتنام نیز متذکر شده، اعتماد و همکاری، خودتقویت‌کننده^۱ و انباشتی است و حلقه‌ای از اعتماد، به سطوح بالاتر همکاری و درگیرشدگی مدنی می‌انجامد که این امر موجب کارایی و پاسخ‌گویی بیشتر حکومت و در واقع، حکمرانی خوب خواهد شد. جوامعی که کاملاً جدا از هم هستند، اعتماد، مشارکت، شبکه کاری مثبت و همکاری دوجانبه و متقابل بین اعضا را به میزان کمتری تجربه می‌کنند. این شرایط نیز به نوبه خود اثر منفی بر کیفیت زندگی اعضا خواهد داشت. در واقع، جوامع تقسیم شده در تولید وجهه منفی سرمایه اجتماعی، به میزان بیشتری سرمایه‌گذاری نموده و این امر در کاهش انعطاف‌پذیری افراد و گروه‌ها و بی‌میلی آنها نسبت به هویت ملی، نقش بسزایی خواهد داشت.

۵. ثبیت و ارتقای هویت ملی

بحran هویت از جمله بحران‌هایی است که لوسین پای برای رسیدن به توسعه، عبور از آن را ضروری می‌داند. حکومت کارآمد و موفق باید توانایی به تعویق انداختن بحران‌ها و مواجهه با آنها را دارا باشد. ارتباط زنجیره‌ای کشورها در دوران کنونی که برخی آن را پیامد جهانی شدن می‌دانند، از جمله مسائلی است که می‌تواند در تغییر نگرش و به عبارتی، هویت افراد نقش داشته باشد. جهانی شدن، عبارت از روابط پیچیده و درونی جوامع، نهادها و فرهنگهاست که سبب جایه‌جایی جغرافیایی^۲ و به شیوه‌ای فزاینده، باعث شده مرزها با ابهام معنایی مواجه شوند (Patman, 2006: 6). با وجود تحقیقات زیاد پیرامون تأثیرات جهانی شدن بر امنیت کشورها، هنوز پاسخ این سؤال پیچیده، در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. در واقع، این پدیده به سه شیوه زیر سؤال بردن ظرفیت و اقتدار دولت، رابطه دولت با بازیگران غیردولتی، نیروهای اجتماعی و بازار جهانی و موازنه قدرت بین دولت‌ها، امنیت ملی و موقعیت دولت‌ها را زیر سؤال برد است (Kirshner, 2006: 6). از سوی دیگر و با تغییرات فزاینده ناشی از جهانی شدن، شاهد رشد حرکت‌های گریز از مرکز (قومی - مذهبی) که به نوعی در جستجوی

1. self reinforcing

2. shift in geography

هویت از دست رفته خود می‌باشد، هستیم که می‌توانیم از آن تحت عنوان محلی - جهانی شدن^۱ یاد کنیم. با وجود چنین شرایطی، مؤلفه‌های هویتی همچون زبان، جغرافیا و تاریخ، رسوم ملی و هنر، نقش انکارناپذیری در تثبیت و ارتقا هویت ملی دارند.

سرمایه اجتماعی از طرق مختلف به صورت مستقیم و غیرمستقیم، بر میزان هویت ملی افراد تأثیر می‌گذارد و موجب می‌شود آدمیان، به رغم منافع منضاد گرد هم آیند و منافع مشترک کلان‌تری را در اولویت قرار دهند. سرمایه اجتماعی از طریق در اختیار قراردادن اطلاعات لازم به فرد پیرامون مسائل مختلف چالش‌زا و شفافسازی وجوه متشابه و متناقض لایه‌های مختلف اجتماعی و ارائه راهکارهای مناسب، در هویت‌یابی افراد، نقش مؤثری ایفا نموده و در نهایت، چسبندگی و انسجام اجتماعی را بالا می‌برد. هویت ملی در بالاترین سطح هویت جمعی قرار دارد که سطح مطلوب آن سبب انسجام و یکپارچگی ملی در جوامع چندقومی خواهد شد.

۶. تعمیق اعتماد

اعضا و فعالان جامعه، برای همکاری، ناگزیر از اعتماد هستند، زیرا نه ابزارهای کنترلی دولت را در اختیار دارند و نه اساساً برای اجبار و وادارسازی همدیگر دور هم جمع شده‌اند. در پی تحدید نقش دولت، جامعه خود متصدی امنیت می‌شود. برای این نقش خطیر، راهبرد اعتماد شامل اعتمادداشتن، پذیرش اعتماد، واگذاری اعتماد، تضمین اعتماد، اثرات بازگشتی اعتماد و به طور کلی، اعتماد به شرکا و حتی رقبا، سبب تقلیل اضطراب، رهایی از مراقبت دیگران و کسب اختیار و آزادی بیشتر می‌شود. بنابراین، در پرتو درونی‌شدن اعتماد نزد ساکنان جامعه، بسیاری از توقعات و حتی ذهنیت‌های منفی نسبت به دولت و نهادهای دولتی فروکش می‌کند و در مقابل آن، اعضای جامعه، تعهد فعالی احساس می‌نمایند و همین تعهد فعال، سبب نوآوری و خروج از روزمرگی می‌شود. فراموش نکنیم که بی‌اعتمادی به دیگران و غیر قابل اعتماد بودن در نگاه دیگران، عملًاً جامعه را به خود مشغول می‌کند و مخاطره‌آفرینی و خطربینی به روای رایج جامعه بدل می‌شود. بدیهی است در چنین موقعی، افراد و گروه‌ها همواره خود را در معرض مخاطراتی چون مراقبت و تعقیب می‌بینند و انژری خود را به جای

1. local - globalization

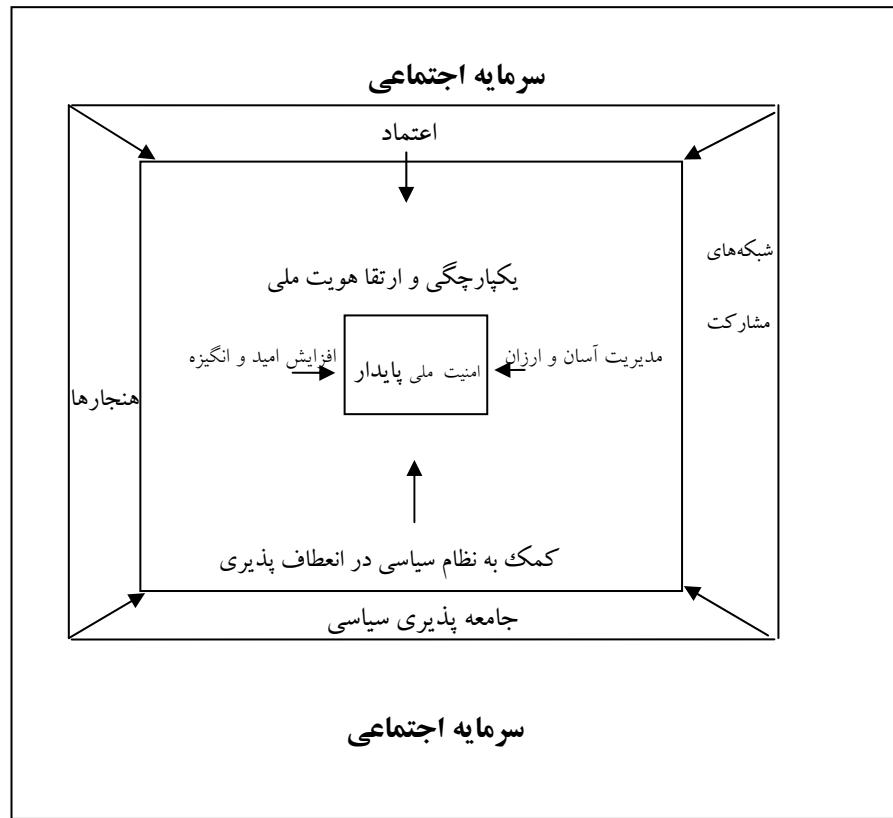
تحقیق اصالت و رهایی از سلطه و رقابت، در خیالات کسب سلطه و مهندسی رقابت استراتژیک صرف می‌کنند. در فضای آلوده به بی‌اعتمادی، بخش اعظم هزینه‌های در دسترس، مصروف صیانت از خود در برابر آسیب‌هایی می‌شود که محصول سوءبرداشت است. سوءبرداشت‌هایی که در گام اول، همکاری و رفتار مثبت با دیگران را غیر ممکن می‌سازد و هر کدام از افراد و گروه‌های جامعه، به محوری از شر و سلطه‌جویی بدل می‌شوند. چنین وضعی، به لحاظ اخلاقی انحطاط‌آفرین و به لحاظ اقتصادی، پرهزینه است، آن‌هم در جامعه مدرنی که تفکیک نقش‌ها، رکن محوری آن است و بدون تقسیم کار و اعتماد به دیگران، ارزش افزوده‌ای ایجاد نمی‌شود (Neild, 1990: 9).

جایگزین شدن اعتماد در هر حوزه، اثرات مغناطیسی بر سایر حوزه‌ها دارد. مؤسسه مالی، ورزشکار، پژوهشگر یا تولیدکننده اتومبیل، هنگامی مورد اعتماد واقع می‌شود که قابلیت‌های لازم را در رفتار و محصول خود به وجود می‌آورد و دیگرانی باشند که مخاطره کرده، پول، حیثیت و فراغت خود را در اختیار آنان قرار دهند. پس از عبور جامعه از این خط آغازین [مخاطره‌پذیری اولیه]، اثرات بازگشتی اعتماد شروع می‌شود. به بیان دیگر، هر واحد اعتماد به مؤسسه مالی یا سیاستمدار، موجود امتیازی می‌شود که علی‌الاصول اعتماد‌آفرین است. در مقابل، در فضای آکنده از بی‌اعتمادی، افراد و گروه‌ها در مقابل هم موضع می‌گیرند و به جای هم‌افزایی انژیک، به خنثی‌سازی، انزواجویی، رفتار خصم‌مانه و بدینی مفرط روی می‌آورند که موجب اتلاف منابع سخت و نرم جامعه، گرانی هزینه اداره جامعه و نیز نفرت‌بار و خوف‌آورشدن مبادلات اجتماعی و مناسبات فردی می‌شود. حاصل سخن اینکه، امنیتی‌کردن همه لایه‌های اجتماعی سبب تراکم و تصاعد توقعات شده، هزینه‌های غیرضروری دولت یا بازیگر امنیتی‌کننده را افزایش می‌دهد (Collins, 1997: 25). افزایش هزینه‌های دولت، سبب تقلیل مازاد اقتصادی و امکان فروپاشی اجتماعی شده و نهادهای متصدی امنیت را در موقعیت تدافعی قرار می‌دهد. جامعه به جای اینکه شریک و پشتیبان دولت باشد و آن را در ایجاد فرصت‌ها و دفع مخاطرات یاری رساند، به مانع سرعت‌گیر و اختلال‌آفرینی بدل می‌شود که همواره در انزواست و به جای دوراندیشی، فرصت‌طلبی می‌کند. در چنین چارچوبی است که جامعه به شریک دولت در تدارک امنیت ملی پایدار تغییر نقش می‌دهد و به جای مصروف به

تولید و به جای توقع به تحول می‌اندیشد. اسم رمز ورود جامعه به عرصه‌هایی که پیش از این ملک خصوصی دولت و دستور کار اختصاصی آن بود، سرمایه اجتماعی است. پیر بوردیو، پیوتر زتومکا، جیمز کلمن و رابرت پاتنام در باب این مبحث، استدلال‌های قابل توجهی نموده و در باب بنیادها، انواع و کارکردهای اعتماد، سخنان قابل ملاحظه‌ای گفته‌اند.

همان‌طور که گفته شد، در امنیت ملی پایدار، صحبت از ثبیت گزاره‌های مؤثر در ثبات و بقاء کشور، طی بازه زمانی بلندمدت است. دولت-ملت‌های معاصر، در مواجهه با چالش‌های نوبنی که بدان اشاره شد و موارد مشابه، پایداری و ثبات امنیت ملی خود را از طریق انباشت سرمایه اجتماعی تأمین می‌کنند. پایداری امنیت نیازمند افزایش روحیه جمعی، حمایت و کنش‌مندی‌بودن افراد و گروه‌هاست. انباشت میزان مطلوبی از سرمایه اجتماعی، فراهم‌کننده این مشارکت و حمایت از جانب شهروندان خواهد بود. این حمایت همه‌جانبه، در جامعه‌پذیری سیاسی و پذیرش فرهنگ سیاسی از جانب شهروندان، افزایش ظرفیت نظام سیاسی در مواجهه با بار اضافی وارد، اعتماد دوچانبه در سطوح بالا و پایین جامعه [گسترش آگاهی و مشارکت در سطح افقی در جامعه و نظارت از بالا (عمودی)] مؤثر می‌باشد. این موارد، مجموعه عوامل فراهم‌کننده امنیت پایدار در سطح ملی هستند که دشواری‌های داخلی و چالش‌های خارجی، بنیان‌های آن را، به آسانی، به لرزه در نخواهد آورد.

شکل ۱. میزان و نحوه تأثیرگذاری سرمایه اجتماعی بر امنیت ملی پایدار



درج سرمایه اجتماعی در تدوین استراتژی نوین امنیت ملی، امری اجتناب‌ناپذیر است. در دوران کنونی، مفهوم نوین امنیت ملی معنایی فراتر از رویکرد سلبی را مد نظر قرار داده است. در رویکرد جدید، ثبات و نظم اجتماعی در گرو رضایتمندی افراد و گروه‌های است. نبود سرمایه اجتماعی باعث می‌شود حاکمیت با اتخاذ رویکرد سنتی و فهم سلبی از امنیت، در صدد حفظ وضع موجود برآمده و استراتژی بقا را به هر نحو دنبال کند. در این استراتژی، امنیت بر پایه‌هایی از هراس متقابل بنا می‌شود و آگاهی به تهدید مبدل می‌گردد.

از منظر سیستمی، نهادهای که شامل تقاضاها و حمایت‌ها می‌باشند، در جوامع جدید شامل طیف متنوع و گسترهای می‌شوند و برآیند آنها می‌تواند حضور و شکل‌گیری خردسیستم‌هایی باشد که به تحمل بار اضافی از سوی نظام سیاسی خواهد انجامید. نحوه بروزنرفت و مواجهه با بار اضافی وارد، در مقاله حاضر، تأکید بر امر اجتماعی و توسل به تأمل و گزینش سیاست‌هایی است که حاصل همفکری و رضایت جمعی باشد. دشواری‌های نوین امنیتی که می‌تواند در کسوت تقاضاها به سیستم وارد شود، شامل طیف گسترهای است و بی‌درایتی در این زمینه، بازخوردی نامناسب را به همراه خواهد داشت. بقا و دوام نظام سیاسی، در صورتی قابل حصول خواهد بود که کارگزاران سیاسی بار اضافی را به شیوه‌ای تعاملی و به پشتونه حمایت شهروندان و گروه‌ها (خردسیستم‌ها) حمل نمایند. در این صورت، بازخورد حاصله با توجه به ظرفیت بالای نظام سیاسی و درایت سیاستمداران، دردسرساز نخواهد بود. این گذار و در پی آن ثبات، مؤلفه‌هایی را می‌طلبد که در واژگان سرمایه اجتماعی گنجانده شده و حاکی از جامعه‌پذیری سیاسی و پذیرش فرهنگ سیاسی در نزد شهروندان است. در بحث امنیت ملی پایدار و همچنین، سرمایه اجتماعی، شهروند آگاه به امور و حقوق، از اهمیتی خاص برخوردار است و در مراتب متفاوت شخصیتی و سطوح متنوع سرمایه اجتماعی، می‌تواند در کسوت حامی یا شاکی حکومت، ظاهر شود. سرمایه اجتماعی در واقع، حکایت از چیدمان روابط بنیادین افراد و تشکیلاتی کردن کنش‌های آنها دارد. به عبارتی، در صورت حضور این سرمایه در جامعه‌ای کارآمد، شهروندان برای خویشتن مسئولیتی اجتماعی متصور شده و مطالبات خود را در راستای پیشرفت نظام و در چهره منتقد دلسوز ارائه خواهند کرد. از این رو، حصول به امنیت ملی پایدار، می‌طلبد که دولتها از امر اجتماعی غفلت نورزند و این توانمندی، متضمن کاربست مقتضی و صحیح سرمایه اجتماعی است.

منابع

- اسولیوان، نوئل (۱۳۸۸)؛ **نظریه سیاسی در گذار**، ترجمه حسن آب‌نیکی، تهران: کویر.
- بوزان، باری، الی ویور و پاپدو ویلد (۱۳۸۶)، **چارچوبی تازه برای تحلیل امنیت**، ترجمه علی‌رضا طیب، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بوزان، باری (۱۳۸۹)؛ **مردم، دولتها و هراس**، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، چ دوم، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- پورسعید، فرزاد (۱۳۸۹)؛ «امنیت پایدار و سیاست‌گذاری قومی در ایران؛ فرآیندها و مؤلفه‌ها»، **مجموعه مقالات برگزیده اولین همایش ملی قومیت، همگرایی ملی و امنیت پایدار**، ارومیه: شرکت تعاونی انتشارات دنیای کتاب واژه ارومیه.
- ماندل، رابت (۱۳۷۷)؛ **چهره متغیر امنیت ملی**، ترجمه ناشر، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- نصری، قدیر (۱۳۸۴)؛ «جامعه‌شناسی امنیت ملی: مطالعه موردی جمهوری اسلامی ایران»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال هشتم، شماره ۲ (پیاپی ۲۸).
- نصری، قدیر (۱۳۸۷)؛ **مبانی هویت ایرانی**، تهران: انتشارات تمدن ایرانی.
- نقیب‌زاده، احمد (۱۳۶۸)؛ «عملکرد و نقش احزاب سیاسی در جوامع امروزی»، **اطلاعات سیاسی - اقتصادی**، سال سوم، شماره هشتم.

- Alik, J & Realo, A. (2004); "Individualism-Collectivism and Social Capital", **Journal of Cross-Cultural Psychology**, Vol. 35, No. 1.
- Al-Rodhan, N. (2009); **The Three pillars of Sustainable National Security in a Transnational World**, Jeneva Centre for Security Policy.
- Arneil, B. (2006); **Diverse Communities The Problem with Social Capital**, Cambridge: Cambridge University press.
- Boulding, K. (1988); **Stable Peace**, Austin: University of Texas Press.
- Buzan, B & Hansen, L. (2007); **International Security**, Vo III: Widening Security, SAGE Publications , London: New Delhi, Singapore.
- Chandler, D. (2007); "The security–development nexus and the rise of anti-foreign policy", **Journal of International Relations and Development**.

- Collins, A. (1997); **The Security Dilemma and The End of The Cold War**, Edingburg: Keele University Press and New York: St, Martins Press.
- Rothschild, A (1995): " What is security?", **Daedalus**, Vol.124, No.3.
- Hawdon, J & Ryan, J. (2009); "Social Capital, Social Control, and Changes in Victimization Rates", **Crime & Delinquency**, Vol. 55, No. 4.
- Krause, K & Williams M. (1996); " Broadening the agenda of security study", **International Security Review**, Vol.40, No.2.
- Kirshner, J. (2006); **Globalization and national Security**, Routledge: Talor & Francis Group.
- Moller, B. (2000); " The concept of security: the pro and cons of Expansion and Contraction" Available at: www.Ciaonet.org.article/security.
- Neild, R. (1990); **An Essay on Strategy and its effects at achievement of peace in a Nuclear Setting**, London: Macmillan.
- Patman, R. G. (2006); **Globalization and Conflict (National Security in a New Strategic Era)**, Routledge: Talor & Francis Group.
- Walters, W. (2002); "Social Capital and Political Sociology: Re-imaging Politics?", **Sociology**, Vol.36, No.377.
- Waver, O. (2009); "Waltz's Theory of Theory", **Journals Permissions**, Vol. 23(2).

صلاحیت قضایی دیوان کیفری بین‌المللی

در رسیدگی به تروریسم

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۹/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۱/۲۵

پیمان نمامیان

چکیده

اقدامات تروریستی و چالش‌های ناشی از آن موجب گردیده جامعه بین‌المللی استاد متعددی را در مواجهه با آنها به تصویب رساند. در چارچوب تصویب اساسنامه رُم در سال ۱۹۹۸ و تأسیس دیوان کیفری بین‌المللی، سازوکاری برای مقابله با جرایم بین‌المللی مورد اهتمام مقرر گردید. در سال ۱۹۹۴، کمیسیون حقوق بین‌الملل در خصوص پیش‌نویس دیوان کیفری بین‌المللی، پیشنهادی مبنی بر درج یک طبقه دیگر از جرایم در چارچوب صلاحیت قضایی دیوان از جمله «جرائم معاهداتی» شامل تروریسم، قاچاق مواد، آپارتايد و تخلف فاحش و شدید از کنوانسیون‌های چهارگانه ۱۹۴۹ ژنو را ارائه کرد که عدم توافق نظر در این رابطه، موجب گردید تروریسم در چارچوب صلاحیت قضایی دیوان قرار نگیرد. با وجود این، مطابق استدلال مقاله حاضر، این اقدامات می‌توانند در چارچوب تعریف یکی از جرایمی قرار گیرند که پیشتر در صلاحیت قضایی دیوان قرار گرفته‌اند؛ یعنی جرایم ضد بشری.

کلیدواژه‌ها: صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی، تروریسم، جرایم جنگی، جرایم ضد بشری.

* پژوهشگر گروه صلح کرسی حقوق بشر، صلح و دموکراسی دانشگاه شهید بهشتی

مقدمه

هر پدیده جنایی با ایجاد ناامنی در جامعه، ترس را بر افراد مستولی کرده و امنیت فردی و اجتماعی را به خطر می‌اندازد. از این رو، نظام کیفری به عنوان مجموعه‌ای از نهادها و آیین‌های معقول جامعه، برای بیان واکنش علیه جرم و بزهکاری، مداخله می‌کند تا ضمن بازگشت امنیت از دست رفته و نظم از هم گسیخته اجتماع، آرامش خاطر را جایگزین ترس از جرم کند (حبيب‌زاده و حکیمی‌ها، ۱۳۸۶: ۴۸). بنابراین، شناسایی و تبیین حقوق و قواعد قابل اعمال در مقابله با هر پدیده جنایی، مستلزم شناخت و تعریف دقیق آن پدیده است. این الزام در خصوص پدیده تروریسم، اهمیت ویژه‌ای دارد، زیرا امروزه، نه تنها آسیب‌پذیری دولت‌ها نسبت به این پدیده افزایش یافته، بلکه به ویژه پس از وقوع حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و آثار قابل ملاحظه آن در نظام حقوق بین‌الملل کیفری و همچنین، واکنش‌های فراحقوقی دولت بزه‌دیده، آشکار شد که تروریسم بین‌المللی به سادگی قادر به تخریب نظم و ثبات بین‌المللی است. این در حالی است که ناتوانی دولت‌ها در نیل به تعریفی مشترک از تروریسم، چالشی بزرگ در برابر طرح ملی و بین‌المللی مقابله با تروریسم به شمار می‌رود (عبداللهی، ۱۳۸۸: ۳۳).

با این حال، ضمن گسترش روزافزون اقدامات تروریستی (۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در نیویورک، ۱۲ اکتبر ۲۰۰۲ در بالی، ۱۱ مارس ۲۰۰۴ در قطار مادرید، ۷ جولای ۲۰۰۵ در لندن، ۲۷ نوامبر ۲۰۰۹ در مسکو و ۲۹ مارس ۲۰۱۰ در قطار مسکو- سنت پترزبورگ)، مذاکرات حقوقی بسیاری از قبیل بررسی دقیق سازوکارهای حقوقی موجود در حقوق بین‌الملل کیفری برای واکنش به چنین اقداماتی صورت گرفته است. معاذلک، با اینکه جرم انگاری تروریسم به عنوان جرم ضد بشری در پی مبارزه کیفری، مذاکرات بسیاری را به همراه داشته، اما از سوی دیگر، این ادعا وجود دارد که می‌توان اقدامات تروریستی را به عنوان جرم جنگی طبقه‌بندی کرد. این در حالی است که می‌توان اذعان نمود اقدامات تروریستی، به طور بالقوه، در حیطه تعریف جرم نسل‌کشی قابل ملاحظه هستند، اما بعید است واجد شرایط مصاديق نسل‌کشی باشند.

با این اوصاف، جرم انگاری تروریسم به عنوان جرم ضد بشری در قالب جرم بین‌المللی، محور اصلی مورد بررسی در این نوشتار است که تصریح به آن پس از وقوع حملات ۱۱

سپتامبر ۲۰۰۱ آشکار شد. چنین تصریحی، اگر صحیح باشد، به گونه‌ای بحث‌برانگیز به سازش‌پذیری گسترده موضوعات مورد بحث در خصوص جرایم بین‌المللی منجر می‌شود که بررسی جدی و دقیقی را می‌طلبد. همچنین، وضعیت جرم‌انگاری تروریسم به عنوان جرم جنگی و نسل‌کشی نیز از موضوعات قابل بررسی در این نوشتار است.

لازم به ذکر است به منظور تشخیص اینکه آیا می‌توان جرم‌انگاری تروریسم را به عنوان جرم ضد بشری قلمداد کرد، باید از همان ابتدا واکنش نسبت به تروریسم را به عنوان «جمله مستقل»، از واکنش در قالب «اشکال و مظاهر خاص تروریسم» تفکیک نمود.

الف. واکنش در رویارویی با تروریسم: طبقات جرم‌انگاری

بررسی طبقات جرم‌انگاری به منظور زمینه‌سازی برای بررسی تروریسم به عنوان جرم ضد بشری، مستلزم بررسی دیگر روش‌های بالقوه واکنش در رویارویی با تروریسم در عصر کنونی است، زیرا این روش‌ها تا حدودی بر طبقه‌بندی تروریسم به عنوان جرم ضد بشری تأثیر می‌گذارند. از این منظر، جرم‌انگاری تروریسم را می‌توان با در نظر گرفتن طبقاتی همچون «تروریسم به عنوان جرم مستقل»، «اشکال و مظاهر خاص تروریسم»، «تروریسم به عنوان جرم جنگی»، «تروریسم به عنوان نسل‌کشی» و «تروریسم به عنوان جرم ضد بشری»، تحت بررسی قرار داد (Arnold, 2004: 302–334; Burgess, 2006: 216).

۱. تروریسم به عنوان جرم مستقل

از اوایل دهه ۱۹۷۰، بخش عمده‌ای از رفتار فیزیکی تشکیل‌دهنده اعمال تروریستی، به واسطه تصویب معاهده‌های منطقه‌ای ضد تروریسم، جرم‌انگاری شده بود که بر اساس آن، در صورت وجود عناصر جنایت، برخی از اعمال تروریستی همانند دیگر جرایم بین‌المللی از جمله جرایم جنگی، جنایت‌های ضد بشری، نسل‌کشی و شکنجه، طبقه‌بندی می‌شوند. این در حالی است که از اوایل دهه هفتاد، جامعه بین‌المللی با ارائه دلایلی، عدم رضایت یا تأیید خود از اقدامات تروریستی را بیان کرده است. این دلایل عبارتند از اینکه، تروریسم باعث نقض

فاحش و جدی حقوق بشر می‌شود و تروریسم، ضمن تضعیف حکومت دموکراتیک و روندهای سیاسی صلح‌جویانه، صلح و امنیت بین‌المللی را با تهدید موافقه می‌کند. بنابراین، هریک از این دلایل در جای خود، به عنوان مبنای برای حمایت از جرم‌انگاری تروریسم در سطح بین‌المللی در نظر گرفته می‌شوند. از این رو، ارائه تعریفی مورد پذیرش از تروریسم می‌تواند موجبات رفع نگرانی‌های دائمی و مستمر را درباره ابهام آن فراهم کد (نمایان، ۱۴۵: ۱۳۸۸-۱۴۴).

به علاوه، طی مطالعه‌ای در سال ۱۹۸۸، ثابت شد یکصد و نه تعریف رسمی و آکادمیک از تروریسم وجود دارد (Friedrichs, 2006: 420-425). لازم به ذکر است این واژه از لحاظ سیاسی، مناقشه‌برانگیز و سطح مخالفت در خصوص تفسیر آن عمقی و پرفاوست. علت اصلی آن را می‌توان در عبارتی چون «انسان تروریست، مبارزی برای آزادی انسان دیگر است» یا «اعمالی که از نظر برخی تروریسم می‌باشد، به نظر عده‌ای دیگر قهرمان‌گرایی است»، جستجو کرد. به ویژه، کشورهای جهان سوم اصرار دارند اعمال خشونت‌آمیز مبارزان آزادی، به عنوان تروریسم تعریف نشود (ممتأز، ۱۳۸۰: ۴۰-۳۳). ارائه تعریفی جامع که دیدگاه‌های مخالف را با خود همسو کند، به سهولت امکان‌پذیر نیست. از این‌رو، به دلیل نبود توافق نظر در خصوص تعریف تروریسم، هیچ‌یک از معاهدات بین‌المللی نیز تعریف واحدی در این خصوص ارائه نکرده‌اند. البته، این امر بدان مفهوم نیست که اصلاً به تعریف تروریسم در سطح بین‌المللی پرداخته نشده است، بلکه رویکرد به کار گرفته شده، بسیار ضعیف بوده و به جای پذیرفتن معاهده‌ای جامع در مقابله با تروریسم، رسیدگی به اشکال و مظاهر گوناگون تروریسم در اولویت قرار گرفته است.

علاوه بر این، سازمان ملل متحد اعلامیه‌ها، قطعنامه‌ها و گزارش‌های متعددی در خصوص منع و سرکوب تروریسم منتشر کرده است. چنانچه از اسناد متعددی که در طول سال‌ها به وسیله بخش‌های گوناگون سازمان ملل متحد تهیه شده، پیداست، این سازمان نقش رهبری در مبارزه با تروریسم را بر عهده گرفته است. به علاوه، مجامع و سازمان‌های منطقه‌ای و فرمانمندی‌ای، اقداماتی را برای پیشگیری، مقابله و سرکوب تروریسم صورت داده‌اند که منتهی

به تهیه، تدوین، تصویب و انتشار اسناد گوناگونی شده است (کوشان و نمامیان «الف»، ۱۳۸۷: ۲۴۳-۲۴۸).

مجمع عمومی سازمان ملل متحد، در هشتم سپتامبر سال ۲۰۰۶، «راهبرد جهانی ضد تروریسم» را پذیرفت که از جمله اهداف آن، وارد کردن فعالیت‌های ضد تروریستی گوناگون نظام سازمان ملل متحد به عنوان چارچوبی مشترک است.^۱ بنا بر اهداف بررسی جاری تعریف تروریسم، یکی از مهمترین ابعاد فعالیت‌های سازمان ملل متحد، فعالیت کمیته ویژه مجمع عمومی در خصوص تهیه و تدوین «پیش‌نویس کنوانسیون جامع مقابله با تروریسم بین‌المللی»^۲ است.^۳

با این حال، در ابتدا باید اشاره مختصری به دیگر اسناد بین‌المللی داشته باشیم که تلاش‌هایی را در راستای توافق در خصوص تعریف تروریسم صورت داده‌اند. تعریف ارائه شده در اعلامیه سال ۱۹۹۴ در خصوص معیارهای محظوظ تروریسم بین‌المللی، حاکی از وجود سه عنصر اصلی تروریسم می‌باشد که عبارتند از:

«۱. فعل ارتکابی باید به موجب حقوق بین‌الملل مجرمانه باشد؛ ۲. این فعل برای ایجاد حالت رعب و وحشت در میان عامه مردم یا اشخاص یا گروه‌هایی از اشخاص ارتکاب یافته باشد؛ ۳. این فعل باید به همراه انگیزه‌ای سیاسی ارتکاب یافته باشد.»

ماده ۲۴ پیش‌نویس قانون جرایم ضد صلح و امنیت بشری (که به وسیله کمیسیون حقوق بین‌الملل تهیه شد)، تعریف تروریسم را به اعمال ارتکابی توسط بازیگران غیردولتی محدود کرده و این شرط الزامی را حفظ نموده که:

«چنین اعمالی باید جو وحشت را میان شخصیت‌های مملکتی، گروه‌ها یا عامه مردم ایجاد نماید.»^۴

1. A/RES/60/288; 2006, available at <http://www.un.org/terrorism/strategy-counter-terrorism.html>.

2. UN Ad Hoc Committee on Terrorism, Draft International Comprehensive Convention on International Terrorism, in Annexes to the Report of the Ad Hoc Committee Established by General Assembly Resolution 51/210 of 17 December 1996, UN GAOR, 57th sess, Supp no 37, UN Doc A/57/37; 2002.

3. The Ad Hoc Committee was established in 1996 by UN General Assembly Resolution 51/210 of 17 December 1996.

4. Report of the International Law Commission on the work of its forty-third session (29 April to 19 July 1991), A/46/10, YILC, 1991, Vol. II (Part Two), p. 176.

بنابراین، ماده ۲۴ پیش‌نویس اصلاحی سال ۱۹۹۵، گستره مفهوم تروریسم را وسعت بخشید تا از این طریق، ضمن تحت پوشش قراردادن دایرہ عمل بازیگران دولتی و غیردولتی، عنصر «جو وحشت» را حفظ کند.^۱ هرچند در نهایت، تروریسم به عنوان جنایتی مستقل در نسخه نهایی پیش‌نویس قانون اخیر سال ۱۹۹۶ مقرر نشد.^۲

با این وجود، ماده ۲ پیش‌نویس کنوانسیون جامع مقابله با تروریسم بین‌المللی، ضمن تصریح مصادیق تروریسم، اقداماتی را جرم‌انگاری می‌نماید. از این‌رو، ماده اخیر مقرر می‌دارد: «هر شخصی، با هر وسیله‌ای به طور غیرقانونی و عمدی، موجب وقوع یکی از موارد ذیل شود، بر اساس این کنوانسیون، مرتكب جرم شده است:

الف. موجب قتل یا صدمات شدید جسمانی به دیگری شود؛ یا ب. موجب واردآمدن خسارت شدید به اموال عمومی یا خصوصی مانند آسیب به مکان مورد استفاده عمومی، امکانات دولتی یا حکومتی، سیستم حمل و نقل عمومی، تأسیسات زیربنایی یا محیط زیست شود؛ یا ج. موجب خسارت به اموال، اماکن، تأسیسات یا سیستم‌هایی که در بند(ب) از این ماده به آنها اشاره شده و منجر به خسارات اقتصادی قابل توجهی شده یا احتمالاً می‌شوند، گردد. به شرط آنکه، هدف اصلی یا ضمی این اقدامات، مرعوب‌ساختن گروه یا وادارکردن حکومت یا سازمان بین‌المللی به ارتکاب فعل خاص یا ترک آن باشد.»^۳

هرچند تعریف تروریسم در ماده اخیر، به طور قطع یکی از مسائل مورد اهتمام است که از پذیرش پیش‌نویس کنوانسیون جامع ممانعت می‌کند، اما در سال‌های اخیر، وجود ماده ۱۸ مسئله‌ای چالش‌برانگیز بوده که در صدد ایجاد تعاملی میان کنوانسیون و حقوق بین‌الملل بشردوستانه بوده است. ماده (۲) ۱۸ پیش‌نویس کنوانسیون جامع مقرر می‌دارد: «اقدامات نیروهای مسلح در هنگام درگیری مسلحانه ... تابع این کنوانسیون نیست.»

1. See Report of the International Law Commission on the work of its forty-seventh session(2 May-21 July 1995), YILC,1995, Vol. II (Part Two), note 62.

2. Report of the Commission to the General Assembly on the work of its forty-eighth session(6 May to 26 July 1996); A/51/10, YILC, 1996, Vol. II, (Part Two), p. 50.

۳. مفاد مقرر در بند نخست ماده ۲ کنوانسیون بین‌المللی راجع به سرکوب اعمال تروریسم هسته‌ای، به همین سبک نگاشته شده که در این ارتباط، نوعی هم‌پوشانی صریح وجود دارد.

این در حالی است که سازمان کنفرانس اسلامی، طی اشاره‌ای شفاف به وضعیت فلسطین، پیشنهاد دیگری را تصریح می‌دارد: «اقدامات طرفین درگیری در خلال مخاصمه مسلحانه، شامل اشغال خارجی، تحت کترول و پوشش این کنوانسیون قرار ندارند».

به اعتقاد مذاکره‌کنندگان غیررسمی پیش‌نویس کنوانسیون جامع، ماده ۱۸ به عنوان تنها موضوع مهم باقی‌مانده پدیدار شده که پذیرش پیش‌نویس کنوانسیون منوط به آن است. بر همین اساس، کاملاً بعید به نظر می‌رسد طرفین در رفع چالش مزبور، بر اساس ماده ۱۲ کنوانسیون بین‌المللی بر ضد گروگان‌گیری اقدام کنند که تصریح کرده این کنوانسیون در خصوص اقدام گروگان‌گیری ارتکابی در طول مخاصمات مسلحانه که در خلال آن، افراد بر علیه سلطه استعمار و اشغال خارجی و بر ضد رژیم‌های نژادپرست، در احراق حق خود مختاری شان مبارزه می‌کنند، کاربردی ندارد.

گزارش دسامبر ۲۰۰۴ هیأت عالی‌رتبه دبیرکل، تحت عنوان «تهدیدها، چالش‌ها و تغییر و تحول، جهانی امن‌تر: مسئولیت مشترک ما» نیز به بحث و جدل در خصوص ارائه تعریف تروریسم کمک کرده است.^۱ همچنین، شورای امنیت در هشتم اکتبر ۲۰۰۴، قطعنامه ۱۵۶۶ (اقدام قانونی با توجه به تهدید صلح، نقض صلح و اعمال تجاوز‌گرانه) را مبنی بر عناصر پیشنهادی تعریف تروریسم صادر نمود. در ضمن، گزارش مارس ۲۰۰۵ دبیر کل تحت عنوان «آزادی بیشتر به سوی توسعه، امنیت و حقوق بشر برای همگان»، مؤید اظهار نظرهای هیأت عالی‌رتبه در خصوص عناصر تعریف تروریسم بوده است.^۲ کمیته مقدماتی مجمع عمومی سازمان ملل متحد، عناصر تعریف تروریسم را که در این اسناد پیشنهاد شده بودند، به صورت موردی مد نظر قرار داد، اما به طور کلی، نظر نمایندگان چنین بود که عناصر بایسته در پیشنهادهای هیأت عالی‌رتبه تحت پوشش پیش‌نویس جاری ماده ۲ پیش‌نویس کنوانسیون جامع قرار دارند.^۳

1. U.N. Doc. GAOR, 59th Sess. (A/59/565; 2 December 2004), available at <http://www.un.org/secureworld>.

2. U.N.Doc. GAOR, 59th Sess. (A/59/2005; 21 March 2005), pp. 87-94, available at <http://www.un.org/largerfreedom>.

3. Report of the Ad Hoc Committee established by General Assembly resolution 51/210 of 17 December 1996, Ninth Session, 28 March – 1 April 2005; UN. Doc. GAOR 60th Sess. Supp. No. 37 (A/60/37), Annex II., pp. 28, 31.

نکته جالب اینکه، مذاکرات کمیته مقدماتی دو گزارش پیش‌گفته و قطعنامه ۱۵۶۶ شورای امنیت، هریک به عنوان عنصر اساسی تعریف تروریسم، بر هدف اقدامات تروریستی تأکید ورزیده‌اند، یعنی «ایجاد و حفظ جو وحشت در عame مردم یا در گروهی از اشخاص یا اشخاص، به ویژه به منظور ارعاب جمعیت، یا وادارکردن دولت یا سازمان بین‌المللی به ارتکاب فعل یا ترک فعل.» با این وجود، مذاکرات کمیته مقدماتی حاکی از آن است که اولویت نخست نمایندگان در نیل به توافق نظر در مورد تعریف تروریسم، در رابطه با قصد و انگیزه اقدامات تروریستی بوده است، نه به توصیف مرتكبان جرم.

به رغم اینکه، دیگر کل سازمان ملل متحده، تهیه متن نهایی پیش‌نویس کنوانسیون جامع را تا پایان شصتمین نشست مجمع عمومی سازمان ملل متحده (یعنی پیش از سپتامبر ۲۰۰۶) الزامی کرده، اما پیش‌نویس آن تا کنون نهایی نشده است. از این‌رو، راهبرد جهانی ضد تروریسم سازمان ملل متحده، تصریح کرد که دولت‌های عضو سازمان، هر تلاشی را به عمل آورده‌اند تا در مورد کنوانسیون جامع مقابله با تروریسم بین‌المللی، به توافق رسیده و آن را نهایی کنند.

هرچند دولتها تا کنون در خصوص تعریف تروریسم به عنوان جرمی مستقل به توافق نرسیده‌اند، اما هیچ‌گونه واکنش کیفری نیز در قبال تروریسم به عنوان جرمی مستقل، مطابق حقوق بین‌الملل عمومی وجود ندارد و این، دیدگاه حاکم در میان محققان است. آنتونیو کاسسه با رد این دیدگاه، معتقد است: «هیچ تعریفی از تروریسم به عنوان جرمی مستقل وجود نداشته و آنچه مورد توافق قرار نگرفته، معافیت از این تعریف است؛ یعنی خروج اقدامات جنبش‌های رهایی‌بخش ملی یا مبارزان آزادی از تعریف تروریسم، به جای تعریف تروریسم»(Cassese, 2003: 120-125; Cassese, 2004: 213; Cassese, 2006: 285-291).

به علاوه، ایشان در حمایت از این پیشنهاد که در حقوق بین‌الملل عرفی، تعریف از تروریسم به عنوان جرمی مستقل به شمار می‌رود، به استناد بین‌المللی گوناگونی اشاره می‌کند که به صراحت، «اقدامات تروریستی» را به عنوان جرم جنگی طبقه‌بندی می‌کنند، اما تعریفی از آن ارائه نکرده‌اند. به علاوه، ایشان سه عنصر اصلی تروریسم را به عنوان جرم مستقل مشخص کرده که به شرح زیر است:

«۱. اقدامات باید به موجب اکثر نظام‌های حقوقی ملی، جرم کیفری محسوب شوند؛ ۲. باید برای اشاعه رعب و وحشت در میان مردم یا برای توسل به زور نسبت به کشور یا سازمان بین‌المللی ارتکاب یافته باشند؛ ۳. باید انگیزه‌ای سیاسی، مذهبی، یا عقیدتی داشته باشند، یعنی به واسطه پیگیری منافع شخصی برانگیخته نشده باشند».

با این حال، به نظر می‌رسد واکنش کیفری در قبال تروریسم به عنوان جرم ذاتاً مستقل، دو مؤلفه مهم اصل قانونی بودن جرم و مجازات را نقض می‌کند؛ یعنی «اصل عطف به ماسبق نشدن قوانین کیفری» و «اصل وضوح و تمایز» که مقرر می‌کنند قوانین تحمیل کننده واکنش کیفری تا حد امکان واضح و تمایز باشند، به طوری که مجرم بالقوه از عناصر قصد و انگیزه و رکن مادی جرم مربوط آگاهی داشته باشد (ماده ۲۲ اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی).

اعتبار اصل عطف به ماسبق نشدن قوانین در حقوق بین‌الملل کیفری، جای بحث و جدل ندارد (Cassese, 2003: 139-157). اما اصل وضوح و تمایز، به طور مطلق در حقوق بین‌الملل کیفری کاربردپذیر نیست. به واسطه شیوه شکل‌گیری این نظام، احکام متعددی در حقوق بین‌الملل کیفری وجود دارند که متکی به مفاهیم مبهم هستند و عناصر ذهنی و عینی آنها مشخص نیست (Ibid: 147-149). کاسسه نمونه‌هایی از این مفاهیم مبهم را ارائه کرده است که عبارتند از رفتار غیر انسانی، تجاوز به عنف، شکنجه، اذیت و آزار، و اسارت (Cassese, 2003: 145-147; Lamb, 2002: 742-746) بین‌الملل که عناصر عینی و ذهنی این مفاهیم را مقرر کند، وجود ندارد، اما صلاحیت قضایی دادگاه کیفری بین‌المللی یوگسلاوی سابق، رواندا و همین‌طور، مقررات دیوان کیفری بین‌المللی، کمک چشمگیری به طبقه‌بندی این مفاهیم کرده‌اند. با وجود اینکه، اصل وضوح و تمایز، به طور مطلق در حقوق بین‌الملل کیفری کاربردپذیر نیست، اما به نظر می‌رسد انکار کاربردپذیری آن، یا در واقع، کاربرد اصل عطف به ماسبق نشدن قوانین کیفری برای مفهوم تروریسم به عنوان جرمی مستقل، به دو علت توجیه‌پذیر نیست:

۱. هیچ تعریف مورد توافق از تروریسم به عنوان جرمی ذاتاً مستقل وجود ندارد، چرا که عناصر ذهنی و عینی آن مبهم بوده و با علم حقوق یا اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی روشن نشدنند. این وضعیت با تلاش‌های اخیر برای پایان‌دادن به مذکرات در مورد پیش‌نویس

کنوانسیون جامع و توسط فراخوان‌های دبیرکل سازمان ملل متحد و هیأت عالی‌رتبه، مبنی بر خاتمه پیش‌نویس کنوانسیون جامع که قرار است تعریف تروریسم را به عنوان جرمی ذاتاً متمایز و مستقل، تحت پوشش قرار دهد، تأکید شده است.

۲. به نظر می‌رسد هیچ توجیه مشروعی برای کاربردن‌پذیری اصل عطف به مسابق نشدن قوانین کیفری و اصل وضوح و تمایز برای تروریسم، به عنوان جرمی مستقل وجود ندارد، زیرا می‌توان به نفع دفاع از جامعه در برابر چنین رفتاری، از این دو اصل صرف نظر کرد و مرتكبان اقدامات تروریستی را از لحاظ کیفری، به طور فردی در قبال مظاهر خاص تروریسم تحت تعقیب قرار داد. بنابراین، پرسشی که ذهن را به خود معطوف می‌دارد، اینکه «وقتی نتیجه نهایی یکی باشد و طبقه‌بندی دیگری از جرم‌انگاری به کار گرفته شود، چرا کاربردن‌پذیری این اصول را انکار کنیم؟» گزارش هیأت عالی‌رتبه، اذعان داشته که از نظر حقوقی، کلیه اشکال تروریسم به وسیله یکی از کنوانسیون‌های بین‌المللی ضد تروریسم، حقوق بین‌الملل عرفی، کنوانسیون‌های چهارگانه ثنو، یا اساسنامه رُم، منع شده‌اند (ساعده، ۱۳۸۴: ۷۱-۶۸). وقتی مرتكبان تروریسم به دلیل مظاهر خاص تروریسم، نه جرم مستقل آن، محکمه شوند، تعقیب آنها از نظر کیفری در قبال جرم ارتکابی، قابل توجیه است.

با این اوصاف، نمی‌توان تروریسم را به موجب حقوق بین‌الملل، به عنوان جرمی ذاتاً مستقل قلمداد کرد. از این رو، اتخاذ چنین سیاستی، اصل قانونی‌بودن جرایم و مجازات‌ها و به ویژه، اصل به مسابق نشدن قوانین کیفری و اصل وضوح و تمایز را نقض می‌کند.

۲. اشکال و مظاهر خاص تروریسم

همانگونه که آشکار شد، به واسطه نبود تعریف حقوقی مورد توافق از تروریسم، نمی‌توان واکنش کیفری در مواجهه با آن را به عنوان جرمی ذاتاً مستقل قلمداد کرد، اما روشن است که می‌توان بر اساس کنوانسیون‌های بین‌المللی در قبال اشکال و مظاهر گوناگون تروریسم، همچون هواپیماریایی، گروگان‌گیری، اعمال خشونت در فرودگاه‌های غیرنظامی، تصرف کشتی‌ها، بمب‌گذاری‌های تروریستی، تأمین مالی تروریسم و تروریسم هسته‌ای، مقابله کرد.

۳. تروریسم به عنوان جرم جنگی

تروریسم در برخی اسناد بین‌المللی خاص، به طور ویژه به مثابه جرم جنگی طبقه‌بندی شده است. برای مثال، بند نخست ماده ۳۳ کنوانسیون چهارم ژنو، به صراحت اعلام می‌دارد: «جرائم جمعی و کلیه معیارهای رعب و وحشت یا تروریسم ممنوع است.»

علاوه بر این، بند دوم ماده ۵۱ پروتکل اول الحاقی به کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو تصریح کرده است: «اقدامات خشونت‌آمیز یا تهدید به خشونت که هدف اصلی از ارتکاب آنها، اشاعه رعب و وحشت در میان جماعت غیر نظامی باشد، ممنوع است.»

همچنین، پاراگراف چهارم از بند دوم ماده ۴ پروتکل دوم الحاقی به کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو در خصوص درگیری‌های مسلحانه غیربین‌المللی، مقرر می‌دارد: «اعمال اقدامات تروریستی علیه کسانی که نقش مستقیم در مخاصمات ندارند یا دیگر قادر به داشتن نقش مستقیم در مخاصمات نیستند، ممنوع است.» این در حالی است که بند دوم ماده ۱۲ پروتکل اخیر نسبت به اقدامات خشونت‌آمیز یا تهدید به خشونت که هدف اصلی از ارتکاب آن ایجاد و اشاعه رعب و وحشت در میان جماعت غیر نظامی باشد، قائل به ممنوعیت شده است.

همچنین، بند چهارم ماده ۴ اساسنامه دادگاه کیفری بین‌المللی رواندا، به طور ویژه تصریح می‌کند: «اقدامات تروریستی، ماده ۳ مشترک کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو و پروتکل دوم الحاقی را نقض می‌کنند.»

به علاوه، وقتی مظاهر خاص تروریسم واجد عناصر جرم جنگی باشند؛ یعنی در خلال درگیری مسلحانه یا در ارتباط با آن واقع شوند، در چارچوب ماده ۴ اساسنامه دادگاه کیفری بین‌المللی رواندا (در خصوص نقض ماده ۳ مشترک کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو و پروتکل دوم الحاقی)، مواد ۲ و ۳ اساسنامه دادگاه کیفری بین‌المللی یوگسلاوی سابق (در خصوص نقض فاحش کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو و نقض مقررات یا عرف جنگ) و ماده ۸ اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی قرار می‌گیرند (Sophie Greve, 2003: 75).

با این اوصاف، شرایط لازم برای تحقیق جرم جنگی شامل موارد ذیل می‌باشند:

۱. جرم باید در حین مخاصمه مسلحانه بین‌المللی یا داخلی صورت پذیرد. در غیر این صورت، جرم ضد بشری قلمداد می‌گردد.

۲. فعل ارتکابی باید نقض فاحش و گسترده مقررات را در پی داشته باشد. بنابراین، اقدامات خشونت‌آمیز پراکنده و انفرادی میان احراز جرم جنگی نخواهد بود.
۳. اقدامات ارتکابی باید در قالب برنامه و سیاست عمومی باشد. این شرط بیانگر عنصر معنوی جرم و آگاهی نسبت به آثار اقدام ارتکابی است (جوانمرد، نیکنفس و گماری، ۱۳۸۲: ۴۸ - ۴۴).

۴. تروریسم به عنوان نسل‌کشی

نسل‌کشی به اقدامات مجرمانه‌ای اطلاق می‌گردد که به قصد نابودی تمام یا بخشی از گروه‌های ملی، قومی، نژادی، یا مذهبی صورت می‌گیرد. اسناد بین‌المللی متعددی منجمله «کنوانسیون پیشگیری و مجازات نسل‌کشی (۱۹۴۸)» و «اساسنامه رُم» در حمایت از موجودیت گروه‌های مذبور به تصویب رسیده که تدابیر تقنیی و قضایی لازم را برای پیشگیری از اقدامات فوق و محکمه و مجازات عاملان آن مقرر نموده‌اند. این وضعیت تا جایی پیش رفته که شناسایی و محکومیت نسل‌کشی، به عنوان جرم بین‌المللی مورد اهتمام در نظام حقوق بین‌الملل معاصر، به مثابه قاعدة آمره به رسمیت شناخته شده است.

به هر حال، نسل‌کشی مفهومی ناظر به جرم خاص نیست، بلکه شامل مجموعه‌ای از اقدامات مجرمانه است که به طور معمول در سطحی وسیع و گسترده، به قصد نابودی کل یا بخشی از گروه‌های هدف صورت می‌پذیرد (اردبیلی، حبیب‌زاده و فخریناب، ۱۳۸۵: ۹ - ۴؛ فخر، ۱۳۸۷: ۱۸۹ - ۱۷۶). از این رو، به نظر می‌رسد اقدامات تروریستی ویژه، در چارچوب شرایط و مصاديق نسل‌کشی، قابل احراز باشند. هرچند بعيد است چنین اعمالی واجد شرایط و مصاديق نسل‌کشی باشند؛ یعنی با قصد نابودی کلی یا جزئی گروه ملی، قومی، نژادی، یا مذهبی واقع شده باشند (Fry, 2002: 153).

بنابراین، اطلاق اقدامات تروریستی به مثابه نسل‌کشی با توجه به مصاديق آن امکان‌پذیر نیست؛ چرا که از حیث شیوه ارتکاب، قصد و انگیزه و نیز مصاديق موجود در هریک از اقدامات تروریستی و نسل‌کشی، باید قائل به تفکیک شد (جوانمرد، نیکنفس و گماری، ۱۳۸۲: ۴۱ - ۳۸).

۵. تروریسم به عنوان جرم ضد بشری

دیوان کیفری بین‌المللی، در حال حاضر، صلاحیت قضایی در رسیدگی به تروریسم ندارد، اما این بدان معنا نیست که در مورد مرتكبان جرایم تروریستی صلاحیت قضایی ندارد. اگر بتوان گفت اقدام تروریستی در چارچوب تعریف جرایم ضد بشری مصروف در ماده ۷ اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی قرار می‌گیرد و جرمی است که دیوان کیفری بین‌المللی به طور غیرمستقیم، در مورد آن از صلاحیت قضایی ویژه برخوردار است، این معنا برداشت می‌شود که دیوان کیفری بین‌المللی نسبت به تروریسم صلاحیت قضایی دارد (جوانمرد، نیکنفس و گماری، ۱۳۸۲: ۴۱-۴۴).

با این حال، تعیین صلاحیت دیوان از این جهت مورد اهتمام است که به موجب یکی از قواعد بنیادین حقوق بین‌الملل موسوم به «اصل قانونی‌بودن جرایم و مجازات‌ها»، هیچ فعلی جرم نیست و هیچ مجازاتی برای آن مقرر نمی‌شود، مگر به حکم قانون.

۱-۵. تفسیر لغوی ماده ۷

به منظور اثبات ارتکاب جرایم ضد بشری بر حسب ماده ۷، شاکی (یا دادستان) باید ثابت کند ارتکاب جرم خاص تحت بررسی، جرم ضد بشری است و عناصر جرم جنگی یا جرم ضد بشری احراز شده‌اند؛ یعنی جرم به عنوان بخشی از حمله گسترده یا سازمان یافته علیه جمعیت غیرنظمی و با آگاهی از حمله واقع شده باشد. بنابراین، بررسی اینکه تروریسم می‌تواند به طور منطقی واجد این شرایط باشد، حائز اهمیت است.

۱-۱-۵. ارتکاب جرایم خاص متنه‌ی به جنایات ضد بشری

بسیاری از اقدامات تروریستی منجر به ارتکاب بعضی جرایم خاص می‌شوند که بر حسب ماده ۷، جنایت ضد بشری به شمار می‌آیند؛ مثل قتل، زندانی کردن یا محرومیت شدید از آزادی جمعی در نقض قواعد بنیادین حقوق بین‌الملل، شکنجه و دیگر اعمال غیرانسانی که به طور عمد، ویژگی مشابهی داشته و منجر به درد و رنج زیاد یا صدمه جدی به جسم یا به سلامت روحی یا جسمی می‌شوند (رنجبریان، ۱۳۸۷: ۲۴۸-۲۰۵).

۵-۱-۲. جرم ارتکابی به عنوان بخشی از حمله گسترده یا سازمان یافته

بحث پیشین در مورد اینکه حمله گسترده یا سازمان یافته را باید به متصل یا منفصل بودن تعبیر کرد، بحث کانونی است. برای مثال، در قضیه اکائیسو، دادگاه کیفری بین‌المللی رواندا، واژه «گسترده» را به صورت «اقدام جمعی، مکرر و بزرگ‌مقیاس» تعریف کرد که به طور جمعی با خطری گسترده علیه جمع کثیری از قربانیان ارتکاب یافته است.^۱

دادگاه کیفری بین‌المللی رواندا تصریح کرد که می‌توان مفهوم «سازمان یافته» را به صورت کاملاً سازمانی و بر اساس الگویی منظم بر پایه سیاستی مشترک که متنضم چارچوب دولتی یا خصوصی اساسی است، تعریف کرد. به عبارت دیگر، وقتی اقدام تروریستی شرط ارتکاب آن به عنوان بخشی از حمله گسترده یا سازمان یافته مقرر شود، می‌توان آن را به عنوان جنایت ضد بشری طبقه‌بندی کرد. بنابراین، اقدامات تروریستی در مقیاس گسترده، مثل حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، به سهولت شرط حمله گسترده و سازمان یافته علیه جماعت غیر نظامی را مدنظر قرار می‌دهد؛ هر چند نتوان ثابت کرد که حمله به جماعت غیرنظامی به صورت بخشی از حمله سازمان یافته واقع شده است. علاوه بر این، بر اساس تفسیر منفصل این ملاک، اقدام تروریستی که ملاک ارتکاب به عنوان بخشی از حمله سازمان یافته به جماعتی غیرنظامی را مدنظر قرار دهد، می‌تواند جرم ضد بشری محسوب شود؛ هرچند نتوان حمله را در مقیاس گسترده یا متأثرکننده جمع کثیری از قربانیان توصیف کرد (یعنی نمی‌توان آن را به عنوان بخشی از حمله گسترده دانست). بنابراین، اقدام تروریستی علیه قربانی یا جمع محدودی از قربانیان نیز اگر به صورت بخشی از حمله سازمان یافته علیه جماعت غیرنظامی واقع شده باشد، می‌تواند جرم ضد بشری محسوب شود (Ratner and Abrams, 2001: 61). پس، تعداد قربانیان در حملات ۱۱ سپتامبر، جرم ضد بشری را شکل نمی‌دهد، اما در عمل و از منظر ادله اثباتی، اثبات اقدام تروریستی به عنوان بخشی از حمله گسترده به جماعت غیرنظامی، به جای بخشی از حمله سازمان یافته به آن جماعت غیرنظامی، به سهولت امکان‌پذیر خواهد بود.

1. Prosecutor v Jean-Paul Akayesu, Case No.: ICTR-96-4-T, Judgment, T. Ch. I., 2 September 1998, p. 580.

از این رو، می‌توان نتیجه گرفت در اقدامات تروریستی خاصی که به وسیله یک شخص واقع شده، می‌توان شرط ارتکاب را به عنوان بخشی از حمله گسترده یا سازمان یافته در نظر گرفت. بنابراین، اگر شرط «سازمان یافته» مد نظر قرار نگیرد، اقدامات تروریستی خاص نمی‌توانند ملاک‌های لازم را به عنوان جرم ضد بشری بر اساس ماده ۷ احراز کنند؛ زیرا به طرز خاصی، از ویژگی فاحش و جمعی‌بودن فاصله می‌گیرند.

۳-۱-۵. حمله علیه هر جمعیت غیرنظامی

بسیاری از اقدامات تروریستی ارتکابی به وسیله افراد، شرط حمله به هر جمعیت غیرنظامی را مد نظر قرار می‌دهند. بنا بر همین ماهیت، اقدامات تروریستی به طور مستقیم جمعیت غیرنظامی را تحت تأثیر قرار می‌دهند. حمله به غیرنظامیان، دقیقاً همان موردی است که تروریست‌ها برای ایجاد رعب و وحشت در میان افراد به کار می‌گیرند و یکی از مشخصه‌های تمایزکننده اقدامات تروریستی است. اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی، در خصوص حمله به جمعیت غیرنظامی، تصریح کرده که حمله بر مبنای سیاست ملی یا سازمانی ارتکاب یافته باشد یا به پیشبرد آن سیاست کمک کند. این حملات می‌توانند بر مبنای پیشبرد سیاست سازمانی برای ارتکاب چنین حملاتی باشند. به ویژه، گسترش مفهوم جنایت ضد بشری برای تحت پوشش قراردادن اقدامات ارتکابی توسط تروریست‌ها، به عنوان بازیگران غیردولتی، به طور ویژه به رسمیت شناخته شده است. گسترش و پیشرفت مفاهیم جنایت ضد بشری، این امکان را فراهم می‌کند تا اقدامات تروریستی به سهولت و بنا بر اهداف این ملاک طبقه‌بندی شوند. این امر، پیش از این به عنوان یکی از موانع مهارنشدنی نسبت به طبقه‌بندی چنین اعمالی به عنوان جرایم ضد بشری بوده است؛ زیرا بسیاری از اقدامات تروریستی معاصر بر اساس سیاست ملی واقع نمی‌شوند (See: Goldstone and Simpson, 2003: 363-365).

هرچند از منظر حقوق بین‌الملل کیفری و بر پایه حقوق بین‌الملل، مخاصمات مسلحانه جرم ضد بشری باید با جنگ یا درگیری مسلحانه بین‌المللی یا داخلی مرتبط باشند، اما امروزه، ضرورت وجود این رابطه دیگر مورد اهتمام نیست (جلالی و مقامی، ۱۳۸۷: ۱۱۹ - ۱۲۰؛ ضیایی بیگدلی، ۱۳۸۰: ۲۴۰ - ۲۴۹). همچنین، اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی هم ارتباط با

جنگ یا درگیری مسلحانه را الزامی نمی‌داند. رویکرد مزبور موجب گردیده اقدامات تروریستی به سهولت در حیطه تعریف جرایم ضد بشری قرار گیرند. بر همین اساس، می‌توان اظهار نمود اقدامات تروریستی ارتکابی در نیویورک (۲۰۰۱)، بالی (۲۰۰۲)، مادرید (۲۰۰۴)، لندن (۲۰۰۵) و مسکو (۲۰۰۹ و ۲۰۱۰) در چارچوب نظامی یا درگیری مسلحانه ارتکاب نیافتنی‌اند.

۵-۲. دلایل رد تروریسم در ماده ۷

با تفسیر تحتاللفظی ماده ۷ اساسنامه دیوان، می‌توان تروریسم را با احراز جمیع جهات، در زمرة جنایت ضد بشری دانست و مرتكبان آن را تحت تعقیب قرار داد، اما آنچه مورد اهتمام است، وجود دلایل مستند در رد تروریسم در ماده مزبور می‌باشد. بنابراین، در راستای ارزیابی دلایل رد تروریسم در ماده ۷ اساسنامه دیوان، نکات ذیل قابل اشاره است:

۱. تاریخچه تهیه و تدوین پیش‌نویس اساسنامه دیوان، نشان می‌دهد تا زمان کنفرانس نمایندگان دیپلماتیک رُم در سال ۱۹۹۸، هرگونه تلاشی برای گنجاندن تروریسم در حیطه صلاحیت قضایی دیوان کیفری بین‌المللی، محدود به اطلاق تروریسم به عنوان جرمی مستقل (یا با تعریف مظاهر خاص تروریسم یا به طور هم‌زمان تعریف تروریسم به عنوان جرمی ذاتاً مستقل و مظاهر خاص تروریسم) و از هرگونه پیشنهادی مبنی بر قرارگرفتن آن در حیطه جنایات ضد بشری متمایز بود.

۲. کنفرانس نمایندگان دیپلماتیک رُم در سال ۱۹۹۸، طی صدور قطعنامه‌ای، پیشنهاد نمود کنفرانس بازنگری، به طور ویژه، با توجه به وجود فهرست جرایم مقرر در چارچوب صلاحیت قضایی دیوان کیفری بین‌المللی، به بررسی جرم تروریسم بپردازد. این مسأله به طور بحث‌برانگیز نشان می‌داد اعمال تروریستی نباید در حیطه اساسنامه دیوان قرار گیرند (Schabas, 2003: 931–932).

۳. رویکرد قابل پذیرش در خصوص تدوین اساسنامه دیوان این بود که باید شامل قواعد پیشین حقوق بین‌الملل عرفی باشد. اگر اقدامات تروریستی بر پایه حقوق بین‌الملل عرفی در حیطه جنایات ضد بشری قرار می‌گرفتند، آنگاه به طور منطقی، تروریسم به عنوان جرم ضد بشری، باید به طور اکید در ماده ۷ گنجانده می‌شد. مسأله مورد اهتمام اینکه، نمایندگان

دیپلماتیک تصمیم گرفتن جرایم بارداری اجباری، ناپدیدسازی اجباری اشخاص و تبعیض نژادی را (به رغم اینکه به موجب حقوق بین‌الملل عرفی جرم ضد بشری قلمداد نشده است)، به عنوان جرم ضد بشری تعریف کنند که بر همین اساس، آنها فرصت گسترش تعریف جرایم ضد بشری را از طریق درج تروریسم از دست دادند.

۴. اگر تصمیم بر آن بود که تروریسم در حیطه ماده ۷ قرار گیرد، مرتكب چنین اقداماتی می‌توانست به طور بحث‌برانگیز با موفقیت به این استدلال تکیه کند که اصل قانونی‌بودن جرایم و مجازات‌ها نقض شده است. بند دوم ماده ۲۲ اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی مقرر می‌دارد: «تعریف جرم به طور دقیق و مضيق تفسیر خواهد شد و بر اساس تشابه گسترش نخواهد یافت. در صورت ابهام، تعریف به نفع شخص تحت بازجویی، تحت محکمه یا محکوم شده تفسیر خواهد شد» (طهماسبی، ۱۳۸۶: ۲۰-۱۹).

۵. با مطالعه مواد ۳۱ تا ۳۳ کنوانسیون ۱۹۶۹ وین در خصوص حقوق معاہدات (که برای اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی کاربرد پذیر است، چون معاہده همه‌جانبه می‌باشد)، می‌توان اظهار نمود: «هر معاہده با حسن نیت بر حسب معنای عادی که در سیاق عبارات به شروط آن داده می‌شود و در پرتو موضوع و هدفش با حسن نیت تفسیر خواهد شد و امکان دارد به منظور تشخیص معنای مقررات معاہده، این اجراء پیش آید که به روش‌های تفسیری مکمل توسل شود، از قبیل کار مقدماتی معاہده و شرایط عقد آن.»

گزارش مربوط به ژرفاندیشی‌های کمیته‌های گوناگون پیش‌نویس، حاکی از آن است که قرار نیست تروریسم در حیطه صلاحیت قضایی دیوان کیفری بین‌المللی قرار گیرد. ملاحظات فوق نشان می‌دهند هرگونه تفسیر سازنده از ماده ۷ برای توسعه حیطه آن، به منظور پوشش تروریسم، بر خلاف فضای تکوین ماده ۷ است.

۶. یکی از ویژگی‌های خاص تروریسم، قصد اشاعه رعب و وحشت یا مرعوب‌ساختن جمعیت یا وادار کردن دولت یا سازمان بین‌المللی برای ارتکاب یا ترک فعل است. اگر قرار بود در حیطه ماده ۷ با تروریسم مقابله شود، هیچ گزارش ویژه‌ای از این ویژگی به دست نمی‌آمد. از طرفی، ماده ۷، تروریسم و مبارزه برای رهایی بخشی ملی و خودمختاری را تفکیک نمی‌کند.

۴. صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی

تحلیل گران به کرات و با صراحة اعلام کرده‌اند که می‌توان و باید مرتكبان تروریسم را در دیوان کیفری بین‌المللی محاکمه کرد (Podgers, 2003). بنابراین، هرچند مطابق تفسیر لغوی ماده ۷، مظاهر خاص تروریسم به طور قابل تصور در حیطه آن قرار می‌گیرند، اما زمانی که عوامل دیگری (که در بالا ذکر شدند) مد نظر قرار می‌گیرند، نمی‌توان تشخیص داد در حال حاضر، تروریسم یا به عنوان جرم ذاتاً مستقل یا مظاهر خاص تروریسم، در حیطه صلاحیت قضایی دیوان قرار می‌گیرد.

با این وجود، حتی اگر فرض می‌شود تروریسم اکنون در حیطه صلاحیت قضایی دیوان قرار دارد، باز هم موانع دیگری پدیدار می‌شدن تا پیش از رسیدگی قضایی نسبت به تروریسم، بر آنها غلبه کند. از این‌رو، سعی می‌گردد ضمن احراز و بررسی موانع موجود اساسنامه دیوان از حیث تعقیب تروریسم، مزایای درج آن در اساسنامه ارزیابی شود.

۱-۴. موانع صلاحیتی

چند مانع صلاحیتی باید به هنگام رسیدگی به جرم تروریستی در محضر دیوان، مد نظر قرار گیرند:

اول، دیوان تنها در مورد جرایمی از صلاحیت قضایی برخوردار است که پس از لازم‌الجراشدن اساسنامه واقع شده باشند. در خصوص دولتی که بعد از اجرایی شدن اساسنامه عضو آن می‌شود، دیوان تنها می‌تواند در مورد جرایمی که بعد از اجرایی شدن اساسنامه دیوان برای آن دولت واقع شده‌اند، رسیدگی کند، مگر آنکه این کشور، مطابق بند سوم ماده ۱۲ اساسنامه دیوان، بیانیه‌ای صادر کرده باشد.

دوم، همان‌طور که پیش از این ذکر شد، هر عنصر خاص تروریستی واقعاً باید ملاک‌های جرم ضد بشری را دارا باشد. در واقع، باید در حیطه یک یا چند جرم تعریف شده به عنوان جرم ضد بشری قرار گیرد.

سوم، دیوان در چارچوب صلاحیت قضایی خود می‌تواند در سه وضعیت، در رابطه با جرمی، اعمال صلاحیت کند که عبارتند از:

- الف. موقعیتی که در آن، جرمی در حیطه صلاحیت قضایی دیوان کیفری بین‌المللی واقع شده، به وسیله دولت عضو به دادستان کل ارجاع شود (ارجاع کشور عضو)؛
- ب. وقتی چنین موقعیتی از سوی شورای امنیت سازمان ملل متحده که به موجب فصل هفتم منشور ملل متحده عمل می‌کند، به دادستان کل ارجاع شود (ارجاع شورای امنیت)؛
- ج. وقتی دادستان کل، تحقیقات در خصوص چنین جرمی را آغازکرده باشد (تحقیقات آغاز شده به وسیله دادستان کل).

در مورد ارجاع دولت عضو یا تحقیقات آغاز شده به وسیله دادستان کل، دیوان تنها در جایی می‌تواند صلاحیت قضایی خود را اعمال کند که دولتی که جرم در قلمرو آن واقع شده (دولت سرزمینی) و یا دولتی که متهم، تبعه آن است (دولت ملی)، عضو اساسنامه دیوان باشد یا صلاحیت دیوان را پذیرفته باشد. معذالک، اقدام تروریستی ارتکابی توسط اتباع دولت غیرعضو و در قلمرو دولت غیرعضو، در حیطه صلاحیت قضایی دیوان قرار نمی‌گیرد، مگر اینکه، چنین عملی از سوی شورای امنیت سازمان ملل متحده، به دادستان کل ارجاع شده باشد.

۴-۲. مانع تکمیلی بودن

صلاحیت قضایی دیوان، مکمل صلاحیت قضایی کیفری ملی است. بنابراین، در جایی که اقدام تروریستی به وسیله دولتی شروع به تحقیق یا محاکمه می‌شود که بر آن صلاحیت قضایی دارد، دیوان رسیدگی نخواهد کرد. علاوه بر این، در جایی که دادستان دلیلی منطقی برای شروع تحقیقات دارد، باید آن را به تمامی دولتهای عضو و دولتهایی که به طور عادی در مورد جرایم ذیربط رسیدگی می‌کنند، ابلاغ کند.

دولت نیز می‌تواند ظرف یک ماه پس از این ابلاغ، به دادستان اطلاع دهد که اتباع خود یا اشخاص دیگر را در حیطه صلاحیت قضایی خود با توجه به جرم مورد نظر، مورد تجسس و بازجوئی قرار داده و از دادستان در خواست کند این تحقیق را به بعد موکول نماید. هرچند اگر با این تأخیر موافقت شود، برگشت‌پذیر است، اما دولتی که حامی تروریسم است یا آن را نادیده می‌گیرد، می‌تواند از آن برای به تأخیر انداختن محاکمه مرتكبان ذیربط، بر اساس مقررات ماده ۱۹ اساسنامه، استفاده کند.

وجود مقررات تکمیلی، این پرسش را مطرح می‌سازد که «اگر در واقع، دولت‌هایی که تمایل دارند پرونده‌ای را به دیوان ارجاع دهند، یا عضو دیوان هستند، همان دولت‌های مایل به محکمه تروریست‌ها در داخل کشور خود باشند، دیوان تحت چه شرایطی صلاحیت قضایی را در مورد تروریسم اعمال خواهد کرد؟» سناریوی واقعی، موقعیت دولت حامی تروریسم است که نمی‌توان محکمه تروریست‌ها را به آن محول کرد. برای مثال، پرونده لاکربی مربوط به محکمه دو تبعه لیبی، به دلیل بمب‌گذاری در پرواز ۱۰۳ «پان آمریکن» در ۲۱ دسامبر ۱۹۸۸ است که از سوی لیبی در عمل تروریستی شان حمایت شده بودند. لیبی مظنونان را برای محکمه به آمریکا یا انگلستان مسترد نکرد و در مقابل، اعلام نمود متهمان را در دادگاه ملی خود محکمه خواهد کرد.

ایالات متحده آمریکا نگران بود محکمه به وسیله دادگاه‌های لیبی، تشریفاتی و نمادین باشد و منجر به صدور حکمی نادرست گردد، در حالی که لیبی بی‌طرفی آمریکا و رفتار بالقوه‌ای را که این دولت با مظنونان خواهد داشت، زیر سؤال برد. در نهایت، محکمه‌ای در محضر دادگاه اسکاتلندي در هلند برگزار شد. بنابراین، محکمه در محضر دادگاه بین‌المللی دائمی که اکثر دولتها آن را بی‌طرف و منصف بدانند، صورت خواهد گرفت و در صورت تکرار موقعیت لاکربی در آینده، مورد قبول هر دو دولت سرزمنی و ملی واقع خواهد شد (گلدوزیان و نمامیان، ۱۳۸۹: ۱۹۱-۱۸۹).

۴-۴. دیگر موانع

حتی اگر بر اساس قطعنامه پذیرفته شده در کنفرانس ۱۹۹۸ نمایندگان دیپلماتیک رُم، تروریسم در حیطه صلاحیت قضایی دیوان قرار می‌گرفت، وقتی تروریسم به وسیله اتباع دولت‌های عضو یا در قلمرو دولت‌های عضو واقع شود، دیوان از صلاحیت قضایی در خصوص چنین جرمی برخوردار نخواهد بود، بلکه تنها دولت‌های عضوی که اصلاحیه صلاحیت قضایی دیوان را پذیرفته‌اند، به واسطه آن مقید می‌شوند.

بنابراین، وقتی دولت عضو اصلاحیه را نپذیرد (یعنی گسترش صلاحیت قضایی موضوعی ویژه دیوان برای دربرگیری تروریسم)، دیوان کیفری بین‌المللی با وقوع چنین جرمی به وسیله اتباع دولت عضو نامبرده یا در خاک آن، رسیدگی نخواهد کرد (Morris, 2004: 483–484).

ب. تروریسم در چارچوب صلاحیت قضایی دیوان کیفری بین‌المللی

حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، تسریع‌کننده سطوح فراخوانها مبنی بر طبقه‌بندی تروریسم به عنوان جرم ضد بشری که در حیطه صلاحیت قضایی دیوان قرار می‌گیرد، بودند، اما باید مشخص شود در حال حاضر، قراردادن مظاهر خاص تروریسم در چارچوب مصاديق جرایم ضد بشری مقرر در اساسنامه دیوان، در خدمت چه هدفی است؟

با به خاطر سپردن نوع جرم مربوط، سه هدف بالقوه به ذهن متبار می‌شود: منصرف‌کردن مرتكبان از ارتکاب چنین جرایمی، حفاظت مؤثر و مناسب از جامعه و حصول اطمینان از واکنش در قبال این جرایم. بعيد است این تشخیص در خدمت مورد اول باشد، زیرا وقایع فوق نشان می‌دهند تعداد زیادی از تروریست‌ها از فدایکردن جان خود به علت انگیزه و هدف‌شان خرسند و راضی هستند و در بعضی موارد، حتی به دلیل این کار مورد تکریم قرار می‌گیرند (Saul, 2003: 349; Laborde and DeFeo, 2006: 1087). بنابراین، شکبرانگیز است که قرارگیری محاکمه در صلاحیت دیوان و حبس متعاقب آن، پیش‌گیری و انصراف آنها را در پی داشته باشد. همچنین، جای بحث دارد که اگر مرتكبان از ارتکاب چنین جرایمی منع شوند، آیا هدف دوم محقق می‌شود؟ آگاهی از اینکه تروریست‌ها در چارچوب صلاحیت دیوان محاکمه می‌شوند، آرامش خاطر بیشتری را به جامعه می‌بخشد، اما این وضعیت میان حفاظت جامعه در قبال این جرایم نیست. به احتمال قوی، مورد سوم هدفی است که امکان تحقیق آن می‌رود، یعنی اطمینان از واکنش در قبال این جرایم، اما آیا سازوکارهای جاری واکنش آقدر کارآمد و مؤثر نیستند که به سازوکار واکنش دیگری نیاز نباشد؟ در گذشته و حال، محاکمه تروریسم در سطح داخلی صورت گرفته و در مجموع، این روش به طور نسبی موفقیت‌آمیز بوده است (Vagts, 2003: 313; Nuotio, 2006: 998).

نگرانی‌های ابرازشده در مورد تروریسم، به دلیل نبود محاکم حقوقی برای محاکمه این جرایم نبوده، بلکه به ناتوانی سرویس اطلاعات ملی در پیشگیری از این جرایم یا مشکل در نیل به توافق نظر در مورد تعریف تروریسم به عنوان جرمی ذاتاً مستقل بازمی‌گردند. پس، مشکل نبود محاکمه نیست، بلکه پیش‌گیری و تعریف تروریسم است. البته، منظور این نیست که محاکمه تروریست‌ها، به عنوان مرتكبان جرایم ضد بشری در دیوان، بی‌فایده است. از نظر داشتن سازوکار واکنش کمکی در جایی که محاکمه داخلی به هر دلیلی امکان‌پذیر نیست، نه تنها مفید واقع می‌شود، بلکه همان‌طور که ملاحظه شد، محکومیت تروریست به دلیل ارتکاب جرم ضد بشری، به جای اقدام تروریستی عادی، از نظر برداشت عمومی، از ارزش بسیار زیادی برخوردار است (جوانمرد، نیک‌نفس و گماری، ۱۳۸۲: ۷۹-۶۷).

نتیجه‌گیری

در خاتمه، برای روشن‌شدن این مسأله که «طبقه‌بندی تروریسم در چارچوب جرایم ضد بشری آیا موجب سازگاری گسترده و مناسب جرایم بین‌المللی مورد اهتمام می‌شود؟» باید به چند نکته توجه داشت:

اول، این نتیجه‌گیری که تروریسم می‌تواند جرم ضد بشری باشد، بحث و مناظره دائمی در مورد نبود تعریف حقوقی از تروریسم به عنوان جرمی ذاتاً مستقل را تضعیف نمی‌کند، بلکه تنها این نتیجه گرفته می‌شود که مظاهر خاص تروریسم می‌توانند به طور بالقوه، جرایم ضد بشری قلمداد شوند. بر همین اساس، به موجب حقوق بین‌الملل، نمی‌توان آن را به عنوان جرمی ذاتاً مستقل در طبقه جنایات ضد بشری قرار داد.

دوم، وجود انواع گوناگون اقدامات تروریستی که جامعه بین‌المللی در سال‌های اخیر شاهد آن بوده (یعنی خارج از حصار سنتی درگیری مسلحانه و با تلفات غیرنظامی بسیار زیاد)، حتی در اواخر این دهه، غیر قابل تصور بوده است. جهان در حال تغییر و تحول است و از این رو، می‌توان تعداد روزافزونی از جرایم را شناسایی کرد که به عنوان جرایم خطیر موجب نگرانی جامعه بین‌المللی می‌شوند و صلح و امنیت را تهدید می‌کنند که در زمرة آنها، نوع جدید تروریسم قرار دارد.

سوم، طبقه‌بندی مظاهر خاص تروریسم به عنوان جرایم ضد بشری، اصل قانونی‌بودن جرایم و مجازات‌ها را نقض نمی‌کند. مادامی که مظاهر تروریسم مورد بحث، شرایط وجود جرم خاص که جرم ضد بشری تلقی می‌شود و عناصر جرایم جنگی، جرایم ضد بشری را افاده کنند، طبقه‌بندی این مظاهر به عنوان جرم ضد بشری، ناعادلانه نیست، هرچند طرز تفکر جدیدی را ارائه کند. بنابراین، جرم یا قانون جدید ایجاد نمی‌شود، بلکه طبقه‌بندی مظاهر خاص تروریسم به عنوان جرایم ضد بشری، نوعی سازگاری گستردۀ از برخی اجزای حقوقی احکام کیفری با شرایط اجتماعی جدید است.

با این وصف، به نظر می‌رسد سازگاری گستردۀ موضوعات مورد بحث جرایم بین‌المللی مورد اهتمام برای پوشش اشکال و مظاهر خاص تروریسم به عنوان جرایم ضد بشری که می‌توان واکنش کیفری را بر آنها تحمیل کرد، واکنش مناسب و بر حق به چالش‌هایی است که تروریسم معاصر ایجاد می‌کند.

به علاوه، لازم به ذکر است مسیر پیگیری ایجادشده به وسیله طبقه‌بندی بالقوه مظاهر خاص تروریسم، به عنوان جرایم ضد بشری، در حقوق بین‌الملل می‌تواند به ندرت استفاده شود. این امر می‌تواند ناشی از وجود کنوانسیون‌های منطقه‌ای ضد تروریسم برای محکمه مرتکبان اقدامات تروریستی تحت قانون‌گذاری داخلی باشد.

از این‌رو، به نظر می‌رسد جرم‌انگاری تروریسم از طریق درج در اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی، می‌تواند تا حدودی از گسترش تروریسم ممانعت به عمل آورد. البته، تحقق این امر مستلزم وجود سازوکارهای مؤثر و کارآمد در نظام بین‌الملل و رعایت قواعد بنیادین حقوق بین‌الملل در واکنش کیفری با همکاری دولت‌ها، در مواجهه با تروریسم است.

منابع

- اردبیلی، محمد علی، حبیب‌زاده، محمد جعفر و فخر بناب، حسین (۱۳۸۵)؛ «نسل‌کشی و ضرورت جرم‌انگاری آن در حقوق ایران»، *فصلنامه مدرس علوم انسانی*، شماره ۴۷.
- جلالی، محمود و مقامی، امیر (۱۳۸۷)؛ «تعامل حقوق ایران و حقوق بین‌الملل کفری در جرم‌انگاری کاربرد سلاح‌های شیمیایی»، *نامه مفید*، سال چهاردهم، شماره ۷۰.
- جوانمرد، مجید، نیکنفس، مهدی و گماری، مسعود (۱۳۸۲)؛ «آسنایی با دیوان بین‌المللی کفری»، *گزارش دفتر بررسی‌های حقوقی*، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.
- حبیب‌زاده، محمد جعفر و حکیمی‌ها، سعید (۱۳۸۶)؛ «ضرورت جرم‌انگاری تروریسم در حقوق کفری ایران»، *فصلنامه مدرس علوم انسانی*، شماره ۵۱.
- حبیب‌زاده، محمد جعفر و مومنی، مهدی (۱۳۸۹)؛ «جرائم تبانی علیه امنیت کشور در حقوق ایران»، *فصلنامه مدرس علوم انسانی - پژوهش‌های حقوق تطبیقی*، دوره ۱۴، شماره ۲.
- ضیایی‌بیگدلی، محمدرضا (۱۳۸۰)؛ *حقوق جنگ (حقوق بین‌الملل مخاصمات مسلحانه)*، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی، ج دوم.
- ساعد، نادر (۱۳۸۴)؛ «حقوق توسل به زور در پنهان تحولات بین‌المللی: ارزیابی انتقادی گزارش هیأت عالی منتخب سازمان ملل متحد»، *مجله پژوهش‌های حقوقی*، شماره ۸.
- فخر، حسین (۱۳۸۷)؛ «مفهوم نسل‌کشی در پرتو رأی دیوان بین‌المللی کفری رواندا»، *مجموعه مقالات همایش جهانی‌شدن حقوق و چالش‌های آن، گردآوری و تهیه و تنظیم*: غلامرضا خواجهی، دانشکده علوم اداری و اقتصاد دانشگاه فردوسی مشهد.
- رنجبریان، امیرحسین (۱۳۸۷)؛ «پویایی حقوق بین‌الملل و پایایی شکنجه»، *فصلنامه حقوق (مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران)*، شماره ۱.
- طهماسبی، جواد (۱۳۸۶)؛ «قلمرو زمانی صلاحیت دیوان بین‌المللی کفری»، *مجله حقوقی*، شماره ۳۷.
- عالی‌پور، حسن (۱۳۸۷)؛ «تأثیر تروریسم بر حقوق کفری: امنیتی‌شدن در رویارویی با جهانی‌شدن»، *مجموعه مقالات همایش جهانی‌شدن حقوق و چالش‌های آن، گردآوری و تهیه و تنظیم*: غلامرضا خواجهی، دانشکده علوم اداری و اقتصاد دانشگاه فردوسی مشهد.

- عبدالهی، محسن (۱۳۸۸)؛ تروریسم: حقوق بشر و حقوق بشردوستانه، تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش.^۲
- کوش، جعفر و نمامیان، پیمان (۱۳۸۷)؛ «جایگاه اعمال تروریستی در پرتو حقوق بین‌الملل کیفری»، *فصلنامه حقوق (مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران)*، شماره ۳.
- گلدوزیان، ایرج و نمامیان، پیمان (۱۳۸۹)؛ «راهبرد حقوق بین‌الملل کیفری در مواجهه با تروریسم»، *فصلنامه حقوق (مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران)*، شماره ۷.
- مسه، میشل (۱۳۸۷)؛ «شکل‌های نامتقارن بین‌المللی شدن حقوق کیفری»، ترجمه روح‌الدین کرد علیوند، *مجله حقوقی*، شماره ۳۹.
- ممثاز، جمشید (۱۳۸۰)؛ «تروریسم و تفکیک آن از مبارزات آزادی‌بخش»، *مجموعه مقالات و سخنرانی‌های ارائه شده در همایش تروریسم و دفاع مشروع از منظر اسلام و حقوق بین‌الملل*، مرکز مطالعات توسعه قضایی قوه قضائیه، ۱۳۸۰.
- نمامیان، پیمان (۱۳۸۸)؛ «بررسی دلایل جرم‌انگاری تروریسم در استناد بین‌المللی»، *فصلنامه حقوق و مصلحت (مجله کمیسیون حقوقی و قضایی مجمع تشخیص مصلحت نظام)*، شماره ۴.
- نمامیان، پیمان (۱۳۸۹)؛ «چارچوب جهانی نظام حقوق بین‌الملل کیفری در مواجهه با تروریسم هسته‌ای»، *فصلنامه سیاست خارجی*، شماره ۳، ۱۳۸۹.

- Arnold, Roberta (2004); **The ICC as a New Instrument for Repressing Terrorism**, Transnational Publishers, Inc. Ardsley, New York.
- Burgess (2006); "Hostis Humani Generi: Piracy, Terrorism and a New International Law", U. Miami Int'l & Comp. L. Rev., Vol. 13, No. 293, Spring.
- Cassese, Antonio (2003); **International Criminal Law**, Oxford: Oxford University Press.
- Cassese, Antonio (2004); "Terrorism as an International Crime", in: Andrea Bianchi (ed.), **Enforcing International Law Norms against Terrorism**, Oxford and Portland Oregon: Hart Publishing.
- Cassese, Antonio (2006); "The Multifaceted Criminal Notion of Terrorism in International Law", **J. Int'l Crim. Jus.**, Vol. 4, No. 933.
- Friedrichs, Jörg (2006); "Defining the International Public Enemy: The Political Struggle behind the Legal Debate on International Terrorism", **Leiden J. Int'l L.**, Vol. 19, No. 69.
- Fry, James D. (2002); "Terrorism as a Crime Against Humanity and Genocide: The Backdoor to Universal Jurisdiction", **UCLA J. Int'l L. & For. Aff.**, Spring / Summer, Vol. 7, No. 169.
- Goldstone, Richard J. and Simpson, Janine (2003); "Evaluating the Role of the International Criminal Court as a Legal Response to Terrorism", **Harvard Human Rights Journal**, Vol. 16.
- Laborde, Jean-Paul and Defeo, Michael (2006); "Problems and Prospects of Implementing UN Action against Terrorism", **J. Int'l Crim. Jus.**, No. 4.

- Lamb, Susan (2002); "Nullum Crimen, Nulla Poena Sine Lege in International Criminal Law", in Cassese, Gaeta and Jones, **The Rome Statute of the International Criminal Court: A Commentary**, Oxford: Oxford University Press.
- Morris, Madeline (2004); "Terrorism and Unilateralism: Criminal Jurisdiction and International Relations", **Cornell Int'l L. J.**, Vol. 36, No. 473.
- Nuotio, Kimmo (2006); "Terrorism as a Catalyst for the Emergence, Harmonization and Reform of Criminal Law", **J. Int'l Crim. Jus.**, No. 4.
- Podgers, James (2003); "An Unused Weapon", **ABA Journal**, 19 September, available at <http://www.globalpolicy.org/intljustice/icc/2003/0922iccterror.htm>
- Ratner and Abrams (2001); **Accountability for Human Rights Atrocities in International Law**, Oxford: Oxford University Press, 2nd ed.
- Saul, Ben (2003); "International Terrorism as a European Crime: The Policy Rationale for Criminalization", **European Journal of Crime, Criminal Law and Criminal Justice**, No. 11.
- Schabas, William A. (2003); "Theoretical and International Framework: Punishment of Non-State Actors in Non-international Armed Conflict", **Fordham Int'l L. J.**, Vol. 26, No. 907.
- Sophie Greve, Hanne (2003); "Acts of Terrorism and Crimes Within the Jurisdiction of the International Criminal Court", in Morten Bergsmo (ed.), **Human Rights and Criminal Justice for the Downtrodden**, Leiden/Boston Leiden/Boston: Marinus Nijhoff Publishers.
- Vagts, Detlev F. (2003); "Which Courts Should Try Persons Accused of Terrorism?", **EJIL**, No. 14.

مبانی بیناذهنی هویت نظام جمهوری اسلامی ایران

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۱۱/۲

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۸/۱۸

*الهام رسولی ثانی آبادی

چکیده

در مکتب سازه‌انگاری، دولت‌ها کنش‌گران اقتصادی نیستند که بر اساس منطق پیامد، رفتار و تصمیم‌گیری می‌کنند، بلکه کنش‌گرانی اجتماعی به شمار می‌آیند که بر اساس منطق تناسب (متناسب با هویت خود) عمل می‌کنند. بنابراین، برای شناسایی یا تبیین سیاست خارجی آنها در نظام بین‌الملل، بایستی ابتدا به منابع بیناذهنی شکل‌دهنده به هویتشان توجه کنیم، منابعی که می‌توانند در دو سطح ملی و بین‌المللی بر شکل‌گیری هویت دولت تأثیرگذار بوده و باعث رفتار خاصی از سوی آن شود. هدف اصلی این مقاله، بررسی منابع بیناذهنی قوام‌دهنده به هویت نظام جمهوری اسلامی ایران با تمرکز بر سطح داخلی است. منابعی که این نوشتار آنها را به طور کلی به دوبخش نسبتاً مجزا، اما دارای تأثیر متقابل بر یکدیگر تقسیم می‌کند.

بخش اول این منابع شامل هنجارها و آموزه‌هایی است که از فرهنگ مذهبی- اسلامی سرچشمه می‌گیرند و بخش دوم نیز شامل ایستارها و ادراکات موجود در فرهنگ سیاسی ایرانیان است.

کلیدواژه‌ها: هویت، مبانی هویتی، نظام جمهوری اسلامی ایران، فرهنگ سیاسی

* دکترای روابط بین‌الملل از دانشگاه تهران

مقدمه

در مکتب سازه‌انگاری، دولت‌ها کنش‌گران اقتصادی که بر اساس منطق پیامد، رفتار و تصمیم‌گیری می‌کنند، در نظر گرفته نمی‌شوند، بلکه کنش‌گرانی اجتماعی به حساب می‌آیند که بر اساس منطق تناسب (متناوب با هویت خود) عمل می‌کنند. بنابراین، برای شناسایی یا تبیین سیاست خارجی آنها در نظام بین‌الملل، بایستی ابتدا به منابع بیناذهنی شکل‌دهنده به هویتشان توجه کنیم. منابع بیناذهنی می‌تواند در دو سطح ملی و بین‌المللی بر شکل‌گیری هویت دولت تاثیرگذار بوده و باعث رفتار خاصی از سوی آن شود. این در حالی است که تمرکز بر منابع معنایی داخلی یا سرچشمه‌های درونی هویت دولت، به تحلیل‌گر سیاست خارجی کمک بیشتری کرده و وی را متوجه تفاوت‌های موجود در سیاست خارجی می‌کند.

منابع معنایی و ساختارهای انگاره‌ای، با تعریف واقعیت برای کنش‌گر، عقلانیت وی را نیز شکل داده و منجر به بروز رفتارها و سیاست‌هایی می‌شوند که تنها به خاطر آنکه متناسب با این ساختارهای معنایی بوده‌اند، ایجاد شده‌اند. رفتارهایی که حتی از دیدگاهی واقع‌گرایانه می‌تواند موجودیت یا امنیت سرزمینی دولت را نیز به خطر اندازد. این ساختارهای معنایی، عواملی چون فرهنگ، قواعد و هنجارها هستند، اموری که هم جنبه شناختی و هم جنبه ارزشی دارند، قلمرو ممکنات را برای کنش‌گر تعریف کرده و به زندگی مادی او معنا و مفهوم می‌بخشند. این ساختارها به هر کنش‌گری می‌آموزد چگونه باید عمل کند، چه کاری می‌تواند انجام دهد و اگر کاری می‌خواهد انجام دهد، با چه محدودیت‌هایی روبروست. از سوی دیگر، توجیه کنش‌گر نیز بر اساس همین هنجارها خواهد بود.

تأکید بر منابع بیناذهنی شکل‌دهنده هویت دولت‌ها، نشان می‌دهد هویت امری تاریخی و زمینه‌مند بوده و امری از پیش داده‌شده، آن‌گونه که جریان اصلی روابط بین‌الملل به آن معتقد است، نمی‌باشد. برای همین است که در سازه‌انگاری، هویتها را بایستی کشف کرد، نه آنکه اموری بدیهی و ثابت در نظر گرفت. در اینجاست که کشف هویتها با کشف انگاره‌ها و منابع معنایی شکل‌دهنده به آن در طول تاریخ، گره می‌خورد. انگاره‌ها و منابع معنایی که به گفته کاتزنشتاین، در سطح داخلی شامل هنجارهای شکل‌دهنده و همچنین، هنجارهای تنظیم‌کننده

هستند و نقش بسیار مهمی در قوامبخشی به هویت، منافع و جهتگیری‌های کشورها در عرصه نظام بین‌الملل ایفا می‌کنند (Katzenstein, 1998: 28).

البته، قدرت همه این هنجارها یکسان نبوده و به دو عامل مهم بستگی دارد: اول میزان اشتراک هنجار، یعنی میزانی که هنجار در نظام اجتماعی به طور گسترده میان بازیگران مشترک است و دوم، میزان صراحة و وضوح هنجار یا درجه‌ای که هنجار رفتار مجاز یا غیرمجاز را به طور دقیق تعریف و تبیین می‌کند (دھقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۶: ۱۲۳).

به این ترتیب، هدف اصلی این مقاله، بررسی مهمترین منابع معنایی و ساختارهای هنجاری قوامدهنده به هویت جمهوری اسلامی ایران و همچنین، نقش‌های هویتی است که این منابع و ساختارها برای این نظام ایجاد می‌کنند. با بررسی این منابع و نقش‌های هویتی مبتنی بر آن، در می‌یابیم که نوع هویت شکل‌یافته برای جمهوری اسلامی ایران، «انقلابی - اسلامی» است، که ناشی از شناخت این نظام از خود بوده و منجر به تعریف مرزهای میان آن و دنیای بیرون می‌شود. این هویت، همچنین نوعی ابزار شناختی و ارزش‌گذاری نیز برای دولت جمهوری اسلامی ایران در ارتباط با شناخت دنیای خارج ارائه می‌دهد.

این مقاله، در بررسی منابع بیناذهنی قوامدهنده به هویت نظام جمهوری اسلامی ایران، این منابع را به دو بخش نسبتاً مجزا، اما دارای تأثیر متقابل بر یکدیگر تقسیم می‌کند. بخش اول، شامل هنجارها و آموزه‌هایی است که کاملاً از فرهنگ مذهبی - اسلامی با تأکید بر عنصر شیعی سرچشمه می‌گیرند و بخش دوم نیز شامل ایستارها و ادراکات موجود در فرهنگ سیاسی ایرانیان است. این دو دسته از منابع معنایی با قوامبخشی متقابل به یکدیگر و شکل‌دهی به هویت دولت جمهوری اسلامی ایران، نقش‌های متفاوتی نیز برای این دولت در مواجهه با دنیای بیرون تعریف می‌کنند که به طور مفصل به آنها خواهیم پرداخت.

الف. هنجارهای نشأت‌گرفته از فرهنگ اسلامی

ماکس وبر درباره اهمیت نقش باورهای مذهبی در هویت ملت‌ها بیان می‌کند که انسان جدید حتی با بیشترین حسن نیت نمی‌تواند اهمیت و تأثیر باورهای دینی را در فرهنگ، خصلت و هویت ملی بازشناسد (وبر، ۱۳۷۰: ۱۵۷). بنابراین، هنگامی که از «جمهوری اسلامی»

صحبت می‌کنیم، در وله نخست، این صفت «اسلامی» است که تعیین‌کننده مجموعه‌ای از هنگارها و ارزش‌های است که نوعی هویت اسلامی برای این کشور را ایجاد کرده و تأثیری بسیار قاطع و تعیین‌کننده بر جهت‌گیری‌های سیاست خارجی این کشور در صحنه نظام بین‌الملل داشته باشد. چرا که در نظام جمهوری اسلامی ایران، جمهوریت را می‌توان مبین شکل نظام سیاسی و اسلامیت را بیانگر محتوای آن دانست (عمید زنجانی، ۱۳۸۵: ۱۷۰).

در همین مورد، بسیاری از نویسندها و تحلیل‌گرانی که به چگونگی وقوع انقلاب اسلامی در ایران پرداخته‌اند، بر نقش قاطع باورهای مذهبی، به خصوص تشیع در شکل‌گیری انقلاب تأکید کرده‌اند و آن را به عنوان یکی از مهمترین منابع هویتی نظام جمهوری اسلامی ایران عنوان می‌کنند. برای مثال، از نظر هاینس، انقلاب ایران، اولین انقلاب مدرن با محتوای کاملاً مذهبی به شمار می‌رود (Haynes, 2008: 156). البته، در این میان، تحلیل‌گرانی نیز هستند که سرشته‌شدن باورهای مذهبی با روح ایرانی را به مدت‌ها قبل از انقلاب اسلامی پیوند می‌زنند. به عنوان مثال، اشپولر بیان می‌کند که عقاید شیعه دوازده امامی از آغاز پیدایش اسلام، به سرعت با روح ایرانی پیوند زده شد، به طوری که عقیده به حقانیت امامان دوازده‌گانه، از مهمترین عقاید و خصایل ایرانی به شمار می‌رود (اشپولر، ۱۳۷۳: ۳۲۳). به نظر گراهام فولر نیز تشیع آموزه‌های است که بخش اعظم روحیه ایرانی و هویت آن را تجسم می‌بخشد، تشیع و آموزه‌های آن یکی از خصوصیاتی است که به دشواری می‌توان آن را از ادبیات سیاسی، اجتماعی و تحلیل سیاست خارجی ایران جدا کرد (فولر، ۱۳۷۳: ۱۷).

با وقوع انقلاب اسلامی ایران، امام خمینی، به عنوان رهبری این انقلاب، بر بعد سیاسی آموزه‌های اسلامی-شیعی و پیوند دین با سیاست تأکید کرد و در همین راستا، هدف نهایی انقلاب را که به بیان او ماهیتی کاملاً اسلامی داشت، بازگردداندن هویت اسلامی به ایران ذکر کرد (صحیفه نور، ج ۵، ۱۳۶۹: ۱۷۸). بنابراین، اولین وظیفه دولت جمهوری اسلامی ایران آن بود که اسلام و آموزه‌های آن را در همه ابعاد زندگی از جمله سیاست، بی کم و کاست پیاده کند. در همین رابطه، امام خمینی (ره) در مورد نقش آموزه‌های مذهبی در تکوین هویت نظام سیاسی جدید ایران، می‌گوید:

«جمهوری اسلامی ایران حکومتی است متكی بر ضوابط اسلام و قانون اساسی آن، اسلام است. متصدیان آن نیز حائز شرایط معین شده در اسلام هستند. بنابراین خطوط کلی این حکومت، اصول مسلم اسلامی است که در قرآن و سنت بیان شده و الگوی رفتاری آن شیوه پیامبر(ص) و امام علی(ع) در حکومت است» (صحیفه نور، ج ۲، ۱۳۶۹: ۱۱۴).

ایشان در جایی دیگر خاطر نشان می‌کند «حکومت جمهوری اسلامی هم یک جمهوری است مثل سایر جمهوری‌ها، لکن مبتنی بر قوانین اسلامی است» (صحیفه نور، ج ۳، ۱۳۶۹: ۴۱). بنابراین، با وقوع انقلاب اسلامی در ایران، هنجارهای ناشی از فرهنگ اسلامی، به عنوان یکی از مهمترین منابع شکل‌دهنده هویت جمهوری اسلامی ایران، برای این نظام به صورت نوعی ایدئولوژی سیاسی درآمده و علاوه بر تکوین هویتی خاص برای آن، نظام اخلاقی و ارزشی خاصی را نیز برای قضاوت و داوری در مورد سیاست‌ها، اقدامات و رفتارهای این کشور و سایر کشورها ایجاد و تعیین می‌کند (Mirbaghri, 2004: 558). در همین مورد، نظرسنجی‌های مؤسسه گالوب در فاصله سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۸ نشان می‌دهد از ۱۴۳ کشور جهان، ایران به همراه بنگلادش، مصر و هند، به عنوان مذهبی‌ترین کشورها در سطح نظام بین‌الملل شناخته شده است (امین، ۱۳۸۸: ۱۳).

در ادامه مقاله، به بررسی مهمترین هنجارهای هویتی نظام جمهوری اسلامی ایران که ناشی از فرهنگ مذهبی- اسلامی است، می‌پردازیم و بازتاب آنها را در موضع اعلامی، قانون اساسی به عنوان مهمترین نظم حقوقی و همچنین، نقش‌هایی که این دولت در صحنه نظام بین‌الملل برای خود تعریف می‌کند، مورد بررسی قرار می‌دهیم. در خلال تبیین هر یک از این هنجارها، به بخشی از بیانات و موضع‌گیری‌های امام خمینی (ره)، به عنوان رهبر انقلاب اسلامی و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران هم اشاره می‌شود، چرا که موضع ایشان و نظراتشان می‌تواند به عنوان یکی از مهمترین منابع هویتی نظام جمهوری اسلامی ایران، مد نظر قرار گیرد.

۱. تأسیس حکومت جهانی اسلام و گسترش وحدت اسلامی

یکی از مهمترین هنجارهای هویتی نظام جمهوری اسلامی ایران که از فرهنگ اسلامی- مذهبی ناشی می‌شود، تلاش در جهت وحدت امت اسلامی و ساختن حکومت اسلامی واحد در سرتاسر جهان است. بر اساس فقه اسلامی، نظام بین‌الملل مرکب از واحدهای ملی نیست، بلکه متشكل از دو قلمرو دارالاسلام (به مثابه هسته اولیه امت واحده اسلامی) و دارالکفر است که بر اساس آن، در آینده می‌باشد امت اسلامی واحدی تشکیل شود و با گسترش اسلام، یک کلیت هماهنگ، جایگزین وضعیت فعلی خواهد شد (جوادی ارجمند و چاکمی، ۱۳۸۹: ۴۶). بنابراین، برخلاف دیدگاه‌های غربی، در اندیشه‌های اسلامی، امت در مقابل ملت اصالت و اولویت دارد و حفظ آن بر هر مسلمانی واجب است. مبنای شکل‌گیری این امت نیز به جای تعلق سرزمینی، داشتن عقیده، ایمان و راه مشترک است (کیانی، ۱۳۸۶: ۶۷).

امام خمینی نیز به عنوان رهبر انقلاب و بنیان‌گذار نظام سیاسی جدید ایران، قیام برای تشکیل حکومت اسلامی واحد را مهمترین وظیفه هر مسلمانی می‌داند که هیچ عذری برای کوتاهی از آن پذیرفتی نیست (۱۳۷۷: ۲۶). به بیان ایشان: «ملتها و دولتها اگر بخواهند به پیروزی و سعادت برسند، باید اعتقاد به حبل الله کنند و از اختلافات و تفرقه پرهیزنند و فرمان خداوند را مبنی بر واعتصموا بحبل... جمیعاً و لا تفرقوا را اطاعت کنند، چرا که التزام به وحدت و همبستگی مسلمانان ریشه در قرآن، سنت نبوی و سیره ائمه معصومین دارد» (صحیفه نور، ج ۶، ۱۳۶۹: ۱۲۲). ایشان همچنین، در راستای این وظیفه الهی، بعد از پیروزی انقلاب، سیاست جدید دولت جمهوری اسلامی را این چنین توصیف می‌کند: «ما بر حسب حکم خدای تبارک و تعالی اخوت خودمان را به همه مسلمین جهان و دولتهای کشورهای اسلامی در هر کجا که هستند، اعلام می‌کنیم» (صحیفه نور، ج ۱۵، ۱۳۶۹: ۴۷۴). «جمهوری اسلامی ایران می‌خواهد مطلبی را که قرآن فرموده است، مطلبی را که رسول خدا فرموده است، در همه کشورها پیاده کند و ایران مقدمه آن است، می‌خواهد به همه کشورها بفهماند که اسلام بنایش بر برادری و برابری و وحدت است و همه مسلمین ید واحد هستند» (صحیفه نور، ج ۱۳، ۱۳۶۹: ۲۲۶).

روح الله رمضانی در مورد این جهت‌گیری امام می‌گوید:

«آیت‌الله خمینی با طرد نظام بین‌المللی موجود، اساساً آن را به لحاظ فلسفی معیوب و ناقص و از نظر سیاسی ظالمانه می‌دانست. چراکه به نظر ایشان، نظام بین‌المللی به لحاظ فرهنگی و تاریخی ماهیتی کاملاً غربی داشته و مبتنی بر تجزیه واحدهای سیاسی و مرزهای تصنیعی است، در حالی که از دیدگاه اسلام می‌باشد امت محور و در جهت ترکیب مجموعه‌های اسلامی باشد» (Ramazani, 1988: 20-22).

بر اساس این آموزه، یکی از مهمترین وظایف دولت اسلامی، از جمله دولت جمهوری اسلامی ایران آن است که در جهت وحدت مسلمانان، تمامی بشر را به شناخت و تبعیت از تعالیم و دستورات دین اسلام دعوت کرده و با نقش محوری که در جهان اسلام دارد، به توانمندسازی دوباره امت اسلامی و ام القرای مسلمانان پردازد. به عبارت دیگر، طبق این آموزه، جمهوری اسلامی ایران که دولت اسلامی است، می‌بایستی وظایف و تکاليف دولت آرمانی را بر عهده گیرد که فراتر از مرزهای سرزمینی و جغرافیایی این کشور و منافع ملی آن بوده و در جهت تکاليف دینی-الهی و منافع اسلامی است.

این هنجار هویتی در بسیاری از مواضع رهبران نظام جمهوری اسلامی ایران مورد تأکید قرار گرفته است. آیت‌الله خامنه‌ای، رهبری نظام جمهوری اسلامی ایران در در تجویزی سیاست‌گذارانه، خطاب به ملت‌های مسلمان بیان می‌کند که:

«امروز امت اسلامی به شدت نیازمند وحدت اسلامی و بازتولید حقایق اسلامی است، چراکه فقر و بی‌عدالتی و تبعیض در میان امت اسلامی بیداد می‌کند و برای همین ما ملت‌های مسلمان به عنوان امت اسلامی بایستی وحدت پیدا کنیم، حرفمن را یکی کنیم و این وظیفه تک‌تک کسانی است که در این امت بزرگ زندگی می‌کنند و دولت جمهوری اسلامی در این راه پیش‌قدم خواهد بود» (۱۳۸۸/۱۲/۱۳).

با نگاهی به مواضع و سخنرانی‌های رهبری جمهوری اسلامی ایران، در می‌یابیم که هنجار تلاش برای وحدت اسلامی، به عنوان یکی از هنجارهای مهم در شکل‌دهی به هویت این کشور، از اهمیت فراوانی برخوردار بوده و بسیار بر آن تأکید شده است. از مجموع ۲۲ سخنرانی آیت‌الله خامنه‌ای در شش‌ماهه اول سال ۱۳۸۹ و جست‌وجوی مفاهیمی چون وحدت

اسلامی، امت اسلامی و یا حکومت اسلامی واحد، در ده سخنرانی، بر این مفاهیم تأکید بسیار شده و در برخی از آنها حتی این مفاهیم در تقلیل مباحث دیگر قرار داشته است. از میان این ده سخنرانی، چهار سخنرانی را به صورت تصادفی انتخاب کرده و دفعات مورد تأکید بر این مفاهیم را در جدول (۱) به صورت شاخص آورده‌ایم.

جدول (۱): وحدت امت اسلامی در بیانات رهبری جمهوری اسلامی در شش ماهه نخست ۱۳۸۹

تاریخ	تعداد دفعات تکرارشده
۱۳۸۹/۳/۱۴	سه مرتبه و بر اساس آیات قرآنی
۱۳۸۹/۴/۵	چهار مرتبه و بر اساس احادیث
۱۳۸۹/۴/۱۹	پنج مرتبه و بر اساس آیات قرآنی
۱۳۸۹/۵/۲۷	دو مرتبه و بر اساس آیات قرآنی

Source:<http://www.leader.ir>

بازتاب هنجار هویتی تلاش برای وحدت اسلامی و حکومت اسلامی واحد را در قانون اساسی دولت جمهوری اسلامی ایران، به عنوان مهمترین نظم حقوقی حاکم بر این کشور، نیز می‌توان مشاهده کرد. اصل یازدهم این قانون، یکی از وظایف دولت جمهوری اسلامی ایران را این چنین بر می‌شمرد: «به حکم آیه کریمه ان هذه امتكم واحده وانا ربكم فاعبدون، همه مسلمانان يك امت واحدند و بنابراین دولت جمهوری اسلامی ایران موظف است تا سياست کلی خود را بر پایه ائتلاف و اتحاد ملل اسلامی قرار داده و کوشش نماید تا وحدت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جهان اسلام را تحقق بخشد (قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۰: ۳۴۲). علاوه بر این اصل، در مقدمه قانون اساسی نیز بیان شده که با توجه به محتوای اسلامی انقلاب ایران، این دولت می‌بایست زمینه تداوم این انقلاب را در خارج فراهم کرده و به ویژه در گسترش روابط با دیگر جنبش‌های اسلامی بکوشد تا امت واحد اسلامی تشکیل شود. از سوی دیگر، تأکید بر تلاش برای وحدت اسلامی به عنوان هنجار هویتی، باعث شده دولت جمهوری اسلامی ایران برای خود نقش‌های متفاوتی همچون «رهبر جهان اسلام» و یا «دولت صادرکننده انقلاب» تعریف کند. در این زمینه، می‌توان به سند چشم انداز ۱۴۰۴ اشاره

کرد که در آن، دولت اسلامی ایران خود را به عنوان الهام‌بخش، فعال و مؤثر در جهان اسلام معرفی کرده و دیگر دولتها را دعوت می‌کند با استفاده از الگوی انقلابی این کشور، در جهت اصلاح وضع موجود بکوشند (http://www.Irane 1404). در همین ارتباط، آیت‌الله خامنه‌ای رهبری جمهوری اسلامی ایران نیز اعلام می‌کند: «جمهوری اسلامی ایران از همان ابتدا اتحاد مسلمانان و نزدیک‌کردن دل‌های آنان به یکدیگر را جزو اهداف اصلی خود قرار داده است» (۱۳۸۸/۱۲/۱۳). ایشان همچنین، در موضعی دیگر بیان می‌کند که دولت ایران پرچم بیداری ملت‌های مسلمان را در دست گرفته و آنها را به اتحاد و عزت دعوت می‌کند (۱۳۸۹/۴/۱۹).

بر اساس همین هنجار هویتی بود که جمهوری اسلامی ایران بلافضله پس از پیروزی انقلاب اسلامی و با تأکید امام خمینی، خود را به عنوان دولت صادرکننده انقلاب به دنیا بیرون معرفی کرد. طبق برداشت ایشان، انقلاب اسلامی در ایران، اولین مرحله از انقلاب اسلامی فراگیر در سراسر جهان بود و به عنوان مدل دولت انقلابی- اسلامی، بایستی انقلاب خود را به سایر جهان عرضه می‌کرد (Menashri, 1990: 96).

از سوی دیگر، هنجار تلاش برای وحدت امت اسلامی، این برداشت را در رهبران جمهوری اسلامی ایران به وجود می‌آورد که دولت ایران بایستی نقش رهبری جهان اسلام را بازی کند و به عبارت دیگر، ام القرای جهان اسلام شود. بر اساس دکترین ام القری، اگر کشوری در میان کشورهای اسلامی ام القری شد، به نحوی که پیروزی یا شکستش پیروزی یا شکست کل جهان اسلام به حساب آید، در آن صورت حفظ ام القری بر هر امر دیگری اولویت دارد (از غندی، ۱۳۸۱: ۳۶). به بیان امام (ره): «امروز جهان اسلام نظام جمهوری اسلامی ایران را تابلوی تمام نمای حل معضلات خویش می‌داند» (صحیفه نور، ۱۳۶۹، ج ۲۰: ۲۶۵). محمدجواد لاریجانی در تأکید بر ام القری بودن دولت ایران می‌گوید: «کشوری به عنوان ام القرای جهان اسلام می‌تواند مطرح گردد که دارای رهبری لائق باشد، رهبری که لائق رهبری کل امت اسلامی باشد» (لاریجانی، ۱۳۶۹: ۴۸)، وی سپس اضافه می‌کند که جمهوری اسلامی ایران چه در زمان رهبری امام خمینی و چه در زمان حاضر که تحت ولایت حضرت آیت‌الله خامنه‌ای است، بدون تردید ام القرای دارالاسلام است (لاریجانی، ۱۳۶۹: ۵۰). وی همچنین، معتقد است موقعیت ایران در جهان اسلام بسیار مهم است و بنابراین، نباید محدود به مرزهای

جغرافیایی خودش باشد، به این معنا که باید دیپلماسی و سیاستش را طوری طراحی کند که با موقعیتش در جهان اسلام هماهنگ باشد. به نظر وی، هیچ کشوری جز ایران نمی تواند رهبری جهان اسلام را بر عهده بگیرد و این یک موقعیت عظیم تاریخی است (لاریجانی، ۱۳۹۹: ۴۵).

۲. قاعده نفی سبیل و ناوابستگی به نظام سلطه

یکی دیگر از هنجرهای هویتی نظام جمهوری اسلامی ایران که کاملاً منبع از آموزه‌های اسلامی است، هنjar ناوابستگی به سلطه‌گران و بیگانگان می‌باشد. در این زمینه، دولت جمهوری اسلامی ایران جهت‌گیری سیاست خارجی و مبنای تعاملات خود با دنیای بیرون را بر اساس آیات متعدد قرآنی و قاعده نفی سبیل تعریف می‌نماید. بر اساس قاعده نفی سبیل، ماهیت تعاملات دولت اسلامی با سایر کشورها بر اساس نفی وابستگی تعریف شده و با مسدودشدن راه هر نوع نفوذ و سلطه کفار بر جوامع اسلامی در حوزه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی، استقلال این جوامع نیز حفظ می‌شود. بنابراین، یکی از تجویزات سیاست‌گذارانه قاعده نفی سبیل برای مسلمانان و دولت‌هایشان این است که آنان بایستی در قانون‌گذاری، سیاست‌گذاری و به ویژه در سیاست خارجی خود، به گونه‌ای عمل کنند که احتمال راه نفوذ بیگانگان بر آنها بسته شود (نخعی، ۱۳۷۶: ۲۰۳).

در ارتباط با هنjar ناوابستگی به بیگانگان که به عنوان یکی از مهمترین هنجرهای هویتی نظام جمهوری ایران درآمده است، بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران می‌فرماید:

«اگر روابط تجاری و سیاسی که بین دولت‌های اسلامی و دولت بیگانه بسته می‌شود، موجب تسلط کفار بر بلاد و اموال مسلمانان شود یا باعث اسارت سیاسی آنها گردد، برقراری این روابط حرام است و پیمان‌هایی که بسته می‌شود، باطل است و بر همه مسلمین واجب است که زمامداران را راهنمایی کنند و وادارشان کنند بر ترک سیاسی این پیمان‌ها، هرچند به وسیله مبارزه منفی باشد» (صحیفه نور، ج ۱، ۱۳۶۲: ۴۸۵).

در همین رابطه، آیت الله خامنه‌ای نیز ضمن تأکید بر استقلال و عزت دولت ایران، خاستگاه این هنjar هویتی را برخاسته از آموزه‌های اسلامی می‌داند و با اشاره به آیات قرآنی،

می‌گوید: «اسلام و تفکر اسلامی و روح برخاسته از ایمان قرآنی اجازه نمی‌دهد یک ملت اسلامی دچار وابستگی به بیگانگان شود و عزت و آبرویش پایمال شود» (۱۳۸۸/۱۱/۳۰).

قاعده نفی سبیل و ناوابستگی به نظام سلطه، به عنوان هنجار مهم هویتی جمهوری اسلامی ایران، در قانون اساسی نیز بازتاب زیادی دارد. در این زمینه، می‌توان به بند سوم اصل دوم این قانون اشاره کرد که بر اساس آن، جمهوری اسلامی ایران موظف شده است سیاست خارجی خود را بر اساس نفی هرگونه سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری پایه‌ریزی کند. در اصول ۱۵۲ تا ۱۵۴ از فصل دهم قانون اساسی نیز صراحتاً به جمهوری اسلامی ایران تأکید شده روابط خارجی خود را بر اساس جهت‌گیری عدم تعهد و نفی هرگونه سلطه‌پذیری و سلطه‌جویی استوار گرداند و از هرگونه قراردادی که موجب سلطه بیگانگان بر منابع طبیعی، اقتصادی، فرهنگی و دیگر شیوه گشور گردد، اجتناب نماید (مدنی، ۱۳۷۰، ۴۳۲). در اصل ۱۴۵ و ۱۴۶ نیز استقرار پایگاه نظامی در داخل خاک دولت ایران و همچنین، استخدام مأمورین و مستشاران خارجی در دستگاه‌های اداری، نظامی و انتظامی، کاملاً منع شده است.

بر اساس این هنجار هویتی که بازتاب آن را به خوبی می‌توان در شعار «نه شرقی، نه غربی»، به عنوان سیاست کلان جمهوری اسلامی ایران در حوزه روابط خارجی مشاهده کرد، این دولت با تعریف نقش مستقل و غیرمعهده برای خود، بلافاصله بعد از وقوع انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷، جهت‌گیری سیاست خارجی‌اش را بر پایه عدم تعهد به قطب‌های قدرت جهانی و پرهیز از ائتلاف‌های نظامی دو یا چندجانبه قرار داد و از واگذاری پایگاه‌های نظامی و همچنین، اعطای امتیازهای اقتصادی به قدرت‌های بیگانه امتناع نمود.

از سوی دیگر، با توجه به مواضع اعلامی مقامات جمهوری اسلامی، می‌توان گفت تأکید جمهوری اسلامی ایران بر استقلال و عدم تعهد به قدرت‌های بیگانه، به عنوان هنجار مهم هویتی، جنبه انفعالی نداشته و فعالانه، تجدیدنظر طلبانه و انقلابی است.

به بیان آیت‌الله خامنه‌ای: «رفتار نظام سلطه را به هیچ وجه قبول نمی‌کنیم و در هیچ موضوعی زیر بار سلطه نمی‌رویم، چراکه دولت جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک دولت مستقل همواره خود را مسؤول مبارزه با نظام سلطه و خروج از قاعده سلطه‌گر و سلطه‌پذیر می‌داند» (۱۳۸۶/۵/۳۰).

۳. عدالت خواهی و ظلم‌ستیزی

نامیدن دهه چهارم انقلاب اسلامی به نام دهه «پیشرفت و عدالت» از سوی عالی‌ترین مقام تصمیم‌گیرنده جمهوری اسلامی ایران، نشانگر اهمیت مفاهیمی چون عدالت، عدالت‌خواهی و همچنین ظلم‌ستیزی و مقابله با تبعیض، به عنوان یکی دیگر از هنجارهای مهم هویتی دولت ایران است که الهام‌گرفته از آموزه‌های اسلامی-شیعی است. در این زمینه، رهبران جمهوری اسلامی، با الگو قراردادن سیاست و حکومت علی (ع)، به عنوان اسوه و نماد عدالت شیعی، سعی کرده‌اند اهمیت این هنجار را در جهت‌گیری‌ها و مناسبات داخلی و بین‌المللی خود نشان دهند. آیت‌الله خامنه‌ای با بیان اینکه کسانی که با عدالت مخالفند، با دعوت پیامبر مخالفند و همچنین بیان این نکته که خداوند برای عدالت است که جهاد را واجب کرده است (بیانات رهبری، ۱۳۸۹/۴/۱۹)، عدالت را بالاترین درجه تقوا دانسته و خطاب به مسئولان کشور می‌گویند: «شعار عدالت و ظلم‌ستیزی یک شعار محوری است، یک مطلب اساسی و یک نیاز دولت اسلامی است.... بنابراین، هدف کلان ملت عزیز ما و مسؤولان باستی پیشرفت، عدالت و ظلم‌ستیزی باشد» (بیانات رهبری، ۱۳۸۹/۱/۱).

در جدول (۲) سعی کرده‌ایم اهمیت عدالت‌خواهی و ظلم‌ستیزی را به عنوان هنجار مهم هویتی نظام جمهوری اسلامی ایران، از طریق بررسی بیانات رهبری این نظام، مشخص کنیم. از مجموعه ۳۲ سخنرانی آیت‌الله خامنه‌ای در ششم‌ماهه نخست ۱۳۸۹ و جست‌وجوی مفهوم عدالت و عدالت‌خواهی و همچنین، ظلم‌ستیزی در این سخنان، به این نتیجه رسیدیم که در اکثر این بیانات، تأکید بر این مفاهیم به عنوان دستورالعمل و راهنمای سیاست‌گذاری جمهوری اسلامی ایران وجود داشته است.

جدول (۲): عدالت‌خواهی و ظلم‌ستیزی در بیانات رهبری جمهوری اسلامی

در ششم‌ماهه اول ۱۳۸۹

تعداد دفعات تکرار شده	تاریخ
دوازده مرتبه	۱۳۸۹/۱/۱
دو مرتبه	۱۳۸۹/۱/۱۶

دو مرتبه	۱۳۸۹/۱/۳۱
سه مرتبه	۱۳۸۹/۳/۱۴
سه مرتبه	۱۳۸۹/۴/۲
یازده مرتبه	۱۳۸۹/۴/۱۹
ده مرتبه	۱۳۸۹/۵/۲۷
چهار مرتبه	۱۳۸۹/۵/۳۱
ده مرتبه	۱۳۸۹/۶/۸
دو مرتبه	۱۳۸۹/۶/۲۵

Source:<http://www.leader.ir>

هنچار عدالتخواهی و ظلم‌ستیزی، در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز بازتاب گسترده‌ای دارد. بند نهم از اصل سوم قانون اساسی، دولت جمهوری اسلامی ایران را موظف کرده در راه تحقیق اصل عدالت اسلامی، تمامی تلاش خود را به کار بندد و در این راه، از هیچ کوششی فروگذار نکند. علاوه بر این، اصل نوزدهم که راجع به عدالت در امور اجتماعی است، اصل بیستم که راجع به عدالت در اجرای قانون اساسی است و اصل صد و پنجاه و ششم که راجع به عدالت در احکام قضایی است، از اصول دیگری هستند که می‌توان آنها را در ذیل هنچار عدالتخواهی و عدالت‌گستری در نظام جمهوری اسلامی ایران، جای داد.

همچنین، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، در راستای هنچار عدالتخواهی و ظلم‌ستیزی، دولت را موظف به حمایت از مستضعفین و نهضت‌های آزادی‌بخش جهان اسلام کرده است. در این مورد، می‌توان به اصل ۱۵۴ قانون اساسی اشاره کرد که در آن، جمهوری اسلامی ایران موظف شده در عین خودداری از هرگونه دخالت در امور داخلی دیگر ملت‌ها، از مبارزه حق طلبانه مستضعفین در برابر مستکبرین در هر نقطه از جهان حمایت کند (قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۰: ۲۱۱). امام خمینی (ره) نیز معتقد بودند ایران می‌بایست از ملت‌های مستضعف جهان و نهضت‌های آزادی‌بخشی که در سراسر جهان در راه خدا و حق و حقیقت و آزادی مبارزه می‌کنند، حمایت قاطع کند (صحیفه نور، ج ۱۱، ۱۳۶۳: ۲۵۹).

بر این اساس، جمهوری اسلامی ایران خود را به عنوان دولت عدالت‌خواه، ظلم‌ستیز، ضد استعماری، ضد استکباری و همچنین، حامی مستضعفان و مظلومان به جهانیان معرفی می‌کند، زیرا بر اساس این هنجار هویتی، هر دولت اسلامی از جمله جمهوری اسلامی ایران بایستی تمامی تلاش خود را برای ایجاد برابری و رفع هرگونه تبعیضی در هر دو صحنه داخلی و بین‌المللی انجام داده و به عنوان دولت عدالت‌خواه و ظلم‌ستیز در برابر بی‌عدالتی‌ها و نابرابری‌ها، هیچ‌گونه سازشی نشان نداده و حتی حاضر به قیام به قسط برای تمامی مسلمانان جهان باشد. به عبارت دیگر، بر اساس این هنجار هویتی است که جمهوری اسلامی ایران در راستای ایجاد نظام جهانی اسلامی، از سلسله‌مراتب موجود در نظام بین‌الملل مشروعیت‌زدایی کرده و آن را به چالش می‌کشد.

از سوی دیگر، هنجار عدالت‌خواهی و ظلم‌ستیزی باعث می‌شود دولت جمهوری اسلامی ایران «خود عدالت‌خواهش» را در برابر «دگر استعماری و استبدادی» قرار داده و بدین ترتیب، مرزهای هویتی میان خود و دنیای بیرون را ترسیم کند. در همین زمینه، آیت‌الله خامنه‌ای، بیان می‌کند که: «من بار دیگر اعلام می‌کنم که دولت جمهوری اسلامی ایران با دولت‌هایی که بخواهند با حالت و روحیه استکباری و استعماری با ملت ایران و ملت‌های دیگر مواجه شوند، با شدت مقابله می‌کند» (۱۳۸۹/۱/۱). این بیانات نشان می‌دهد هنجار عدالت‌خواهی و ظلم‌ستیزی نیز به مانند هنجار استقلال‌خواهی و نفی وابستگی به بیگانه، به هیچ وجه جنبه انفعالی نداشته و منجر به هویت انقلابی برای دولت ایران در صحنه نظام بین‌الملل می‌شود.

بر اساس این هنجار هویتی، دولت جمهوری اسلامی ایران برای خود نوعی رسالت رهایی‌بخش قائل می‌شود و بایستی سعی نماید نقاط مقاومت را در برابر هژمونی پیرامونی در نظام بسیج نموده و نوعی اتحاد و ائتلاف را در میان نیروهای ضد هژمونیک پیرامونی در نظام بین‌الملل ایجاد کند (دهقانی، ۱۳۸۷: ۳۱۰-۳۳۴). در همین زمینه، می‌توان به یکی از بندهای برنامه چهارم توسعه کشور اشاره کرد که در آن، دولت جمهوری اسلامی ایران خود را به عنوان کشور حامی مسلمانان و نهضت‌های رهایی‌بخش، به ویژه ملت فلسطین، معرفی و حمایت از این جنبش‌ها را به عنوان یکی از وظایف فراملی خود تعریف کرده است (مولانا، محمدی، ۱۳۸۷: ۱۱۰) که صرفاً ناشی از هنجارهای اسلامی از جمله عدالت‌خواهی است.

به بیان آیت‌الله خامنه‌ای: «مسئله فلسطین برای ما یک مسئله عقیدتی است، یک مسئله مرتبط با ایمان است، مسئله‌ای مربوط به وظایف اسلامی ماست» (بیانات رهبری، ۱۳۸۸/۱۲/۸). از سوی دیگر، بر اساس نوع تفسیری که از هنجار و آموزه عدالت‌خواهی و ظلم‌ستیزی می‌شود، حمایت جمهوری اسلامی ایران از جنبش‌های اسلامی- انقلابی، می‌تواند طیف وسیعی از اقدامات را از حمایت‌های لفظی و تبلیغاتی تا حمایت‌های مالی و تسليحاتی در بر بگیرد. به عنوان مثال، در شرایطی، بر اساس مصلحت نظام اسلامی ممکن است جمهوری اسلامی ایران با تفسیری آرام از این هنجار فقط به حمایت‌های لفظی بسته کند، در حالی که در شرایطی دیگر و بر اساس تفاسیر رادیکال‌تر، علاوه بر حمایت‌های لفظی و تبلیغاتی، این دولت به سیاست‌های اعمالی و اقدامات عملی نیز روی آورد.

۴. پایداری و مقاومت

پایداری و مقاومت، یکی دیگر از هنجارهای مهم هویتی نظام جمهوری اسلامی ایران است که کاملاً الهام‌گرفته از آموزه‌های مذهبی دین اسلام، به خصوص گرایش شیعه می‌باشد. بر اساس تأکید بر همین هنجار هویتی است که دولت جمهوری اسلامی ایران به شدت هرگونه مسامحه و سازشی را در برابر فشارها و تهدیدات نظام بین‌الملل، در قبال موضوعات مختلف رد کرده و به سیاست‌های خود در آن زمینه ادامه می‌دهد، چرا که بر اساس این هنجار هویتی، روحیه سازش‌ناپذیری و تحمل مشکلات ناشی از آن برای دولت اسلامی ایران به ارزش بدل شده و بخشی از هویت آن را شکل می‌دهد.

آیت‌الله خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی ایران با بیان اینکه اگر معارضی با سعادت انسان و با دعوت حق وجود داشته باشد، اسلام در برابر آن پنجه در می‌افکند و در مقابل آن ایستادگی می‌کند (بیانات رهبری، ۱۳۸۹/۴/۱۹)، اعلام می‌کند که: «ملت مسلمان ایران اگر می‌خواهد به اوج سعادت دنیا و آخرت برسد، بایستی ایستادگی و مقاومت در برابر سختی‌ها و کارشکنی‌ها را سرلوحه اقدامات خودش قرار دهد، چرا که این ایستادگی متکی بر ایمان به خدا و ایمان اسلامی است» (بیانات رهبری، ۱۳۸۹/۱/۷).

از مجموعه ۳۲ سخنرانی آیت‌الله خامنه‌ای در شش‌ماهه نخست ۱۳۸۹ و جست‌وجوی مفهوم ایستادگی و مقاومت در این سخنان، به این نتیجه رسیدیم که در اکثر این بیانات، تأکید بر این مقاهمی به عنوان دستورالعمل و راهنمای سیاست‌گذاری جمهوری اسلامی ایران در قبال تهدیدات و فشارهای بیرونی وجود داشته است.

جدول (۳): ایستادگی و مقاومت در بیانات رهبر جمهوری اسلامی
در شش‌ماهه اول ۱۳۸۹

تاریخ	تعداد دفعات تکرارشده
۱۳۸۹/۱/۱۱	ده بار و با استناد به آیات قرآنی
۱۳۸۹/۱/۱۷	پنج بار
۱۳۸۹/۳/۳	چهار بار
۱۳۸۹/۳/۱۴	سه بار و با استناد به آیات قرآنی
۱۳۸۹/۴/۵	چهار بار
۱۳۸۹/۴/۷	سه بار
۱۳۸۹/۴/۱۹	پنج بار و با استناد به آیات قرآنی
۱۳۸۹/۵/۲۷	هفت بار و با استناد به آیات قرآنی

Source:<http://www.leader.ir>

۵. حفظ مصلحت نظام اسلامی

یکی دیگر از هنجارهای مهم هویتی جمهوری اسلامی ایران که نقش بسیار مهمی در جهت‌گیری‌های خارجی آن دارد، حفظ مصلحت نظام اسلامی است، که به گفته مشیرزاده، این هنجار هویتی در زمینه روابط خارجی هر دولت اسلامی از جمله دولت جمهوری اسلامی ایران با نظام بین‌الملل و دیگر دولتها، می‌تواند دو نوع جهت‌گیری کاملاً متفاوت را ایجاد کند: یکی آنکه گاهی اوقات بر مبنای این اصل، مصلحت دولت اسلامی ایجاب می‌کند بر اساس ضرورت بقای دولت اسلامی، به تطابق و با پذیرش هنجارهای بین‌المللی، هرچند به

صورت موقت بپردازد و دیگری آنکه، گاهی اوقات این مصلحت می‌تواند به معنای حفظ ارزش‌ها و قواعد اسلامی و جلوگیری از نفوذ بیگانگان تلقی شود که در این صورت، برای حفظ این ارزش‌ها می‌توان هنجارهای بین‌المللی را نیز نادیده گرفت (مشیرزاده، ۱۳۸۵: ۲۳).

به بیان امام (ره):

«حضرات آقایان توجه داشته باشند که مصلحت نظام اسلامی از امور مهمی است که گاهی غفلت از آن موجب شکست اسلام عزیز می‌شود. امروز جهان اسلام، نظام جمهوری اسلامی ایران را تابلوی تمام‌نمای حل معضلات خویش می‌داند، مصلحت نظام از امور مهمی است که مقاومت در مقابل آن ممکن است اسلام پاپرده‌گان را در زمان‌های دور و نزدیک به زیر سوال ببرد و اسلام آمریکایی و مستکبرین را با پشتونه میلیاردها دلار توسط ایادی داخل و خارج آنها پیروز گرداند.» (صحیفه نور، ج ۲۰، ۱۳۶۸: ۱۷۶).

بنابراین، طبق این اصل، یکی از مهمترین وظایف دولت اسلامی، از جمله دولت ایران، آن است که در هر دوره، با توجه به در نظر گرفتن حفظ مصلحت نظام، از دو گرینه سیاست‌گذارانه تطابق و پذیرش هنجارهای بین‌المللی و یا نادیده‌گرفتن آنها، یکی را انتخاب کرده و رفتار و سیاست‌خارجی خود را جهت دهد.

ب. شاخص‌ها و ایستارهای فرهنگ سیاسی جمهوری اسلامی ایران

تعیین حدود و همچنین شاخص‌های موجود در فرهنگ سیاسی هر کشور، از جمله جمهوری اسلامی ایران و یا ارئه نمادی از آن، اگر کار غیرممکنی نباشد، بسیار سخت است. از سوی دیگر، شناخت ارزش‌ها و ویژگی‌های فرهنگ سیاسی هر کشوری، در تکوین هویت و استمرار آن، نقش مهمی دارد و از این‌رو، بسیار ضروری است. به عبارت دیگر، در سطح ملی، فرهنگ به طور عام و فرهنگ سیاسی به طور خاص، به عنوان نظام باورها و معانی بیناذهنی مشترک و کلیت واحد، به هویت هر کشوری در نظام بین‌الملل شکل می‌دهد. در همین زمینه می‌توان فرهنگ سیاسی را یکی از وجوده مهم فرهنگ عمومی دانست که شامل ابعاد سیاسی فرهنگ است. به عبارت دیگر، جنبه‌های خاصی از فرهنگ عمومی جامعه که به زندگی سیاسی

نظر دارد و اصولاً حاصل تجربه تاریخی ملت در برخورد با حوادث و پدیده‌های سیاسی آن است، فرهنگ سیاسی نام دارد (عباسیان، ۱۳۸۷: ۳۱).

بنابراین، فرهنگ سیاسی جوامع، طیف گسترده‌ای از نمادها، ادبیات، هنجرها و اسطوره‌ها را در درون خود حمل می‌کند و عناصر تشکیل‌دهنده آن پویایی‌های خاصی دارند که می‌توانند فضای سیاسی و اجتماعی را دگرگون کنند. از سوی دیگر، در هر دوران نیز جلوه خاصی از فرهنگ سیاسی ظهور می‌یابد، به گونه‌ای که می‌تواند قالب‌های دیگر را کاملاً تحت الشعاع خود قرار دهد (مصلی نژاد، ۱۳۸۷: ۴۵-۴۲).

در این بخش از مقاله با الهام از مهمترین آرا و نظرات موجود در خصوص ویژگی‌های فرهنگ سیاسی ایران، به ارائه فهرستی از این ویژگی‌ها و هنجرهای آنها پرداخته و در صورت لزوم، از رهیافت تمثیلی که نوعی رهیافت روان‌شناسانه به شمار می‌رود (عباسیان، ۱۳۸۷)، استفاده خواهیم کرد. در کنار این روش سعی خواهیم کرد از نتیجه بررسی‌های مؤسسه مربوط به افکارسننجی عمومی در ارتباط با ویژگی‌های فرهنگ سیاسی مردم ایران نیز استفاده کنیم. در همین زمینه، بررسی مؤسسه افکارعمومی جهانی^۱ در سال ۲۰۰۹، نشان می‌دهد ظلم‌ستیزی، مبارزه با تبعیض و حمایت از مستضعفان، مهمترین دغدغه ایرانی‌ها در مسائل جهانی است که به نحوی ریشه در فرهنگ سیاسی آن‌ها دارد (Kull, 2009: 24-25).

۱. استقلال‌خواهی ناشی از تجربه تاریخی

گراهام فولر، استقلال‌خواهی ایرانیان را از یک طرف محصول احساس ذاتی ناشی از فرهنگ غنی و امپراطوری باشکوه گذشته و از طرف دیگر، ناشی از وابستگی و حتی فقدان امنیت ملی ناشی از شکست‌های خفت‌آور و سلطه بیگانگان در طی قرون گذشته می‌داند (فولر، ۱۳۷۳: ۱). طبق این گفته، می‌توان بخش اعظم حساسیت ایرانیان نسبت به حفظ استقلال خود و همچنین، نسبت به مداخله قدرت‌های خارجی را که از سوی تحلیل‌گران غربی به بیگانه‌هراسی تعبیر شده است، ناشی از هجوم بیگانگان به خاک ایران و همچنین، توطئه دولت‌های خارجی در جهت حفظ نفوذ خود در آن دانست. در این زمینه، می‌توان به

1. World Public Opinion Institution

قراردادهایی چون ۱۹۰۷ و ۱۹۱۹ و همچنین، معاهداتی نظیر گلستان و ترکمنچای که در طول قرن نوزدهم و بیستم، به واسطه حضور قدرت‌های استعماری، به ویژه فرانسه، انگلیس و روسیه به ایران تحمیل شد، اشاره کرد که همگی تأثیر بسزایی در ایجاد ذهنیت آسیب‌پذیری از حضور بیگانگان و تقویت حس استقلال‌خواهی در ایرانیان داشته است.

به عبارت دیگر، قرارگرفتن ایران در موقعیت جغرافیایی و ژئوپلیتیک بی‌نظیر باعث شده این کشور همواره در طول تاریخ مورد توجه قدرت‌های بین‌المللی و در معرض طمع و تهدید، مداخله و تجاوز آنها قرار گیرد و همین ذهنیت وجود عنصر خارجی، باعث ایجاد نوعی بیگانه‌ستیزی و حس استقلال‌خواهی در ایرانیان و فرهنگ سیاسی آنها شده است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸: ۲۲۳). بنابراین، حساسیت ایرانیان نسبت به استقلال کشورشان، برخاسته از احساس ریشه‌دار تاریخی و جزئی از فرهنگ سیاسی آنهاست (نقیب‌زاده، ۱۳۸۱: ۲۴۷).

در ادامه به ارائه مهم‌ترین شاخص‌هایی می‌پردازیم که هریک از آنها به نوعی نشان‌دهنده این ویژگی فرهنگ سیاسی ایرانیان می‌باشد.

یکی از مهمترین شاخص‌هایی که در مورد وجود حس استقلال‌خواهی ایرانیان می‌توان به آن اشاره کرد، ستایش، تمجید و یا بزرگ‌نمایی سیاست‌مدارانی است که در طول تاریخ معاصر این کشور در جهت حفظ استقلال و اعمال سیاست عدم تعهد در روابط خارجی تلاش کرده‌اند. سیاست‌مدارانی که در باورهای سیاسی ایرانیان به عنوان اسطوره‌هایی ملی بازنمایی می‌شوند. میرزا تقی خان امیر کبیر یکی از این افراد است که ریس جمهور پیشین ایران در کتاب خود وی را قهرمان مبارزه با استعمار و نماینده راستین استقلال‌خواهی در ایران خوانده است (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۴۶: ۴۵). امیرکبیر کسی بود که برای اولین بار در دوران کوتاه صدراعظمی خود، اصل عدم تعهد را به طور جدی در سیاست خارجی ایران معمول ساخت و هدف این اصل را حفظ استقلال ایران در برابر انگلیس و روسیه که در آن زمان بیش از سایر کشورها باعث نگرانی بودند، اعلام کرد (Ramazani, 1966: 63).

سید حسن مدرس نیز از نخبگانی است که در تاریخ معاصر ایران مظہر و نماد استقلال‌خواهی و مبارزه با استعمار شناخته شده و از این‌رو، بسیار مورد احترام و اکرام ایرانیان می‌باشد. وی نیز که به مانند امیرکبیر بر ضرورت سیاست عدم تعهد در روابط خارجی ایران

تأکید داشت، معتقد بود این سیاست که البته او از آن به عنوان «سیاست موازن عدمی» یاد می‌کرد، چه از نظر تاریخی و چه به لحاظ جغرافیایی و اقتصادی، در جهت منافع و مصالح ایرانیان است و آنها می‌بایست آن را چه در شرایط صلح و چه در شرایط جنگ، در روابط خارجی خود اعمال کنند (ازغندی، ۱۳۸۹: ۲۰۸). در کنار امیرکبیر و مدرس، مصدق نیز با طرح شعار «ایرانی باید خانه خودش را خودش اداره کند»، از سیاستمدارانی است که در ذهن تاریخی مردم ایران به عنوان نماد استقلال‌خواهی و بانی ملی‌شدن صنعت نفت در سال ۱۳۲۹ بسیار مورد تمجید و تحسین قرار گرفته است. به گفته مصدق، ایرانی باید خود را به آن درجه از استقلال برساند که هیچ چیز جز مصلحت ایران و حفظ دین و تمدن محركش نباشد و چنانچه ایرانیان نتوانند در اداره امور کشور خود آزادی عمل داشته باشند و بیگانگان آنها را به هرسوی که می‌خواهند بکشند، مرگ بر چنان زندگی ترجیح داشته و مسلم است که ملت ایران هرگز زیر بار چنین ننگی نمی‌رود (ازغندی، ۱۳۸۸: ۳۳-۳۴).

دومین شاخص مهمی که می‌توان از آن به عنوان نشانه‌ای از حس استقلال‌خواهی ایرانیان نام برد، مخالفت با اکثر قراردادهایی است که در طول تاریخ از جانب قدرت‌های خارجی (انگلستان، روسیه)، به دولت ایران پیشنهاد می‌شد. در این زمینه، می‌توان به جنبش تنبکو و مخالفت ایرانیان با امتیازنامه مربوط به آن و همچنین، مخالفت با دیگر قراردادها و امتیازات واگذار به غرب، از جمله قرارداد ۱۹۱۹ که ایران را کاملاً به انگلستان وابسته می‌کرد، اشاره کرد. در کنار مخالفت با این قراردادها، ملی‌کردن صنعت نفت در سال ۱۳۲۹ نیز به رغم اعمال فشارهای انگلستان، نماد و نشانه‌ای از استقلال‌خواهی ایرانیان است.

وقوع انقلاب اسلامی در ایران، سومین شاخص استقلال‌خواهی ایرانیان است. این استقلال‌خواهی، هم در ایجاد انقلاب نقش بسیار مهمی داشته و هم یکی از اهداف اصلی آن معرفی شده است. در تأیید گفته اول می‌توان به تحلیل روح الله رمضانی در این زمینه اشاره کرد که به گفته او، وقوع انقلاب در ایران در سال ۱۳۵۷، به همان اندازه که میین مخالفت ملت ایران با سیاست‌های داخلی شاه بود، نشان از ناخرسنی از سیاست خارجی او هم داشت، چرا که محور حمله مخالفان شاه به سیاست خارجی او را انتقاد از اتحاد عملی او با ایالات متحده تشکیل می‌داد و از همین‌رو، به او لقب شاه آمریکایی داده بودند (رمضانی، ۱۳۸۶: ۴۶).

در تأیید گفته دوم نیز می‌توان به محور اصلی شعارهای انقلاب، که همگی بر قطع وابستگی از قدرت‌های غربی و استقلال همه‌جانبه ایران تأکید داشتند، اشاره کرد.

مهمنترین شعارهای استقلال طلبانه ایرانیان در انقلاب اسلامی

«استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی»
«نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی»
«نه شاه می خوایم نه بختیار، رهبر می خوایم با اختیار»
«استقلال، استقلال، این است ندای قرآن»

یکی دیگر از جلوه‌های استقلال‌خواهی در فرهنگ سیاسی جمهوری اسلامی ایران، بی‌اعتمادی به غرب و در رأس آنها ایالات متحده است.

به بیان فولر، در فرهنگ سیاسی ایران، ایالات متحده به مثابه عمدۀ ترین نیرویی که قدرت ایران را در منطقه به چالش می‌کشد، باقی خواهد ماند و طبق این برداشت، سیاست‌مداران ایرانی با استی تمامی سعی خود را در جهت مقابله با سیاست‌های این کشور در جهت فریب کشورشان انجام دهند (فولر، ۱۳۷۳: ۲۸۵).

با نگاهی به بیانات آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی ایران می‌توان به راحتی نشانه‌هایی از این بی‌اعتمادی به غرب (به خصوص دولت آمریکا) را مشاهده کرد. در جدول زیر به مهمنترین این سخنان خواهیم پرداخت.

جدول (۴): غیرقابل اعتماد بودن دولت آمریکا در بیانات

رهبر جمهوری اسلامی آیت‌الله خامنه‌ای

تاریخ	غیرقابل اعتماد بودن دولت آمریکا
۱۳۸۸/۸/۱۲	آمریکا مستکبر و دروغ‌گوی به تمام معناست، اگر بخواهیم برای جنایات این کشور علیه ایران فهرست درست کنیم، یک کتاب می‌شود.

۱۳۸۸/۱۲/۸	بدنامی آمریکاییان و غیرقابل اعتماد بودن آنها هیچ‌گاه بر طرف نخواهد شد.
۱۳۸۹/۱/۱	اگر آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها می‌توانستند نیرو وارد خیابان‌های تهران کنند، به یقین بدانید که می‌کردند.
۱۳۸۹/۱/۱	آیا وقتی رئیس جمهوری آمریکا دست دوستی به سمت ما دراز می‌کند، واقعاً این یک نیت دوستی است یا یک نیت خصم‌مانه در قالب الفاظ فربیکارانه؟
۱۳۸۹/۴/۱۹	دروغ می‌گویند آمریکایی‌ها و دیگران که می‌گویند ما جنگ می‌کیم برای اینکه امنیت بدھیم.
۱۳۸۹/۵/۲۷	آمریکا هیچ وقت در مذاکراتش با ایران صادق نبوده است.

Source:<http://www.leader.ir>

انگاره بی‌اعتماد به غرب، به خصوص آمریکا به عنوان یکی از ویژگی‌های فرهنگ سیاسی، در میان عame مردم ایران نیز به شدت وجود دارد. در جداول بعدی سعی خواهیم کرد با استفاده از نتایج به دست آمده از « مؤسسه افکارسنجی عمومی جهانی »، این امر را نشان دهیم.

جدول (۵): لطفاً بگویید کدام‌یک از کشورهای زیر عمدتاً نقش مثبتی در جهان دارند؟

(ایرانی‌ها در ۲۰۰۸/۱۲/۶)

آمریکا	چین	ایران	فرانسه	روسیه	انگلستان	
۹ درصد	۵۵ درصد	۸۳ درصد	۴۲ درصد	۴۴ درصد	۲۱ درصد	عمدتاً مثبت
۷۵ درصد	۱۱ درصد	۳ درصد	۳۶ درصد	۳۵ درصد	۶۰ درصد	عمدتاً منفی
۷ درصد	۱۲ درصد	۸ درصد	۹ درصد	۸ درصد	۷ درصد	بستگی دارد
۱ درصد	۳ درصد	۱ درصد	۲ درصد	۲ درصد	۱ درصد	هیچ کدام

Source:<http://www.publicopinion.org>

جدول (۶): نظر خود را در مورد ایالات متحده بیان کنید

۲۰۰۸/۱۲/۶	۲۰۰۸/۲/۸	ایرانیان
۵ درصد	۷ درصد	خیلی موافق
۱۷ درصد	۱۷ درصد	موافق
۳ درصد	۷ درصد	نمی دانم
۱۱ درصد	۱۸ درصد	مخالف
۶۵ درصد	۵۱ درصد	خیلی مخالف

Source:<http://www.publicopinion.org>

جدول (۷): تضییف و ایجاد تفرقه در جهان اسلام (ایرانی‌ها در ۲۰۰۸/۲/۸)

۶۹ درصد	کاملاً هدف قطعی آمریکاست
۱۵ درصد	احتمالاً هدف آمریکاست
۴ درصد	احتمالاً هدف آمریکا نیست
۳ درصد	مطلقاً هدف آمریکا نیست
۱۰ درصد	نمی دانم

Source:<http://www.publicopinion.org>

جدول (۸): چقدر به این امر اعتقاد دارید که رئیس جمهوری آمریکا، باراک اوباما در مورد امور

جهانی بهترین کار را انجام می دهد؟ (ایرانیان، ۲۰۰۹)

۲ درصد	خیلی زیاد
۱۴ درصد	تا حدودی
۱۴ درصد	خیلی اعتماد ندارم
۵۷ درصد	اصلًاً اعتماد ندارم

Source:<http://www.publicopinion.org>

البته، نتایج تحقیقات مختلف، نشان می‌دهد ایرانیان علاوه بر آنکه نگاهی منفی نسبت به کشورهای غربی دارند، نسبت به نظام بین‌الملل نیز دارای همین نگاه هستند و آن را کاملاً ظالمانه و ناعادلانه قلمداد می‌کنند و خواهان نوعی تجدیدنظر طلبی در سلسله‌مراتب نظام بین‌الملل اند. در این زمینه، می‌توان به تحقیقی که توسط دانشجویان دکتری دانشگاه علامه طباطبایی به انجام رسیده، اشاره کرد که بر اساس نتیجه آن، از ۲۵۰ نفر از پرسش شوندگان در سال ۱۳۸۶ که شامل گروهی از دانشجویان، بازاریان و همچنین، تعدادی از کارمندان وزارت امورخارجه می‌شدند، بیش از ۳۴ درصد آنها، نظام بین‌الملل را کاملاً ناعادلانه و ظالمانه دانسته‌اند که می‌بایست در جهت عادلانه‌شدن هرچه بیشتر سوق داده شود (سلیمی، ۱۳۸۸: ۱۰۳).

جدول (۹): تا چه حد با این جمله موافقید: نظام بین‌الملل امروزی ناعادلانه است؟

کاملاً مخالف	مخالف	تا اندازه‌ای	موافق	کاملاً موافق
۱۰ درصد	۱۴ درصد	۳۰ درصد	۱۲ درصد	۳۴ درصد

۲. آرمان‌گرایی

سومین ویژگی برجسته فرهنگ سیاسی ایرانیان، آرمان‌گرایی است که نویسنده‌گان و تحلیل‌گران مختلف، با توجه به برداشت و دیدگاه خود، این مفهوم را به جهان‌گرایی، مطلوب‌گرایی، خودمحوری، تعریف موسع از نقش و منافع ملی، بلندپروازی و در نهایت، افراط‌گرایی معنا کرده‌اند. البته، به نظر می‌رسد مفهوم آرمان‌گرایی نیز می‌تواند واجد همه این معناها و برداشت‌ها شود. به عنوان مثال، فولر در توضیح آرمان‌گرایی ایرانی بیان می‌کند که سابقه و قدمت ایران به عنوان قدرت بزرگ، باشکوه و توانمند، با تاریخ و تمدن کهن، این ذهنیت و اعتقاد را در رهبران و مردم ایران به وجود آورده است که این کشور از مرکزیت و جایگاه ممتاز و والایی در نظام بین‌الملل برخوردار است و این تصور و تلقی از خود بر اساس

سایه گذشته، منجر به نوعی خودبزرگبینی، عدم ارزیابی دقیق واقعیت‌ها و در نهایت، خودبازرگاری در شکل خوشبینانه در فرهنگ سیاسی ایران می‌شود (فولر، ۱۳۷۳: ۳۴-۳۵).

کاپوزینسکی، آرمان‌گرایی موجود در فرهنگ سیاسی ایرانیان را با نوعی تجدید نظر طلبی همراه می‌داند. به نظر وی، آرمان‌گرایی ایرانیان در قالب تحلیلی توماس هابز می‌گنجد، چراکه نخبگان ایرانی و گروه‌های اجتماعی، روحیه‌ای افراطی دارند که بر اساس آن، موجودیت خود را در دگرگونی و تغییر جست‌وجو می‌کنند. به نظر وی، ایران در تمامی مقاطع تاریخی قبله‌گاه ناراضیان بوده و ساختارشکنی در فرهنگ سیاسی این کشور نهادینه شده و منجر به حمایت دائمی از جنبش‌های انقلابی و گروه‌های ناراضی شده است (Kapuscinski, 1988: 205).

بنابراین، در حالی که فولر و کاپوزینسکی آرمان‌گرایی ایرانیان را نوعی افراط‌گرایی، بلندپروازی و خودمداری معنا می‌کنند که در قالب گرایش برای پیشی‌گرفتن بر امکانات عملی تجلی یافته است، تحلیل گران ایرانی برداشت دیگری از آن ارائه می‌دهند. برای مثال، مصلی‌نژاد، آرمان‌گرایی در فرهنگ سیاسی ایرانی را نوعی نگرش جهان‌گرایانه و روح کمال‌گرایی می‌داند که باعث جست‌وجو برای یافتن شکل آرمانی پدیده‌های مورد نظر است و ریشه در قالب‌های فلسفی، مثل افلاطونی و آرمان‌گرایی ایرانی دارد (مصلی‌نژاد، ۱۳۸۷: ۲۶۴). به نظر وی، هیچ دورانی از تاریخ را نمی‌توان یافت که جامعه ایرانی فاقد آرمان‌های سیاسی بوده باشد. وی این امر را ناشی از روح انتقادی ایرانیان نسبت محیط پیرامون می‌داند. این روح انتقادی سبب می‌شود گروه‌های اجتماعی همواره تلاش کنند محیط سیاسی داخلی و بین‌المللی را با نشانه‌هایی از شاخص‌های آرمانی خود مورد سنجش قرار دهند. این در حالی است که آرمان‌گرایی ایرانیان با جلوه‌هایی از ایران‌شهری پیوند یافته و در نتیجه، می‌تواند نشانه‌هایی از روح مطلوب‌گرای ایرانی را منعکس سازد (مصلی‌نژاد، ۱۳۸۷: ۳۱۶).

تفسیر دیگری که می‌توان از آرمان‌گرایی ایرانی داشت، نوعی احساس مسئولیت و مراقبت نسبت به دیگر ملت‌ها در خارج از مرزهای جغرافیایی است که گاهی از آن به عنوان تعریف گستردگی از منافع و همچنین، گسترش نقش ملی نیز یاد می‌شود. در این زمینه، می‌توان به یافته‌های پیمایش دفتر طرح‌های ملی که توسط وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی از ۲۸ استان ایران در سال ۱۳۸۷ انجام شده است، اشاره کرد (ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان، ۱۳۸۲: ۲۰۱).

جدول (۱۰): به چند موضوع اشاره می‌کنم بگویید با کدام یک از آنها موافق و یا مخالفید؟
 (ایرانی‌ها، ۱۳۸۷)

نگرش	مستضعفان دنیا	آزادی قدس	برقراری حکومت اسلامی در جهان	مبازه با آمریکا
مخالف	۱۲/۱ درصد	۷/۲ درصد	۹/۳ درصد	۲۲/۵ درصد
مردد	۷/۹ درصد	۸/۹ درصد	۱۰ درصد	۱۳/۵ درصد
موافق	۸۰ درصد	۸۳/۹ درصد	۸۰/۷ درصد	۶۴ درصد
تعداد پاسخ معترض	۴۵۰۳	۴۳۹۹	۴۳۷۵	۴۳۲۱

تأکید بر اقتدار ملت ایران، از دیگر نمودهای آرمان‌گرایی در فرهنگ سیاسی ایرانیان است که نمونه آن را می‌توان در برحی از سخنان رهبری جمهوری اسلامی دید. در جدول (۱۱)، به بخشی از مهمترین عباراتی که بر توانایی و اقتدار ملت ایران تأکید دارد، می‌پردازیم.

جدول (۱۱): اقتدار ملت ایران در بیانات رهبر جمهوری اسلامی ایران

تاریخ	تأکید بر اقتدار ملت ایران
۱۳۸۸/۱۱/۱۹	ملت ایران شایسته رسیدن به قله‌هاست.
۱۳۸۸/۱۲/۸	ما از آمریکا قوی‌تریم، در حالی که امکانات سیاسی و مالی این کشور بیشتر است، ولی او از ما ضعیفتر است.
۱۳۸۹/۱/۱	امروز دولت ایران آن چنان ابهت و اهمیتی در چشم کشورها برخوردار است که حتی دشمنان ما هم به آن اعتراف می‌کنند.
۱۳۸۹/۴/۵	اقتدار حقیقی، حق ملت ایران است و هیچ کس نمی‌تواند ملت ایران را از راهی که در پیش گرفته است، منصرف کند.

Source:<http://www.leader.ir>

سنده چشم‌انداز ۱۴۰۴ دولت جمهوری اسلامی ایران، یکی دیگر از مهمترین شاخص‌های آرمان‌گرایی ایرانیان است. در این سنده، جمهوری اسلامی ایران به عنوان کشوری که دارای جایگاه نخست اقتصادی، علمی و فناوری در سطح منطقه آسیای جنوب غربی، شامل آسیای میانه، منطقه قفقاز و خاورمیانه است، بازنمایی شده و یکی از مهمترین و آرمانی‌ترین اهدافی که برای خود ترسیم کرده است، آن است که در طول بیست سال، خود را با توجه به منابع و ظرفیت‌های علمی، به قدرت درجه اول در منطقه خاورمیانه تبدیل کند. همچنین، جمهوری اسلامی ایران در این سنده خود را به عنوان کشور مؤثر در جهان اسلام و همچنین، کشوری که دارای جایگاه نخست در میان کشورهای اسلامی منطقه و همسایه است، معرفی کرده که می‌بایست الهام‌بخش، فعال و مؤثر در جهان اسلام بوده و با تحکیم الگوی مردم‌سالاری دینی و توسعه کارآمد، تأثیرگذار بر هم‌گرایی اسلامی و منطقه‌ای باشد (جعفری ارجمند، ۱۳۸۸).

آیت‌الله خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی در مورد توانایی دولت ایران در رسیدن به اهداف این سنده، می‌گویند: «نباید به کم قانع شد و از آرمان‌ها دور ماند. آنچه همواره باید مدنظر باشد، چشم‌انداز بیست ساله است، این چشم‌انداز کاملاً عملی است. ما ملت ایران می‌توانیم در ظرف بیست سال کشورمان را به نقطه اوج و قله‌ای که این چشم‌انداز ترسیم کرده برسانیم و این شدنی است» (بيانات رهبری، ۱۳۸۴/۵/۷). در واقع، میان ویژگی‌های فرهنگ سیاسی جمهوری اسلامی ایران، نوعی رابطه قوام‌بخش وجود دارد که باعث تقویت یکدیگر می‌شود. به عنوان مثال، استقلال‌خواهی ناشی از تجربه تاریخی ایرانیان، از یک سو به انگاره عدم اعتماد به غرب آنها دامن می‌زند و از سوی دیگر، آرمان‌گرایی را تقویت می‌کند. به طور متقابل، آرمان‌گرایی ایرانیان و عدم اعتمادشان به غرب نیز، استقلال‌خواهی‌شان را تقویت می‌کند.

این در حالی است که میان ویژگی‌های فرهنگ سیاسی نظام جمهوری اسلامی ایران به عنوان یکی از مهمترین منابع بیناذهنی قوام‌دهنده به هویت این کشور و همچنین، هنجرهای نشأت‌گرفته از فرهنگ اسلامی-شیعی نیز این رابطه قوام‌بخش و همتکمیلی وجود دارد. به عنوان مثال، هنجرهایی چون تلاش برای وحدت اسلامی، عدالت‌خواهی، ظلم‌ستیزی، ایستادگی و مقاومت، آرمان‌گرایی موجود در فرهنگ سیاسی ایرانیان را تقویت کرده و به طور متقابل نیز آرمان‌گرایی موجود در این فرهنگ سیاسی، به تقویت این هنجرها کمک می‌کند.

نتیجه‌گیری

از منظر سازه‌انگاری، برای شناسایی و تبیین رفتار دولت‌ها در نظام بین‌الملل، بایستی قبل از هر چیز به هویتی که این کشورها برای خود تعریف کرده‌اند، توجه داشت. در این مقاله، برای شناخت هویت شکل‌گرفته در نظام جمهوری اسلامی ایران، سعی کردیم به بررسی منابع بیناذهنی و ساختارهای انگاره‌ای قوام‌دهنده به این هویت در سطح داخلی پردازیم. این منابع، با تعریف هویتی خاص برای دولت جمهوری اسلامی ایران، علاوه بر آنکه شکل‌دهنده عقلانیت این دولت و واقعیت تعریف شده برای آن هستند، به ترجیحات و منافعش نیز در تعامل با دنیای خارج شکل می‌دهند.

شناخت همین منابع بیناذهنی است که می‌تواند نشان دهد چگونه دفاع از هویت می‌تواند دغدغه اصلی سیاست خارجی هر دولت، از جمله جمهوری اسلامی ایران در نظام بین‌الملل شود و چگونه رویه‌هایی خاص برای این دولت در صحنه داخلی و بین‌المللی امکان‌پذیر و م مشروع می‌گردد، در حالی که همین رویه‌ها برای دیگر دولت‌ها، ناممکن و غیر قابل تصور هستند. به این ترتیب، منابع بیناذهنی با تکوین هویتی خاص برای جمهوری اسلامی ایران و مشخص کردن کیستی آن، مرزهای هویتی آن با دنیای بیرون را ترسیم کرده و به منافع و اولویت‌هاییش در حوزه‌های مختلف سیاست خارجی، از جمله هسته‌ای، شکل می‌دهند.

در این مقاله، منابع معنایی قوام‌دهنده به هویت جمهوری اسلامی ایران را به دو بخش کلی قواعد و هنجارهای نشأت‌گرفته از فرهنگ اسلامی و همچنین، ایستارهای موجود در فرهنگ سیاسی، تقسیم و بیان کردیم که این ساختارهای معنایی، علاوه بر آنکه دارای رابطه قوام‌بخش و تأثیرگذار بر یکدیگرند، با ایجاد نقش‌های خاص هویتی و همچنین، تجویزات سیاست‌گذارانه خاص، هویت جمهوری اسلامی ایران و برداشت آن از خود و دنیای بیرون را شکل می‌دهند. با مرور این ساختارهای معنایی و تجویزات سیاست‌گذارانه موجود در آنها، شاید بتوان به این نتیجه رسید که هویت شکل‌گرفته در جمهوری اسلامی ایران نوعی هویت «انقلابی- اسلامی» است که نقش‌های متفاوتی برای جمهوری اسلامی ایران تعریف و موجب می‌شود این دولت بر اساس هنجارهای هویتی خود، خواهان نوعی تجدیدنظر طلبی و جایگزینی وضع سلسله‌مراتبی موجود در نظام بین‌الملل با نظم جهانی اسلامی و عادلانه باشد.

منابع

- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۸)؛ روابط خارجی ایران در سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۰، تهران: قومس.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۹)؛ چهارچوب‌ها و جهت‌گیری‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: قومس.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۱)؛ سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: قومس.
- اشپولر، برتوولد (۱۳۷۳)؛ تاریخ ایران در نخستین قرن اسلام، مترجم: جواد فلاطوری، تهران: علمی و فرهنگی.
- امین، حسن (۱۳۸۸)؛ «آگاهی تاریخی و هویت ملی»، ماهنامه تخصصی - پژوهشی پادنگ، ش. ۵۹.
- «بیانات رهبری در سال ۱۳۸۹» (۱۳۸۹/۴/۱۲) در www.leader.ir.
- «بیانات رهبری در سال ۱۳۸۸» (۱۳۸۹/۷/۱) در www.leader.ir.
- «بیانات رهبری در سال ۱۳۸۶» (۱۳۸۹/۷/۱) در www.leader.ir.
- جعفری ارجمند، محمد جواد (۱۳۸۸)؛ «سند چشم‌انداز ۱۴۰۴ و سیاست جمهوری اسلامی ایران در دستیابی به قدرت برتر منطقه‌ای»، *فصلنامه سیاست*، ش. ۱، صص ۹۱-۷۷.
- خمینی، روح (...)؛ *صحیفه نور*، تهران: مؤسسه نشر آثار امام خمینی.
- خمینی، روح (...)؛ *لایت فقیه*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- خمینی، روح (...)؛ *تحریر الوسیله*، قم: انتشارات اسلامی.
- دهقانی فیروزآبادی، جلال (۱۳۸۶)؛ «هویت و منافع در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، در *منافع ملی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- دهقانی فیروزآبادی، جلال (۱۳۸۸)؛ «منافع ملی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، *فصلنامه سیاست خارجی*، ش. ۳، صص ۲۲۱-۲۴۵.
- رمضانی، روح (...)؛ *چهارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، مترجم: علیرضا طیب، تهران: نشرنی.
- سلیمی، حسین (۱۳۸۸)؛ «رویکرد سازه‌انگارانه به زمینه‌های اجتماعی روابط ایران و آمریکا»، *پژوهشنامه علوم سیاسی*، ش. ۲، صص ۹۳-۲۰.
- کیانی، داوود (۱۳۸۶)؛ *منافع ملی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- لاریجانی، محمدجواد (۱۳۶۹)؛ *مفهوم استراتژی ملی*، تهران: مرکز ترجمه و نشر کتاب.

مدنی، جلال (۱۳۷۰)؛ حقوق اساسی و نهادهای سیاسی جمهوری اسلامی ایران، تهران: همراه.

مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۵)؛ «تحلیل سیاست خارجی ایران از منظر سازه‌انگاری» در نگاهی به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

مصلی‌نژاد، عباس (۱۳۸۷)؛ فرهنگ سیاسی ایران، تهران: فرهنگ صبا.

نخعی، هادی (۱۳۷۶)؛ توافق و تراحم منافع ملی و مصالح اسلامی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

وبر، ماکس (۱۳۷۰)؛ اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری، مترجم: عبدالمعبد انصاری، تهران: سمت.

هاشمی رفسنجانی، اکبر (۱۳۴۶)؛ امیرکبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار، قم: فراهانی.

- Haynes, J. (2008); “Religion and Foreign policy Making in the USA, India and Iran”, **Third World Quarterly**, Vol. 29, No. 1, pp.143-165.
- Katzenstein, P (1998); **Cultural Norms and National Security: Police and Military in Japan**, New York: Cornell University Press.
- Kull, S (2009); “Most People Think Theirs Nations Foreign Policy” in www.WorldPublicopinion.org, (4/11/2009).
- Mirbaghri, F (2004); “Shiism and Iran’s Foreign policy”, **The Muslim World**, Vol 94, No 3, 555-570.
- Ramazani, R. K (1986); **Revolutionary Iran: Challenge and Responses in Middle East**, Baltimore: The John Hopkins University Press.
- Ramazani, R.k. (1990) “Iran’s Export of Revolution” in **The Iranian Revolution: its Global Impact**, Maimi: Florida University.

نیست ژئوپلیتیکی امنیت زیست محیطی و توسعه پایدار؛ مطالعه موردی دریاچه ارومیه

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۱۱/۲۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۲/۲

مراد کاویانی راد*

چکیده

ژئوپلیتیک انتقادی در قالب نقد رویکردهای سنتی و طرح مفاهیم زیستی، در نقش نقاد الگوی توسعهٔ مخربِ محیط زیست سر بر آورده است. در این میان، سودانگاری برخاسته از اندیشهٔ مدرنیته و رویکرد ساخت‌افزارانه، به همراه کوشش برای توسعهٔ و تأمین نیازهای جمعیت، زیست‌بوم‌های مختلف را دچار تخریب کرده و نتایج آن در قالب تشدید مخاطرات محیطی نمود یافته است. از این‌رو، ارزیابی پایداری محیط زیست در فرایند توسعه با چالش مواجه شده است. داده‌های مقاله حاضر، ناظر بر این واقعیتند که در ایران نیز اندیشهٔ توسعه‌گرا عمدتاً ماهیتی کم‌توجه به ارزیابی پایداری زیست‌محیطی داشته است. برآوردها نشان می‌دهند وسعت دریاچه ارومیه متأثر از عوامل طبیعی و انسانی، کاسته شده است. چنانچه روندهای موجود ادامه یابند، دریاچه خواهد خشکید که پیامدهای فاجعه‌باری به دنبال خواهد داشت. از این‌رو، برنامه‌ریزی در این بخش باید متوجه عوامل انسانی این فاجعهٔ زیست‌محیطی در قالب تغییر الگوی کشت و تغییر الگوی زیست، به دلیل تغییر اقلیم باشد.

کلیدواژه‌ها: ژئوپلیتیک انتقادی، امنیت زیست‌محیطی، بحران زیست‌محیطی، سدها، دریاچه ارومیه

* استادیار جغرافیای سیاسی دانشگاه تربیت معلم

مقدمه

جُستار امنیت، مرجع و درونمایه خود را از گفتمان‌های گوناگون می‌جوید. از این رو، تا کنون، سرشت و کارکرد متنوعی برای آن متصور بوده است. فروپاشی شوروی، سرآغاز برآمدن محیط زیست در مقام یکی از درونمایه‌های امنیت بود که در آن، انسان مرجع امنیت شد. در این گفتمان، محیط زیست و بنیادهای زیستی و منابع انرژی (آب، هوا، خاک و غیره)، جایگاه و نمود خاصی یافته‌اند. طی چند دهه گذشته، افزایش جمعیت، گسترش دامنه مداخلات بشر در طبیعت برای تأمین نیازهای فراینده از منابع کمیاب طبیعی، گسترش رویکرد سودانگاری در قالب طرح‌های توسعه‌ای، بی‌پرواپی نسبت به جُستار پایداری محیط زیست در ساخت سازه‌ها و زیرساخت‌ها و مانند آن، پیامدهای ناگواری همانند گرمایش کروی، ویرانی لایه ازن، پدیده ال‌نینو، طوفان‌های سهمگین، بالآمدن سطح آب دریاهای، گسترش گازهای گلخانه‌ای، خشکسالی، سیل، فرونشست زمین، کاهش آب شیرین، بیابان‌زایی، کاهش خاک مرغوب، آلودگی هوا، باران‌های اسیدی، جنگل‌زدایی و نابودی تنوع زیستی، نشانه‌هایی از جهانی شدن پیامدهای فروساپی محیط زیست در سطوح فرومی، فراملی و جهانی بوده‌اند. تداوم وضعیت موجود، آینده زیست و تمدن فراروی بشر را مبهم و نامطمئن کرده است. نگرانی از این وضعیت به همراه شرایط نامطلوب کنونی، در طرح رویکردهایی همانند امنیت زیست‌محیطی، ژئوپلیتیک انتقادی، ژئوپلیتیک زیست‌محیطی، توسعه پایدار و برگزاری همایش‌ها و نشست‌های ملی و بین‌المللی، بسیار اثر گذاشت. متناسب با این تحولات، گفتمان‌های حاکم بر دانشواره ژئوپلیتیک از ماهیت سنتی خود فاصله گرفتند و مباحث نوینی همانند ژئوپلیتیک انتقادی، پاد(ضد)ژئوپلیتیک، ژئوپلیتیک محیط زیستی و ژئوپلیتیک انسان‌گرا، طرح شدند. با توجه به اینکه مفهوم «جهان» از مقیاس‌های مطالعاتی دانش یادشده است و مسائلی که ذکر آنها در حوزه محیط زیست رفت، مرزهای محلی و ملی را در نور دیده‌اند، محیط زیست سویه‌ای ژئوپلیتیک یافته است، به گونه‌ای که از این منظر نیز می‌توان به تحلیل بحران‌های زیست‌محیطی پرداخت.

طی چند دهه گذشته، بر اثر نوسانات اقلیمی در مقیاس کروی و ذهنیت توسعه‌گرا، کمیت‌گرا، شهرگرا، ضعف مبانی مدیریت یکپارچه منابع و بی‌توجهی به جستار پایداری محیط،

محیط زیست کشور به شدت دچار فرسایی شده است. نتیجه این بی پرواپی، طی چند دهه گذشته، در قالب خشکسالی های پیاپی، فرونشست زمین، آلودگی هوای شهرها، خشکیدن تالاب ها و زیست بوم های پایین دست سدها، کوچ روستاییان به شهرها، اسکان غیر رسمی و افزایش بزهکاری ها و مانند آنها، نمود یافته است. به رغم افزایش نگرانی ها از پیامدهای اجتماعی، سیاسی و امنیتی ناشی از این رویکردها و هشدار فرهیختگان، در همچنان و با شتاب بر پاشنه پیشین می چرخد. در این میان، حوضه دریاچه ارومیه، دست کم طی یک دهه گذشته، با خشکسالی ها و کمبارشی های پیاپی رویارو بوده است. همچنین، این حوضه، پهنه ساخت ا نوع سازه های آبی در قالب سد، بند و پل قرار گرفته است. سدهای مذکور، بدون توجه به خشکسالی های متعدد و حقابه دریاچه، ساخته شده اند و از این رو، گسترش کشاورزی در نواحی فرادست رودها را به دنبال داشته است. نتیجه آنکه، بر اثر عوامل طبیعی و انسانی، این رونق و شکوفایی در فرادست، به خشکیدن تدریجی دریاچه انجامیده است که نتایج آن در چند سال آینده، در قالب آشفتگی بنیادهای زیستی منطقه، سکونتگاه های شهری و روستایی، شوری زمین های زراعی و پدیدارشدن یکی از کانون های ریزگرددساز در شمال غرب کشور، نمود خواهد یافت.

در چند سال گذشته، درباره زمینه ها و پیامدهای تخریب محیط زیست کشور، خشکیدن دریاچه ارومیه و نتایج آن، نوشته های بسیار با رویکردهای مختلف در قالب طرح، کتاب و مقاله، انتشار یافته است. از آن میان، می توان «جایگاه محیط زیست در قوانین برنامه ای پس از انقلاب در ایران»، نوشته فرهاد دبیری و مجید عباس پور در *فصلنامه علوم و تکنولوژی محیط زیست* (۱۳۸۵)، «تدوین الگوی مدیریتی توسعه پایدار آموزش محیط زیست برای نسل جوان آینده»، اثر ناصر محرم نژاد و عمران حیدری در *فصلنامه علوم و تکنولوژی محیط زیست* (۱۳۸۵)، «مقدمه ای بر ژئوپلیتیک زیست محیطی»، نوشته یوسف زین العابدین و حمید رضا پاک نژاد در *فصلنامه علوم و تکنولوژی محیط زیست* (۱۳۸۶)، مقاله «تخریب محیط زیست، مانع در برابر توسعه پایدار»، نوشته علی احمدی و علی حاجی نژاد در *مجموعه مقالات چهارمین کنگره جغرافی دانان جهان اسلام* (۱۳۸۹)، «اثر تغییر اقلیم بر دریاچه ارومیه»، نوشته علیرضا دائمی، *فصلنامه کناروج* (۱۳۸۸)، «برنامه مدیریت جامع دریاچه ارومیه» (۱۳۸۹)،

استانداری آذربایجان شرقی، اشاره کرد. با این حال، تا کنون، نوشته‌هایی با رویکرد ژئوپلیتیک انتقادی که به تبیین تخریب محیط زیست و توسعه پایدار در کشور پرداخته باشد، اندک بوده‌اند. بر این اساس، متن حاضر با رهیافت ژئوپلیتیک انتقادی (ژئوپلیتیک زیستمحیطی)، بر این فرض استوار است که تغییر اقلیم جهانی و رویکرد توسعه‌ای کم‌توجه به پایداری و ارزیابی محیط زیست، به ویژه در بخش مدیریت منابع آب، زمینه پیدایش و گسترش بحران زیستمحیطی دریاچه ارومیه را فراهم کرده است.

الف. ژئوپلیتیک انتقادی

رویکرد انتقادی، کوششی متقدانه برای کشف ساختارهای جامعه معاصر است که ضمن نقد زیربنایی رویکردهای رایج در شناخت جامعه، به تبیین کاسته‌های روش‌شناسی آنها می‌پردازد و شیوه‌های اثبات‌گرایی (پوزیتیویستی) را در مطالعه جامعه نقد می‌کند و بر این انگاره استوار است که صرف تجربه و روش‌های تجربی کافی نیست و باید مطالعه جامعه را همسان با مطالعه طبیعت انگاشت. از این رو، اثبات‌گرایی، عینی‌گرایی، تجربه‌گرایی و روش علمی واحدی را برای دستیابی به واقعیات علمی نمی‌پذیرد و بر راهبردهای تفسیری تأکید دارد. از نظر هستی‌شناسی نیز برداشت‌های خردگرایانه از سرشت و کُنش انسان را به چالش می‌کشد، زیرا سرشت بشر را ثابت نمی‌داند و بر هویت متنوع کنش‌گران تأکید می‌کند. نظریه‌پردازان مکتب انتقادی از آن دست گروههایی به شمار می‌روند که نسبت به پدیده‌ها و رخدادها، رویکرد میان‌رشته‌ای دارند و می‌کوشند هنجارهای اجتماعی و انگاره‌های اخلاقی - فلسفی را در نقد واقع‌گرایی سنتی و ساختاری وارد کنند. هدف آنها ایجاد دگرگونی‌های فرهنگی و روشنگرانه برای کاهش نابرابری‌های جهانی، برقراری عدالت بین‌المللی، احترام به تفاوت‌ها و گرایش به ارزش‌های فرهنگی جدیدی است که بر فرآیند تعامل موجود در صحنه‌های اجتماعی و تمدنی حاکم شود و تعامل و عمل را در چارچوب ارزش‌های موجود رهبری کند (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۲۲۱). گفتمان‌های ژئوپلیتیک نیز جدای از این تحولات نگرشی و انتقادی نبوده‌اند. با این حال، ماهیت ثابت و همگونی ندارند و چندکانونی بوده و به ویژه، در پیوند با تحلیل گفتمانی قرار می‌گیرند. طی این دوره، حوزه‌هایی همانند مطالعات

حکومت داری، سیاست زیستی جهانی، جنسیت، اقتصاد سیاسی، توسعه و پسااستعمارگرایی، الهامبخش ژئوپلیتیک انتقادی بوده‌اند. ژئوپلیتیک انتقادی در پیوند با چهار مبحث ژئوپلیتیک عمومی، ژئوپلیتیک رسمی، ژئوپلیتیک ساختاری و ژئوپلیتیک عملگرا قرار داشته است که از پیشگامان آن می‌توان به جان آگنیو^۱، سیمون دالبی و ژراید ااتویل^۲ اشاره کرد (http://en.wikipedia.org /Critical geopolitics). هرچند ژئوپلیتیک به مطالعه روابط متقابل جغرافیا، قدرت، سیاست و کنش‌های ناشی از ترکیب آنها با یکدیگر می‌پردازد (حافظنیا، ۱۳۸۵: ۳۶)، اما امروزه، گفتمان آن تابعی از چالش‌های برخاسته از «جهانی شدن‌های اقتصادی»، «انقلاب اطلاع‌رسانی» و «خطرات امنیتی جامعه جهانی» است (مجتبهدزاده، ۱۳۸۱: ۱۲۸).

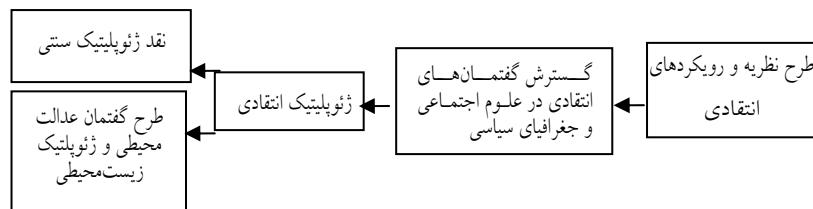
بررسی کیفیت انتظام فضایی اشکال خاص قدرت، از شاخصه‌های ژئوپلیتیک است. به طبع، تشریح و توجیه فرضیات و مناسبات نابرابر قدرت و پیامدهای فضایی آن در حوزه ژئوپلیتیک انتقادی قرار می‌گیرد (http://www.O'Leary. edu). از این منظر، با ژئوپلیتیک سنتی که به نوعی توجیه‌کننده وضع موجود به شمار می‌رفت، متفاوت است، بدین مفهوم که در نقش نقاد مناسبات موجود قدرت سر برآورده است.

ژئوپلیتیک انتقادی، به علت نقد استدلال‌های ژئوپلیتیک سنتی که به نوعی به برخی از خونبارترین هماوردی‌های نظامی سده‌های ۲۰ و ۲۱ مشروعیت می‌داد، به شکلی منسجم درآمد. هدف ژئوپلیتیک انتقادی، ابهام‌زدایی از ژئوپلیتیک سنتی و واسرشتن^۳ آن از چنین توجیهاتی است (38: 2009 Linke, 1989). در این میان، ویرانی دیوار برلین (2009: 38) و پایان جنگ سرد، زمینه تغییر مرجع و بن‌مایه تهدیدات در ژئوپلیتیک را فراهم کرد. در این بخش، تهدید و امنیت در قالب جستارهایی همانند منابع طبیعی و کمبود آن، کنترل آنها توسط واحدهای غیردوست و کاهش دسترسی به منابع با توجه به تقاضاهای فراینده ناشی از رشد جمعیت، نمود یافت. بر این اساس، نسبت امنیت زیست‌محیطی و کشمکش بر سر منابع، مباحث بسیاری در ادبیات سیاسی و دانشگاهی با عنوان ژئوپلیتیک زیست‌محیطی با رویکرد پسانوگرایی^۴ پروراند (Krivilev, 491: 2009).

1. John Agnew
2. Gearóid Ó Tuathail
3. Denaturalizing
4. Postmodernism

ژئولیتیک و ژئوپلیتیک انتقادی ساختاریندی شده است. این رویکرد، با تمرکز بر کیفیت مناسبات انسانی با بیوفیزیک جهانی، آن را تصویرسازی و سیاسی می‌کند و مباحث پیرامون تعارض بر سر منابع و نقش محیط زیست در امنیت و تعارض، در چارچوب گفتمانی آن قرار می‌گیرد ([Shannon: esp.ku.edu](http://esp.ku.edu)). ژئولیتیک انتقادی، به دنبال مسئله‌یابی مفهوم امنیت زیستمحیطی و ارتباط آن با اقدامات اجتماعی و سیاسی در سطوح سیاست‌های محلی، ملی و بین‌المللی است. در این میان، مسائل زیستمحیطی، تهدیدات زیستمحیطی، کیفیت فروساخی محیطی و توسعه‌پایدار را به عنوان منابع سیاسی، برداشت‌های متعارض در حوزه امنیت عمومی در درون و میان کشورها، خردمنواحی، گروه‌های اجتماعی و مانند آن، از طریق نقد مباحث قراردادی، سinxشناسی‌های حاکم، منافع و اولویت‌های بازیگران را تحلیل می‌کند (Chaturvedi, 1998: 716). سیمون دالبی بر این باور است که برداشت‌های اشتباه از محیط زیست، تلاش برای ایجاد امنیت را خدشه‌پذیر کرده است (Dalby, 2002: 211).

نمودار (۱): تأثیر رویکردهای انتقادی بر طرح جستارهای ژئولیتیک انتقادی

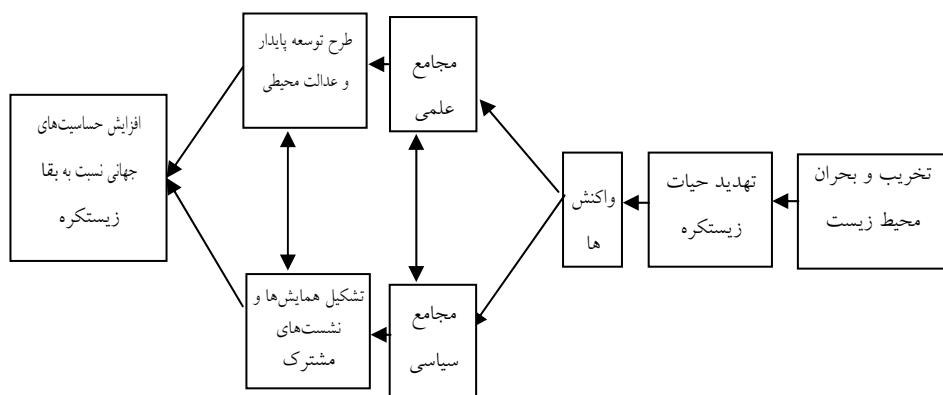


ب. امنیت زیستمحیطی

امنیت، احساس برخاسته از وجود ساختارها و فرایندهایی است که در پرتو آن، فرد یا واحد، خود را در برابر هرگونه گزند (عینی یا ذهنی)، پایدار و ماندگار تلقی کند. بر این اساس، متناسب با مرجع و درون‌مایه امنیت، پسوندها و ترکیب‌های مختلفی برآن استوار می‌شود که هر کدام متناسب با پارادایم حاکم، تعریف و تفسیر خاص خود را طلب می‌کند (کاویانی راد، ۱۳۸۹: ۳۶). تحولات پساجنگ سرد، تأثیر بسزایی در تغییر محیط امنیتی داشت، به گونه‌ای که

طی این مدت، طیف جدیدی از تهدیدات، بازیگران و کنش‌گران غیر نظامی سر بر آورده‌اند. این بار، ماهیت تهدیدات یادشده در قالب مخاطرات محیطی (انسانی و طبیعی) نمود یافته است. از جمله شاخص‌های مخاطرات می‌توان به مهاجرت‌های بی‌رویه، مواد مخدر، شیوع بیماری‌های فراگیر، گازهای گلخانه‌ای، سلاح‌های کشتار انبوه، تبهکاری و بزهکاری‌های سازمان یافته، تروریسم، ستیز بر سر منابع کمیاب، تغییرات اقلیمی و گسترش آلودگی (هواء، زمین، آب) اشاره کرد. این تهدیدات، به علت سرشت و کارکرد کُندی که در قیاس با تهدیدات نظامی دارند، نیاز به تعریف گشوده‌تری از امنیت طلب می‌کنند. در این میان، مسائل زیست‌محیطی، به ویژه پیامدهای بین‌المللی فروسايی محیط زیست در مباحث مرتبط با بازنگری امنیت جایگاه خاصی یافته‌اند.

نمودار (۲): تأثیر تهدیدات زیست‌محیطی بر تشدید حساسیت‌های جهانی



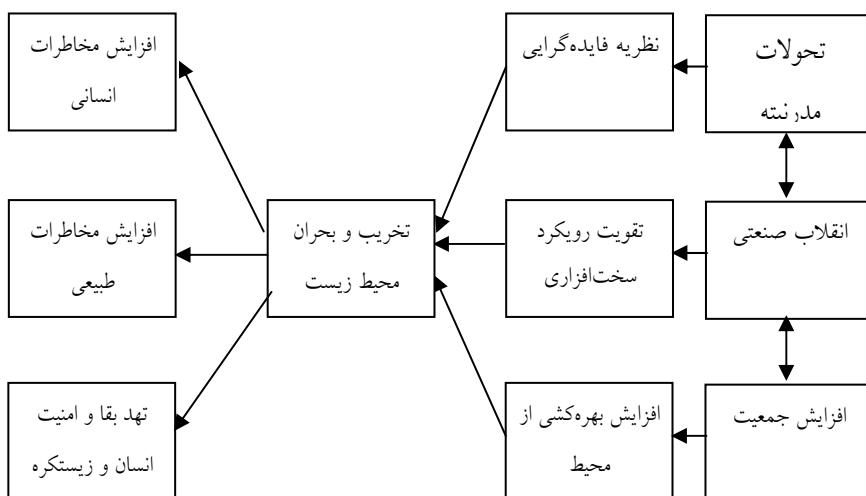
امنیت زیست‌محیطی، حمایت از منافع حیاتی فرد، جامعه و محیط در برابر تهدیدات پویش‌های انسانی و طبیعی در محیط زیست است (<http://www.millennium-project.org>). امنیت زیست‌محیطی، حفاظت از محیط زیست، منافع حیاتی شهروندان، جامعه و دولت، در برابر تأثیرات (منفی) داخلی و خارجی و فرآیندهای نامطلوب روند توسعه است که سلامت

انسان، تنوع زیستی و عملکرد پایدار زیستبوم‌ها و بقای بشر را تهدید می‌کند (Environmental Security of Russia, 1996: 55). دالبی برای تبیین امنیت زیستمحیطی از منظر انتقادی، نشان داد که تلاش برای تبیین نامنی معاصر، بر اثر مفاهیم تعریف‌ناشده محیط زیست و امنیت، با چالش رویاروست. تحلیل‌های برخاسته از تاریخ محیط زیست و دیدگاه‌های بومی و ژئولیتیک در حوزه امنیت زیستمحیطی، نشان می‌دهند ریشه بسیاری از نابسامانی‌ها و آشفتگی‌های معاصر، مصرف سوخت‌های کربنی و گسترش مدرنیته است. بر این اساس، امنیت زیستمحیطی مستلزم بازنگری مفهوم امنیت و تصوری است که ما از هویت و تهدید داریم. دالبی بر این باور است که درک امنیت انتقادی، مستلزم تعامل گسترده با نظریه‌های سیاسی و مفروضاتی از موضوعات مدرن (تهدید و هویت) است و گفتمان امنیت زیستمحیطی عمیقاً درگیر سؤالات سیاسی از کیستی ما، جهان ما و تلاشی است که برای تأمین آن انجام می‌دهیم (Dalby, 2002:239). تهدیدات زیستمحیطی در شکل مخاطرات محیطی (انسانی و طبیعی)، این توان را دارند که به هماوردی و درگیری بر سر دسترسی منابع کمیاب بیانجامند یا زمینه تهدید زیستکره را فراهم کنند و آینده زیست و حیات را در مفهوم فraigیر خود به چالش کشند. به رغم طیف گسترده مباحث در این باره، امروزه نوعی توافق همگانی وجود دارد که عوامل زیستمحیطی، به طور مستقیم و غیرمستقیم، در منازعات سیاسی و تعارضات خشونت‌آمیز نقش دارند (<http://www.analysisintelligence.com>).

داده‌ها و یافته‌های موجود نشان می‌دهند بحران محیط زیست، برآیند تحولات مدرنیته، انقلاب صنعتی و تقویت و گسترش اندیشه‌های سوداگرایانه بوده، به گونه‌ای که طی این مدت، شیوه بهره‌برداری انسان از محیط مناسب با نگرش توسعه‌گرا، نیازهای فزاینده و ابزارهای پیشرفته از منابع محدود تغییر کرده که نتیجه آنها، آلودگی و آشفتگی تعادل محیط زیست بوده است. برآیند این کنش‌ها، دگرگونی‌های گسترده در اوضاع طبیعی زیستکره است که شاخص‌ترین آنها گرمایش کروی است. امروزه، جنگل‌ها و مراعع که در تعديل آب و هوا و نمناکی خاک نقشی بسزا دارند، پیش از آنکه بتوانند احیا شوند، نابود می‌شوند. لایه ازن که کره زمین را از گزند اثرات زیان‌بار اشعه فرابنفش خورشید نگاه می‌دارد، به طور فزاینده‌ای نازکتر

می شود و زمینه احتمال بروز انواع بیمارهای نوپدید و بازپدید را تقویت کرده و قدرت تولید مواد غذایی را در سطح جهان، به علت فرسایش خاک و بهره کشی فزاینده از زمین و آب، فروکاسته است و پیامدهای آن در قالب خشکسالی، سیل، پدیدارشدن کانون های تولید ریزگرد، کمبود مواد غذایی، نابودی کشتزارها، تهی سازی منابع، کوچ روستاییان، گسترش بی کاری، اسکان غیر رسمی، گسترش فقر و بزهکاری و مانند آن، بیش از گذشته نمایان شده است. پنهانه های آبی، طی این مدت تبدیل به زباله دانی های صنعتی و کانون گردایش پساب ها شده اند و صد ها و شاید هزاران گونه گیاهی و جانوری که در زنجیره حیات زیست کرده نقش می آفریدند، به نابودی کشانده شده اند. پیدایش این واکنش ها و رخدادها، گویای آن است که طبیعت محدود، فشار برخاسته از مناسبات بهره کشانه را برنمی تابد.

نمودار (۳): روندهای مؤثر در تخریب محیط زیست و تهدید زیست کره



بحران اکولوژیک آنگاه رخ می دهد که محیط گونه ها یا جمعیت تغییر کند، به شکلی که ماندگاری بقا را تهدید کند (http://en.wikipedia.org/wiki/Ecological_crisis). نخستین

نشانه تهدید امنیتی را می‌توان در محدودیت استفاده از منابع دانست. زمانی که مصرف گرایی افزایش می‌یابد، یا نظام سرمایه‌داری برای نیل به سود بیشتر در پی افزایش توان تولید و مصرف جامعه باشد، تهدیدات زیستمحیطی سر بر می‌آورند (مصلحی‌ژاد، ۱۳۸۸: ۱۴۱). بی‌گمان، تخریب محیط زیست مانع پایداری توسعه است، در صورتی که روند کنونی بهره‌برداری و تخریب محیط زیست با تکیه بر اندیشه و کنش سودانگاری بهرگشانه ادامه یابد، نه تنها بازدارنده تحقق توسعه پایدار است، بلکه آینده حیات زمین را در معرض خطر و نابودی قرار می‌دهد. ویرانی بناهای زیستی، فرسایی محیطی، تهی‌سازی منابع، کشمکش و هماوردی کنش‌گران و بازیگران در قالب گروه‌ها و دولتها برای در اختیار گرفتن منابع کمیاب، تلاش برای حفظ تعادل اکولوژیک و توسعه پایدار، ارتباط نزدیکی با مسائل امنیتی و سیاسی یافته و زمینه شکل‌گیری گرایش زیستمحیطی در ژئوپلیتیک شده است (حافظنیا، ۱۳۸۵: ۹۱).

جدول (۱): نسبت عوامل ناامنی انسانی، تضادهای خشونت‌آمیز

(Barnett & Adger, 2005: 14)

عوامل بروز تعارض	فرایندهایی که تغییر اقلیم آنها را تشیدمی‌کند
آسیب‌پذیری معیشت	تغییر اقلیم ممکن است موجب فشار گسترده بر کشاورزی، مناطق ساحلی، بروز بیماری‌های حاد و دشواری دسترسی به آب شود که پیامدهای معیشتی آن موجب افزایش آسیب‌پذیری مردم شود. در بخش‌هایی که جمعیت وابستگی بالایی به منابع طبیعی دارد و نیز از منظر محیطی و اجتماعی، موقعیت حاشیه‌ای دارند، فشارها، حساسیت‌ها و واکنش‌ها شدیدتر خواهد بود. برخی از پیامدهای تغییر اقلیم در پا (همانند کاهش تولید زمین‌های کشاورزی) و برخی گذرا (سیلاب‌ها) هستند.
قر (نسبی، مزمن، گذرا)	بر اثر تمایزات فضایی ناشی از فشارهای اقلیمی و حساسیت‌های مکانی، مقوله فقر (به ویژه محرومیت نسبی)، نمودهای مقنایتی دارد. تغییر اقلیم ممکن است از طریق تأثیر زمینه‌های دسترسی به سرمایه طبیعی، مستقیماً به تشید فقر مطلق، نسبی و گذرا بیانجامد. همچنین، با متأثر کردن بخش منابع و دولت، به طور غیر مستقیم، سبب تشید فقر شود. فشارهای ناشی از تغییر اقلیم بر دامنه آسیب‌پذیری ناشی از فرایندهای سیاسی و اقتصادی می‌افزاید.
دولت ضعیف	فشارهای ناشی از تغییر اقلیم احتمالاً سبب افزایش هزینه دسترسی به زیرساخت‌های عمومی همانند منابع آب، خدماتی همچون آموزش و پرورش و کاهش درآمدهای دولت می‌شود. از این‌رو، تغییر اقلیم ممکن است سبب کاهش توانایی دولت در ایجاد فرصت‌ها و ظرفیت‌ها برای افزاد شود.
مهاجرت	مهاجرت واکنش کسانی است که معیشت‌شان بر اثر تغییرات اقلیم نابود شده و ناگفیر از تضمیم به مهاجرت هستند. در عین حال، ممکن است زمینه‌ساز تشید جنبش‌های (اعتراضی) مردم در جوامع میزان شود.

ج. توسعه پایدار

بشر در دهه‌های پایانی سده بیستم با این واقعیت روبرو شد که بسیاری از نگرانی‌های زیست محیطی همچون رشد جمعیت، بهره‌کشی از منابع، نابودی زیستگاه‌های حیات وحش، نابودی گونه‌های گیاهی و جانوری و انواع آلودگی‌ها و برهمکنشی آنها با یکدیگر، به گونه‌ای بی‌سابقه، زمین را به عنوان زیستگاه بشر با خطر رویارو کرده است. وضعیتی که در روند آن، پایداری توسعه و ماندگاری زیست انسان‌ها را تهدید می‌کند. بیم از چنین سرنوشتی، زمینه طرح توسعه پایدار را در دهه‌های پایانی سده بیست فراهم کرد. به کارگیری دانشواره توسعه پایدار^۱، پس از همایش نشست زمین در شهر ریودوژانیرو برزیل به سال ۱۹۹۲ در مخالف علمی فرآگیر شد. توسعه پایدار، توسعه‌ای است که نیازهای نسل کنونی را بدون خدشه‌دارکردن توانایی نسل آینده برآورده کند. در این تعریف، حق نسل‌ها در برخورداری همسان از سرمایه طبیعی به رسمیت شناخته شده و استفاده از سرمایه طبیعی در حد بهره‌گیری از آن مجاز شمرده شده‌است (http://www.unisdr.org/Women_Disaster_Reduction). در واقع، ایجاد نوعی تعادل میان اجزاء مختلف توسعه، یعنی جامعه، اقتصاد و محیط زیست است. بر این اساس، حفاظت صرف از محیط زیست مدنظر نیست، بلکه مقصود مفهوم جدیدی از رشد اقتصادی است که عدالت و امکانات زندگی را برای همه مردم (نه تعداد اندکی از آنها) فراهم کند (ازکیا و غفاری، ۱۳۸۲: ۵۹). توسعه پایدار، بهره‌برداری پایدار از اندوخته‌های طبیعی کره زمین با توجه به توانش‌های زیست محیطی آن است، به گونه‌ای که سامان طبیعی محیط زیست از هم نگسلد و آلودگی و تهی‌سازی منابع محیطی را به کمینه ممکن برساند. توسعه پایدار بر سه بخش جدایی‌ناپذیر اقتصاد و محیط زیست، عدالت و برابری میان افراد یک نسل و عدالت و برابری میان نسل‌ها استوار است (اکبری، www.jkghazvin.maj.ir). با این حال، نمی‌توان انتظار داشت همراه با توسعه صنعتی که اساس پیشرفت و شکوفایی اقتصادی است، محیط زیست دست نخورده بماند، زیرا رشد فزاینده جمعیت، نیازها و ملزماتی دارد که از رهگذار این گونه پویش‌ها تأمین می‌شود. مدیریت محیط زیست نیز به دنبال چنین امر محالی نمی‌تواند

1. sustainable development

باشد، اما کاهش آلودگی‌ها و پیامدهای تخریبی آن در اندازه معقول در روند توسعه پایدار مطرح است.

به نظر می‌رسد این مهم در کنار بهره‌گیری از فناوری‌های سازگار که حافظ تندرستی، رشد و ماندگاری حال و آینده موجودات زنده و بستر حیات باشد، قابل دسترسی است. اگر صنعتی‌شدن جامعه با بی‌پرواپی نسبت به ارزیابی زیستمحیطی همراه شود، نه تنها توسعه اقتصادی حاصل نخواهد شد، بلکه گرفتاری‌های بسیاری نیز به بار خواهد آورد که گاه منافع حاصل از یک فعالیت صنعتی، در درازمدت صرف جبران آسیب واردۀ خواهد شد. تغییرات آب و هوایی، نوسانات اقلیمی و پیش‌بینی‌ناپذیری بسیاری از پیامدهای آن، از نمونه مسائلی است که طی چند سال اخیر برنامه‌های پایداری توسعه را درگیر خود کرده، به گونه‌ای که به سان گذشته نمی‌توان درباره پایداری توسعه با اطمینان سخن گفت.

د. سازه‌های آبی مخرب توسعه

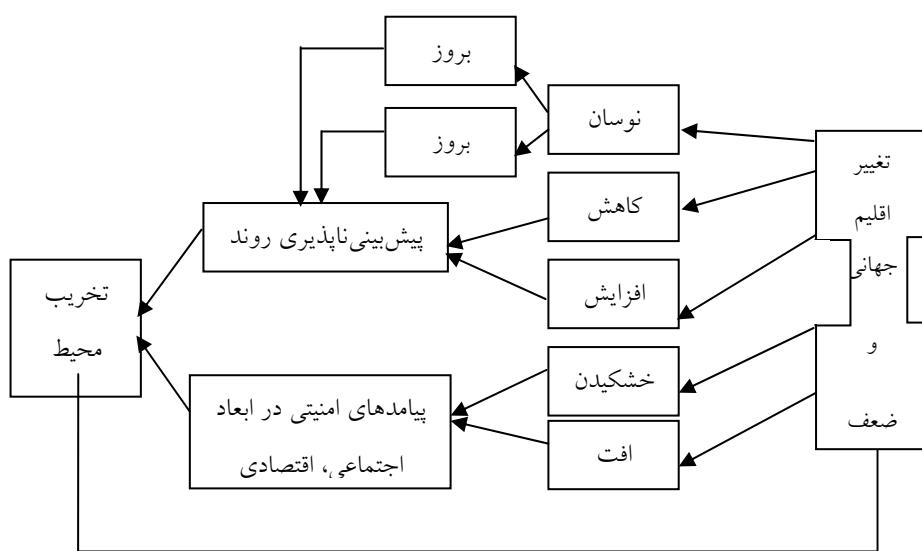
آب به عنوان منبعی کمیاب، حیاتی و یکی از عوامل پیدایش و ماندگاری محیط زیست، پیوسته، در هر زمان و مکان مورد نیاز انسان است. این منبع راهبردی در آمایش سرزمین، توسعه اقتصادی و اجتماعی کشورها و نواحی و توسعه دیگر بخش‌ها، کارکردی بنیادی دارد. همچنین، یکی از مؤلفه‌های مهم در حفظ، تعادل و پایداری بوم‌شناسی و محیط زیست به شمار می‌رود. بر این اساس، پاسداشت و نگاهداشت منابع آب و بهره‌برداری بهینه، اقتصادی و عادلانه از آن، مسئله‌ای جهانی است. به همین علت، آب یکی از اساسی‌ترین چالش‌های فرآگیر سده ۲۱ است. تأکید جامعه جهانی این است که دولت‌ها و ملت‌ها به مقوله آب به سان کلید توسعه بنگرنند. اگرچه منابع آب تجدیدپذیر، هستند، اما حجم آنها ثابت است. در مقابل، تقاضا برای آن روبه فرونی است، به گونه‌ای که طی صد سال اخیر، تقاضای جهانی برای آب بیش از شش برابر شده، در حالی که جمعیت، سه برابر شده است. بدین‌سان، سرانه آبی برای مردم جهان رو به کاهش است. از طرفی، آلاینده‌ها اعم از پساب‌های صنعتی، زهاب‌های کشاورزی و فاضلاب‌های شهری و روستایی، منابع آبی را آلوده و از استانداردهای مصرف خارج می‌کنند. از این رو، استفاده بهینه از منابع آب از اهمیت بسیاری برخوردار است (کارآموز و

احمدی، ۱۳۸۵: ۷۸). بی‌گمان، حرکت به سوی پایداری توسعه نیازمند دگرگونی‌های بنیادی در نگرش‌ها و کُنش‌هاست. پیشرفت در این باره با جستارهای آموزشی، آگاهی عمومی و ملاحظات جمعیتی، بهداشتی، اقتصادی، امنیتی، توسعه اجتماعی و انسانی، درآمیخته است. آب شیرین به عنوان بنیاد هر گونه توسعه و زیست در جستار توسعه پایدار، نقش کانونی دارد. پراکنش زمانی و مکانی منابع آب شیرین در قالب آب‌های زیرزمینی، بارشی و سطحی، در سراسر کره زمین همسان نیست. با این حال، آب شیرین تنها $2/5$ درصد منابع آبکره را تشکیل می‌دهد که تقریباً $1/8$ درصد آن در یخچال‌های کوهستانی و قطبی انباشته است (ولادی، ۱۳۸۶: ۲۴). از درصد آب باقی‌مانده نیز، بخش زیادی در اعمق زمین قرار دارد که بهره‌برداری از آن دشوار و از دسترس انسان به دور است. واقعیتی انکارناپذیر است که حجم آب شیرین در جهان ثابت است. این در حالی است که طی یک سده گذشته، بر اثر افزایش جمعیت و بالارفتن سطح رفاه، رشد اقتصادی و پیشرفت‌های صنعتی و توسعه کشاورزی، مصرف آب افزایش یافته که برآیند این رویدادها، کاهش سرانه آب بوده است.

تا همین چند دهه پیش، گمان می‌رفت تنگنای دسترسی به آب با بهره‌گیری از فناورهای نوین قابل رفع است و می‌توان به ذخایر آبی بیشتری دست یافت. ساخت انواع سازه‌های جدید (سد، بند شبکه‌های آبرسانی و مانند آن)، کارخانه‌های آب‌شیرین‌کن، باروری ابرها و غیره، هرچند گام‌های مؤثری بوده‌اند، اما امروزه ثابت شده است که بحران آب بسیار کلان‌تر از آن است که پیش از این تصور می‌شد. تغییرات اقلیمی و افزایش دوره‌های خشک‌سالی، نفوذناپذیری بسیاری از زمین‌ها در اثر پویش‌های انسانی (عدم تقویت آبخوان‌ها)، توسعه شهرنشینی، به ویژه در کشورهای در حال توسعه و تقاضای فزاینده برای آب در بخش‌های مختلف (کشاورزی، آشامیدنی و صنعت)، کاهش کمی و کیفی منابع آب از یک سو و سیاسی‌شدن استفاده از منابع آب و ضعف مدیریت منابع آب، آلودن منابع آبی موجود، در آینده بحران آب را تشدید می‌کند. در بسیاری کشورها، کمبود یا به عبارت رسانتر، بحران آب (شیرین)، اصلی‌ترین عامل محدودکننده توسعه فعالیت‌های اقتصادی آینده است. این نگرانی‌ها رویکرد مجریان و تصمیم‌سازان را به مقوله توسعه و آب تغییر داد و توجه به منابع آب داخلی، به ویژه رودها، از جایگاه خاصی برخوردار شد. در این میان، ساخت سدهای بزرگ بر روی

رودها با توجه به نیاز فزاینده به آب اولویت یافت و توجیه پذیر شد و سرمایه‌های ملی کلانی برای طراحی و ساخت مجموعه سدها هزینه شدند. بی‌گمان، رودها مناسب با حجم آب و شتابی که به نمایش می‌گذارند، ویژگی‌های زیستی متفاوتی دارند، به گونه‌ای که هر گونه پویش صنعتی و اقتصادی در مسیر آنها، تأثیرات ژرف متفاوتی بر حیات زیست‌بوم‌ها و معیشت ساکنان آن خواهد داشت. نادرستی شیوه تحلیل سدها، بیش‌برآورد سود، کم‌برآورد هزینه‌ها، بی‌پرواپی نسبت به دوره ساخت واقعی سدها (که غالباً طولانی‌تر از برنامه اولیه به بهره‌برداری می‌رسد) و کم‌توجهی به هزینه فرصت، از جمله اشتباہات رایج در توجیه سلسازی بوده‌اند. در نتیجه، محیط زیست فدای توسعه بی‌رویه شده و پیامدهای آن در اشکال خشکیدن رودها، دریاچه‌ها، تالاب‌ها، آوارگی هزاران انسان، ویرانی کشاورزی بومی و زیست‌بوم‌های پایین‌دست رودها، آثار تاریخی و مانند آن، نمود یافته است.

نمودار (۴): ساختار ژئوپلیتیکی نسبت بحران زیست‌محیطی و پایداری توسعه



ه. کلیات آب شناسی ایران

آب شناسی (هیدرولوژی)، دانش مطالعه پیدایش، پراکنش و ویژگی‌های شیمیایی، فیزیکی و زیستی آب در آبکره است. بر این اساس، همبستگی بالایی میان آب شناسی، آب و هواشناسی و زمین‌چهرشناسی (ژئومورفولوژی)، برقرار است. ریخت‌شناسی کلی ایران در نیمه غربی، برجسته، پُر عارضه و در نیمه شرقی و مرکزی، کم عارضه، کم ارتفاع و نسبتاً یکنواخت است. این تفاوت ریخت‌شناسی، به همراه موقعیت عمومی جغرافیایی، یعنی قرارگیری در کمریند خشک کره زمین و واقع شدن منابع عمدۀ رطوبتی در غرب آن، نقش مهمی در پدیدآوردن سیمای طبیعی کشور به شکل کنونی داشته است. در این میان، بارندگی در گستره این فلات، زمانی رخ می‌دهد که دو عامل اساسی آن، یعنی رطوبت و صعود وجود داشته باشد، به گونه‌ای که الگوی پراکندگی بارش در سطح کشور، تابع نحوه و میزان فراهم شدگی این دو عامل است. چون منابع رطوبتی داخل کشور اندک است و شرایط صعود همیشه و در همه جای کشور، به طور یکسان فراهم نیست، عمدۀ شرایط رطوبت و صعود باید بیرون از کشور و متأثر از سامانه‌های منطقه‌ای و کروی گردش عمومی جوّ تأمین شود تا در نقاط مختلف کشور بارش رخ دهد. همچنین، عوامل بیرونی، ذاتی کشور ایران نیستند و از این رو، حضور آنها همیشه و همه جای ایران یکسان نیست. سرزمین ایران بر اثر عرض جغرافیایی و همسایگی با پُرفشار جنب حراره‌ای، رژیم بارشی پُرنوسان و کم‌بارشی دارد.

همچنان‌که اشاره شد، میزان بارش‌ها متناسب با مکان متفاوت است و این تفاوت با خاستگاه توده‌های هوایی و جهت‌گیری کوه‌های ایران بستگی کامل دارد. ارتفاع کوه‌های ایران به اندازه‌ای بلند است که از تأثیر بادهای مرطوب دریای مازندران، دریای مدیترانه و خلیج فارس در مناطق داخلی ایران جلوگیری می‌کند. به همین سبب، دامنه‌های خارجی این کوه‌ها، آب و هوای مرطوبی دارد و دامنه‌های داخلی آن خشک است. بر این اساس، الگوی پراکنش زمانی- مکانی بارش در ایران، تابع دو دسته عوامل درونی و بیرونی است. بدین مفهوم که به سبب گستردگی عرض جغرافیایی، وجود کوهستان‌های بسیار که آن را فرا گرفته‌اند، صدها هزار کیلومتر مربع زمین‌های بیابانی، همسایگی با دو دریای بزرگ در شمال و جنوب (عوامل درونی) و قرارداشتن در مجاورت نسبی اروپا، دریای مدیترانه، صحرای بزرگ آفریقا، اقیانوس

هند و ارتفاعات داخلی آسیا و سرزمین پهناور سرد سیبری (عوامل بیرونی)، آنچنان تنوعی در اقلیم دارد که در کمتر کشوری دیده می‌شود، اما به طور کلی، ایران از نظر بارندگی در سطح نیمه‌خشک و خشک قرار دارد. به گونه‌ای که ۷۰ درصد گستره آن در منطقه خشک و نیمه‌خشک و ۳۰ درصد پهنه آن، خارج از این منطقه است. افزون بر این موضوع، در دهه‌های اخیر، پدیده تغییر اقلیم، یکی از عوامل تأثیرگذار بر منابع آب کشور بوده است. به نظر می‌رسد تغییر در آب و هوای کره زمین، برآیند آلودگی‌های فزاینده در قالب گازهای گلخانه‌ای بوده و روند آلودگی‌های موجود، گویای آن است که در آینده نیز تداوم خواهد داشت. از این‌رو، تغییرات اقلیمی نیز در آینده تشدید خواهد شد. این در حالی است که وضعیت اقلیمی ایران با توجه به قرارگرفتن آن بر کمریند صحرایی جهان، بر ابعاد مشکلات افزوده است. تنگناهای زیست‌محیطی همانند گرمایش کروی، بروز خشکسالی‌های پیاپی، گسترش کویرها و بیابان‌زایی، افت شدید آب‌های زیرزمینی، افزایش سیلاب‌ها، ایجاد وضعیت ناپایدار اکولوژیکی و آسیب‌پذیری منابع طبیعی تجدیدشونده، امنیت زیست‌محیطی کشور را به مخاطره افکنده است، به گونه‌ای که خشکیدن تالاب‌ها، رودها، و پس‌روی دریاچه‌های داخلی، زمینه گسیختگی چرخه زیستی کشور را سبب شده است. رشد و افزایش بی‌رویه سیلاب‌ها، که ناشی از مداخلات بی‌رویه انسان در اکوسیستم، به ویژه تغییر در پوشش‌های گیاهی طبیعی کشور، از عوامل عمدۀ آن بوده است. آنچه سال‌ها در ایران رخ داده، تناوب خشکسالی و چند سال پربارشی بوده است. مدیریت کشور هنوز خود را با این اوضاع سازگار نکرده که خود از بزرگ‌ترین تنگناهای است. الگوی مصرف به تجدید نظر اساسی نیاز دارد. بازدهی آبیاری کشور با ۳۰ درصد، بسیار پایین است. در حدود ۷۰ درصد ریزش‌های جوی به صورت تبیخ از میان می‌رود (وزارت نیرو، ۱۳۸۷: ۲۴).

پژوهش‌های انجام‌شده در مورد بارش، گویای دوره‌های مرطوب و خشک است که در چند دهه اخیر با آن رویارو بوده‌ایم: چند سال خشکسالی و چند سال پربارش. مشکلات زیست‌محیطی همانند گرمایش کروی، بروز خشکسالی‌های پیاپی، گسترش کویرها و روند فزاینده بیابان‌زایی، گسترش فراینده مناطق متنوعه برای استحصال آب و سیلاب‌های ویرانگر، زمینه ناپایداری اکولوژیکی در ایران شده و بر آسیب‌پذیری منابع طبیعی کشور افزوده است.

(مؤمنی، ۱۳۸۲: ۴۸). از دیگر پیامدهای تغییر اقلیم، رویداد سیلاب‌هایی با تناوب بیشتر و دامنه شدیدتر است که با توجه به تخریب حوضه‌های آبریز که از چندین دهه قبل آغاز شده و به تدریج رشد فرایندهای داشته، به معضل عمده در مدیریت آب کشور تبدیل شده است. تخریب حوضه‌های آبریز، در واقع، عامل تشدیدکننده بحران آب است و موجب کاهش ظرفیت تولیدی منابع آب و خاک می‌شود. از پیامدهای دیگر تغییر اقلیم که بر کشور ما نیز تأثیر بسزایی داشته، وقوع خشکسالی‌های شدید و پیاپی است که سبب کاهش منابع آب موجود برای مصارف مختلف و از میان رفتن برخی زیست‌بوم‌های آبی شده است. همچنین، ضعف مدیریت و برنامه‌ریزی، به هنگام ثبت و سازگاری با وضع موجود، تشدید فشار بر منابع آب را به دنبال داشته است. میانگین سرانه آب تجدیدپذیر کشور، در حال حاضر، حدود ۱۹۰۰ متر مکعب در سال است. این میزان با توجه به روند افزایش جمعیت، برداشت‌های بی‌رویه از منابع آب و نیز پدیده تغییر اقلیم، در سال ۱۴۰۰ به حدود ۱۳۰۰ متر مکعب در سال کاهش خواهد یافت. در وضعیت عادی، حدود ۹۴ میلیارد متر مکعب آب در کشور مصرف می‌شود که به ترتیب، ۸۶ درصد آن در بخش کشاورزی، ۶/۲ میلیارد متر مکعب در بخش آشامیدنی و حدود ۱/۷ میلیارد متر مکعب نیز در بخش صنعت مصرف می‌شود. این ارقام نشان می‌دهند بزرگترین مصرف‌کننده آب، به دلیل بهره‌وری و بازدهی پایین مصرف آب، بخش کشاورزی است. جدای از تفاوت‌های آشکار منطقه‌ای در کشور و طیف گسترده مناطق خشک همچون کرانه‌های خلیج فارس و دریای عمان، نیمه شرقی کشور از خراسان تا سیستان و بلوچستان و نیز حوضه‌های مرکزی که میزان سرانه آب تجدیدپذیر در آنها از میانگین کشور به مرتبه پایین‌تر است، ارقام میانگین سرانه آب کشور در سال‌های آینده، به مفهوم ورود ایران به مرحله تنش آبی و کم‌آبی خواهد بود (وزارت نیرو، ۱۳۸۷: ۲۴).

۱. ارزیابی زیست محیطی سازه‌های آبی

رشد روزافزون جمعیت و نیاز فراینده به مواد خوراکی، استفاده بخردانه و پایدار از منابع آب و خاک برای تولید محصولات کشاورزی را گریزناپذیر کرده است. آب به عنوان یکی از مهمترین عوامل تولید در کشاورزی، نقش کلیدی در مجموعه عوامل توسعه ایفا می‌کند.

امکان‌نایابی کشت دیم در بسیاری از مناطق یا بازدهی اندک آن، به طرح‌های توسعه منابع آب، آبیاری و زهکشی، اهمیت ویژه‌ای داده است. چون هرگونه توسعه، نیازمند بهره‌برداری بهینه و استفاده بخردانه از منابع طبیعی است و از سویی، هر نوع پویش انسانی در این باره ممکن است با پیامدهای زیست‌محیطی نامطلوبی همراه شود، توجه به ابعاد زیست‌محیطی طرح‌های توسعه منابع آب، آبیاری و زهکشی را گریزناپذیر می‌کند. تنگناها و مسائل زیست‌محیطی برخاسته از توسعه ناقص یا غیر اصولی منابع آب، این گونه طرح‌ها را در صدر پژوهش‌هایی قرار داده که ضرورت ارزیابی زیست‌محیطی در مورد آنها را امری انکارناپذیر می‌کند (عساکر و بینا، ۱۳۸۵: ۱۳۸).

با توجه به ویژگی‌هایی که برای کشور ایران در وضعیت کنونی و آینده در بخش آب بر شمرده شد، مدیریت منابع آب، به ویژه آب‌های سطحی، اولویت ویژه‌ای می‌یابند. بر این اساس، طی چند دهه اخیر، نهضت سدسازی در ایران شتاب فرایندهای یافته است. داده‌ها و یافته‌های موجود نشان می‌دهد در بسیاری از آنها، ارزیابی اثرات زیست‌محیطی با معضلاتی همراه است. در این سدها، مسائلی همانند رسوب، کیفیت آب، کم‌توجهی به الزامات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی درباره شبیه بهره‌برداری از سد، شوری زمین‌ها، پرت آب، زهارشدن زمین‌ها، جابه‌جایی ساکنان، عدم رشد و توسعه کشاورزی و ضعف مدیریت بهره‌برداری مناسب، پدید آمده است. برای نمونه، در سدهای جنوب کشور، به دلیل ارتفاع کم منطقه از سطح دریا، مقدار تبخیر از سطح دریاچه بالاست. ورود مواد آلی، پساب‌های روستایی کودهای شیمیایی، در شکل ورود جریان‌های سطحی، نمک بالا و احتمال لایه‌بندی حرارتی در دریاچه، موجب کاهش کیفیت دریاچه سدها شده است که از آن میان می‌توان به سدهای میناب، پیشین، قیر و سد جیرفت، به عنوان نمونه بارزی از ماندگی و گندیدگی آب اشاره کرد. در شماری از سدها همانند میناب، به دلیل موقعیت خاص، آبگیری از سطحی انجام می‌شود که امکان بهره‌برداری از آب با کیفیت مناسب را نمی‌دهد. این وضعیت موجب بوی نامطبوع و کیفیت پایین آب شده که زدودن آن، هزینه بهره‌برداری را افزایش داده است. همچنین، فاضلاب روستایی و کودهای آلی و مصنوعی در این سدها، مسائل متعددی به بار آورده است. برای نمونه، سکونت مردم در دره رودخانه سریاز و عبور سیلاب‌ها از میان روستاهای

سکونت گاهها، سبب شستشوی فاضلاب و انتقال آنها به پشت سد شده است. قطعی نبودن آب کشاورزی و شرب، شیوه‌های استفاده از آب کشاورزی، حقابه‌های خردۀ مالکی و چندپارگی زمین‌ها، ضعف مشارکت مؤثر روستاییان در مدیریت بهره‌برداری، عدم تغییر روش‌های زراعی، نبود سامانه‌های آبیاری و زهکشی مدرن، فقر فرهنگی و علمی کشاورزان و عدم همکاری سازمان‌های مرتبط در اقدامات عمرانی، سبب شده طرح‌های سدسازی با کاستی‌های جدی همراه باشد. در شماری از این طرح‌ها، ارزش اقتصادی برآمده از سرمایه‌گذاری هنگفت دولتی پایین است و با نگاهی به وضعیت مردم پایین دست این سدها و تولیدات کشاورزی آنها، به نظر می‌رسد طرح عملاً شکست خورده است. از جمله، می‌توان عدم استفاده از حجم مرده که بر اساس طرح اولیه قرار است در انتهای دوره طرح، این بخش مخزن از رسوب پر شود، را مثال زد. این در صورتی است که با استفاده از تخلیه‌کننده‌های تحتانی می‌توان از آب این بخش استفاده کرد. در بسیاری از سدهای کشور، رودخانه پایین دست سد در بیشتر مواقع سال خشک است و رهاسازی سیل در هنگام رخداد سیلا布‌های بزرگ که در فصول مرطوب روی می‌دهد و بی‌توجهی به پایین دست سدها، موجب هجوم افراد به سیلا布‌گیر (پادگانه) رودخانه‌ها شده و تجاوز به حریم رودخانه‌ها، برداشت مصالح (شن و ماسه) توسط سازمان‌ها و شرکت‌های خصوصی، نابسامانی‌های متعددی در مسیر رودخانه به وجود می‌آورد که با رهاسازی سیلا布‌ها، خسارات مالی و جانی فراوانی به پایین دست وارد می‌شود. همچنین، وجود مراکز صنعتی، ماهی‌سراها و مراکز دام‌پروری نیز بر آلودگی آب شماری از سدها می‌افزاید. به طور کلی، پیامدهای منفی زیست‌محیطی سدهای کشور را می‌توان در مسائلی مربوط به تغییرات کیفیت آب دریاچه سدها و نامناسب شدن آن برای مصارف گوناگون، کاهش شدید آب در پایین دست سدها و آشفتنگی زیست‌بوم منطقه، زهارشدن و شوری زمین‌ها، کاهش حجم مخزن در اثر گردایش (تجمع) رسوب، زیر آب رفتن سکونتگاه‌ها و کشتزارها دانست.

(ثابت‌رفتار و مصطفی‌پور <http://www.civilica.com>).

۲. حوضه‌های آبریز ایران

حوضه آبریز، محدوده‌ای است که پیرامون آن را ارتفاعات فرا گرفته و روان‌آب سطحی ناشی از بارندگی، به طور طبیعی در گودترین نقطه سطح آن انباشته است و از پست‌ترین بخش حوضه (آبراه) به خارج که ممکن است رودخانه، دریاچه، باتلاق و مانند آن باشد، زهکشی می‌شود. رودهای (بزرگ، کوچک و فصلی) موجود در حوضه آبریز، وضعیتی همانند یک درخت با تنه و شاخه‌های بزرگ و کوچک دارند که همان شبکه آبراهه‌های حوضه است. یکی از این آبراهه‌ها که معمولاً درازترین آنهاست، آبراهه اصلی و بقیه آبراهه‌های فرعی به شمار می‌روند. با توجه به الگوی زهکشی رودها و مطالعه آسان‌تر منابع آب، کشور ایران به ۶ حوضه آبریز اصلی تقسیم شده است. این حوضه‌ها عبارتند از دریای مازندران (خزر)، خلیج فارس و دریای عمان، دریاچه ارومیه، مرکزی، هامون، سرخس (قره قوم).

۲-۱. حوضه آبریز دریاچه ارومیه

این حوضه بسته، محدوده‌ای حد فاصل استان‌های آذربایجان شرقی، کردستان و آذربایجان غربی، واقع در شمال غربی کشور است که آب‌های سطحی (دائمی و فصلی) استان‌های یادشده به دریاچه ارومیه روان است. حوضه آبریز دریاچه ارومیه با ۵۱۸۷۶ کیلومتر مربع، ۳ درصد مساحت کشور را شامل می‌شود. دشت‌هایی همچون دشت تبریز، ارومیه، مراغه، مهاباد، میاندوآب، نقد، سلماس، پیرانشهر، آذرشهر و اشنویه، در این حوضه از نواحی راهبردی کشاورزی و دامداری ایران هستند. دریاچه ارومیه، حوضه آبگیر یا پایاب حوضه آبریز یادشده است که سطح آن نسبت به آب دریاهای آزاد، ۱۳۰۰ متر بالاتر است. این دریاچه، بیستمین دریاچه از نظر وسعت و دومین دریاچه از نظر شوری پس از بحرالمیت در جهان است که حداقل ژرفای آن، ۱۶ متر و میانگین عمق آن ۵ متر است. میانگین طول آن تقریباً ۱۴۰ کیلومتر و پهنه‌ی آن، بین ۱۶ تا ۶۳ کیلومتر متغیر است که حجم تقریبی آن ۳۱ میلیارد متر مکعب برآورد شده است. آب دریاچه عمده‌ای از ۱۴ رود دائمی، همانند رودهای زرینه‌رود (۴۱ درصد)، سیمینه‌رود (۱۱ درصد)، گدار (۸ درصد)، باراندوز (۶ درصد)، شهرچای (۲ درصد)، نازلوچای (۶ درصد)، ۷ رود فصلی، ۳۹ جریان سیلابی، چشمه‌های داخل دریاچه و بارش‌های

مستقیم باران و برف تغذیه می شود (محمد ولی، ۱۳۸۹: ۷). این دریاچه توسط سازمان یونسکو به عنوان میراث زیست محیطی حفاظت شده (۱۳۴۶) به ثبت جهانی رسیده و به عنوان یکی از تالاب های بین المللی (ثبت شده در کنوانسیون رامسر) ثبت شده است (بیران، ۱۳۸۷: ۲۶). دریاچه ارومیه، ۱۰۲ جزیره کوچک و بزرگ دارد که عمده ترین آنها عبارتند از جزیره کبودان، اشک، اسپیر، آرزو و جزایر نه گانه (محل تخم گذاری پرنده ها). میانگین نمک محلول در آب دریاچه بین ۲۳۰ الی ۳۰۰ میلی گرم در لیتر است که بر پایه شرایط زمانی و مکانی متفاوت است. به رغم شوری زیاد، جلبک های سبزی از قبیل اوندلا و سخت پوستانی همانند آرتیما سالینا و باکتری ها، از موجودات زنده دریاچه هستند. این سامانه زیستی در دوام زیست دریاچه نقش مؤثری دارد و از نابودی آن جلوگیری می کند (زمانی و ملکی، <http://www.civilica>).

۲-۲. اهمیت زیست محیطی و اقتصادی دریاچه

دریاچه ارومیه با حجمی برابر ۳۲ میلیارد متر مکعب، برخاسته از ویژگی های بوم شناسی و اقتصادی اش، به عنوان میراث طبیعی، واجد خصوصیاتی است که آن را در سطح منطقه ای بی همتا کرده است. این حوضه، جزء تقسیم بندی های مرکز تنوع گیاهان WWF و IUCN است. در حوضه اکولوژیکی دریاچه ارومیه، ۵۴۶ گونه گیاهی به ثبت رسیده که از آن میان می توان به گیاهان شور پستنده^۱، گیاهان شن پستنده^۲، گیاهان خشکی زی^۳ و گیاهان آب پستنده^۴ اشاره کرد. همچنین، دریاچه ارومیه شامل انبوهی از جلبک های سبز - آبی است که تولید بالای آنها، اساس زنجیره غذایی دریاچه به شمار می رود. در حوضه اکولوژیکی دریاچه ارومیه، ۲۷ گونه پستاندار، ۲۱۲ گونه پرنده، ۴۱ گونه خزنده، ۷ گونه دوزیست و ۲۶ گونه ماهی وجود دارد. دریاچه ارومیه، زیستگاه زمستان گذرانی دسته جات بزرگی از مرغان آبزی (به ویژه اردک ها و مرغان دراز پا^۵) است. افزون بر این، بزرگ ترین گلنی های زادآوری فلامینگو و پلیکان سفید ایران در این پهنه قرار دارد. دو گونه از پستانداران در معرض نابودی، یعنی گوزن زرد ایرانی و قوچ و

1. Halophytic

2. pseammaphytic

3. Xerophytic

4. Hydrophytic

5. Waders

میش ارمنی به جزایر پارک ملی دریاچه ارومیه آورده شدند که آنجا بر جمعیت‌شان افروده شد. مهمترین بی‌مهره آبزی دریاچه ارومیه (از رده سخت‌پوستان) به نام آرتیما ارومینا^۱ است که گونه‌ای میگویی بومی آب شور است که تأمین‌کننده غذای بسیاری از گونه‌های مهم پرندگان به شمار می‌رود. در حوضه اکولوژیکی دریاچه ارومیه، مجموعه‌ای از گونه‌های در معرض تهدید پرندگان، همانند باکلان کوچک، اردک بلوطی، غاز پیشانی‌سفید کوچک، خروس کولی‌دشتی، عروس‌غاز، میش‌مرغ، اردک مرمری، متای پاسرخ، اردک سرسفید و دلیجه کوچک ثبت شده که زیست آنها، مستقیم و غیرمستقیم، به دریاچه ارومیه و سامانه زیست‌محیطی آن بستگی دارد. همچنین، گل دریاچه ارومیه، خمیری سیاهرنگ (جزء گل‌های کلوروه) دارد که برای بیماری‌های پوستی، رماتیسم و آرتروز، خاصیت درمانی دارد (www.ostan-ag.gov.ir/)

مطالعات اکتشافی انجام‌شده برای استحصال نمک از دریاچه، نشان داده است که مجموع ته‌نشست جامد آن بیش از ۵ میلیارد تن است. در این میان، ۲۷ میلیون تن پتاسیم، ۶۰ میلیون تن سولفات پتاسیم، ۲۴۰ میلیون تن منیزیا، ۲۸ تن برミد و ۲۸ تن لیتیم برآورد شده است. پس از مطالعات فراوری، استحصال نمک‌های دریاچه ارومیه با ساخت حوضچه‌های تبخیر خورشیدی و کارخانجات فراوری، امکان‌پذیر است (زمانی و ملکی، ۱۳۸۹). در ادامه، برای نمایاندن تحولات دریاچه و حوضه یادشده از → نشانه روند ثابت، ↓ نشانه روند کاهشی و ↑ نشانه روند افزایشی استفاده شده است:

جدول (۲): کارکردهای دریاچه ارومیه (برنامه مدیریت جامع دریاچه ارومیه، ۱۳۸۹: ۲۲)

کارکردها	دریاچه	تالاب‌های اقماری	توضیح
حمایت از تنوع زیستی	↓	↓	شوری فراشباع آب دریاچه، زمینه را برای رشد و زایش آرتیما که غذای فلامینگو، مرغابی و پرندگان کنار آبچر است، فراهم می‌کند. جمعیت قابل توجهی از این پرندگان در این دریاچه زادآوری می‌کنند. در تالاب‌های اقماری نیز شمار زیادی از پرندگان آبزی مهاجر و

1. Artemia urmiana

نسبت ژئوپاتیکی امنیت زیست محیطی ... ۱۳۷

<p>زمستان‌گران حضور دارند. در جزایر دریاچه نیز شماری از پستانداران در معرض خطر، همانند گوزن زرد و قوچ ارمنی زندگی می‌کنند.</p>			
<p>گسترده پهناور دریاچه ارومیه به تعديل خُرده اقلیم منطقه (درجه و نَمَّ هوا) کمک می‌کند که این ویژگی وضعیت مناسبی برای کشاورزی منطقه فراهم کرده است. نَمَّ موجود در هوا نیز از پیدایش و پخش گرد و خاک منطقه جلوگیری می‌کند.</p>	→	↓	تعديل آب و هوا
<p>درياچه و تالاب‌هایِ کناري آن رسوبات و آلاینده‌های منتقل شده به وسیله جريان رودها را جذب و از پراکنش گسترده آن در محیط جلوگیری می‌کند.</p>	→	→	کاهش یا فرونشانی رسوبات و آلاینده‌ها
<p>درياچه حجم بالايی از نمک‌های ورودی را در خود نگاه می‌دارد و از پخش آنها در مناطق پیرامونی جلوگیری می‌کند. پس روی سطح آب باعث نمایانشدن پهنه گسترده ای از شورهزار می‌شود که در اثر فرسایش (بادی) و جابجایی به مناطق پیرامونی آسیب می‌رساند.</p>	---	↓	ثبت نهشت‌های نمکی (جلوگیری از پراکنش آنها به مناطق پیرامون)
<p>تالاب‌هایِ کناري باعث تغذیه سفره‌های آب زیرزمینی می‌شود و از پیشروی آب شور دریاچه جلوگیری می‌کند. تالاب‌هایی که خشکیده شده‌اند چنین کارکردي ندارند.</p>	→	---	جلوگیری از پیشروی آب شور
<p>چشم‌انداز دریاچه به آن زیبایی و جلوه خاصی بخشیده است. اين چشم‌انداز زیبا به علت کاهش سطح آب و ساخت بزرگراه کلانتری، تحت تأثیر قرار گرفته است.</p>	→	↓	چشم انداز

۲-۳. پس‌روی و خشکیدن دریاچه ارومیه

گسترش سدسازی بر روی رودخانه‌های ورودی دریاچه ارومیه به همراه تغییرات اقلیمی، کاهش بارش، خشک‌سالی پیاپی، استفاده بی‌رویه از آب‌های زیرزمینی و عدم استفاده از روش‌ها و الگوهای کشت مدرن، زمینه پس‌روی و خشکیدن تدریجی دریاچه را از سال ۱۳۷۶ فراهم کرده است. سهم آب ورودی به دریاچه ارومیه از رودهای استان آذربایجان غربی، ۸۵

در صد (منشأ برخی از این رودها استان کردستان است) و رودهای استان آذربایجان شرقی، ۱۵ درصد است. عوامل مؤثر بر کاهش سطح آب دریاچه ارومیه را می‌توان در چارچوب عوامل طبیعی (بارش، جریان رودها، تبخیر و دما) و عوامل انسانی بهتر تبیین کرد:

۲-۳-۲. عوامل طبیعی

بر پایه آمار بارش ۵۸ سال، تغییرات میزان بارش سالانه در حوضه آبریز دریاچه ارومیه تا سال آبی ۱۳۷۳-۱۳۷۴، برابر با ۳۸۱ میلی‌متر بود که تغییر محسوسی در آن مشاهده نمی‌شود. طی سال‌های آبی ۱۳۷۳-۱۳۷۴ تا ۱۳۸۷-۱۳۸۸ (دوره پانزده ساله)، مقدار یادشده به ۳۰۵ میلی‌متر فرو می‌کاهد. به عبارتی، حدود ۲۰ درصد نسبت به آمار گذشته کاسته شده است. بی‌گمان، کاهش بارش با کاهش آورد رودها همبستگی بالایی دارد. برخاسته از کاهش بارش حجم کل ورودی رودخانه‌های متنه به دریاچه ارومیه در سال آبی ۱۳۸۶-۸۷، حدود ۵۰۴ میلیون متر مکعب بود که این مقدار نسبت به سال آبی ۱۳۸۵-۸۶، حدود ۸۲ درصد و نسبت به میانگین درازمدت، در حدود ۸۴ درصد کاهش نشان می‌دهد (شرکت سهامی آب آذربایجان غربی <http://www.agrw.ir>). به دلیل خشکسالی شدید میان سال‌های آبی ۱۳۷۳-۱۳۷۴، بارش سالانه کمتر از میانگین عادی بود (حدود ۲۲۱ میلی‌متر). دیگر آنکه، حوضه دریاچه ارومیه طی این دوره، به طور میانگین، ۲ درجه سانتیگراد گرم‌تر شده است (محمد ولی، ۱۳۸۹: ۹). همچنین، میزان تبخیر، نسبت مستقیم با دما دارد. نگاهی به میانگین آمار ارتفاع تبخیر در سال‌های آبی ۱۳۸۱-۸۲، حدود ۱۴۴۲، ۱۳۸۲-۸۳، حدود ۱۵۳۵ میلی‌متر، سال ۱۳۸۳-۸۴، حدود ۱۴۳۵، سال ۱۳۸۴-۸۵، حدود ۱۴۴۰ و در سال آبی ۱۳۸۵-۸۶، حدود ۱۴۳۵ میلی‌متر و سال آبی ۱۳۸۶-۸۷، حدود ۱۶۲۹، نشان‌دهنده افزایش میانگین درازمدت تبخیر است (شرکت سهامی آب آذربایجان غربی، پیشین). افزایش دما و به تبع آن تبخیر، روند کاهش سطح دریاچه ارومیه را تشدید می‌کند و موجب افت کیفیت آب و برداشت ناپذیری آن در چاههای حاشیه دریاچه می‌شود. در نتیجه، بیش از نیمی از دریاچه ارومیه خشکیده است که ۷۰ درصد این وضعیت را ناشی از تغییرات اقلیمی ارزیابی کرده‌اند (دائمی، ۱۳۸۸: ۲۲).

۲-۳-۲. عوامل انسانی

چنانچه ساختسازهای آبی در قالب سد و بند، توسعه منابع آب بدون استفاده از سدها (آب‌های زیرزمینی، برداشت‌های مستقیم از رودخانه‌ها و مانند آن)، برداشت از آب‌های سطحی برای جبران اثرات خشکسالی (۱۳۸۷-۱۳۸۱)، در حدود ۳ میلیارد متر مکعب در طی دور خشکسالی بزرگ و نیز برداشت از منابع آب زیرزمینی فراتر از توان تعادلی و در نتیجه، کاهش ورودی به دریاچه از طریق تغذیه زیرسطحی، گسترش کشاورزی، ساخت پل میانگذر و چندتکه شدن دریاچه و استفاده غیراصولی از آب‌های زیرزمینی، از عوامل انسانی پس‌روی و خشکیدن دریاچه ارومیه به شمار آید، در قیاس با عوامل طبیعی، نزدیک به ۳۰ درصد از کاهش سطح دریاچه ارومیه، متأثر از عوامل انسانی بوده است (دائمی، ۱۳۸۸: ۲۲ و استانداری آذربایجان غربی <http://www.ostan-as.gov.ir>).

جدول (۳): تعداد سدهای استان‌های حوزه دریاچه

استان‌های حوضه دریاچه	بهره‌برداری	سدهای مورد دست ساخت	سدهای در دست مطالعه	سدهای در
آذربایجان شرقی	۷۵	۷	۴۱	
آذربایجان غربی	۱۳	۱۰	۳۰	
کردستان	۱	۵	۱۲	
مجموع	۸۹	۲۲	۳۸	

شرکت مدیریت منابع آب ایران <http://daminfo.wrm.ir>

۴. تهدیدات دریاچه ارومیه

برنامه مدیریت جامع دریاچه ارومیه که با همکاری سازمان‌های دولتی، تشکل‌های زیست‌محیطی و جوامع محلی تهیه شده، عوامل تهدید دریاچه را در قالب جدول تهدیدات بیرونی و درونی زیر تنظیم کرده است:

جدول (۴): تهدیدات بیرونی و درونی دریاچه ارومیه

(برنامه مدیریت جامع دریاچه ارومیه، ۱۳۸۹: ۲۴)

تهدید بیرونی	دریاچه	تالاب‌های اقماری	توضیح
رقابت برای استفاده و تخصیص منابع آب	↑	↑	توسعه فزانینه کشاورزی، صنعت و شهرنشینی، سبب افزایش رقابت بر سر آب و کاهش حفاظه دریاچه و تالاب‌ها شده است.
آلودگی آب	↑	↑	افزایش تخلیه آلاینده‌های شیمیایی کشاورزی، افزایش فاضلاب صنعتی شهری
کاهش آورد رودها	↑	↑	رخداد خشکسالی، بهره‌برداری از آورد رودها از طریق سدها، شبکه‌های واپسنه و تغییرات اقلیمی بر منابع آب حوضه آبریز دریاچه و تالاب‌های کناری آن تأثیر گذارده است.
افزایش رسوبات ورودی	↑	↑	گسترش کشاورزی، تغییر کاربری و تخریب چراغاههای طبیعی
کاهش جریانهای آب زیرزمینی	↑	↑	بهره‌برداری بی‌رویه از منابع آب زیرزمینی
پدیدارشدن گونه‌های غیر بومی	---	↑	فعالیت‌های مرتبط با پژوهش آبیزیان در حوضه آبخیز
آشفتگی حیات وحش	---	↑	انفجار در معادن پیرامون تالاب، انفجار مهمات فاسدشده در کنار تالاب‌ها
تهدید درونی	دریاچه	تالاب‌های اقماری	توضیح
تغییر کاربری زیستگاه‌ها	---	↑	توسعه زمین‌های کشاورزی در مناطق تالابی، احداث ساختمان در چراغاههای پیرامون و مجاور تالاب‌ها و ساخت سازه‌های آبی همچون ساخت سد حسن‌لو، خشکیدن تالاب یادگارلو در اثر احداث زهکش
کاهش کیفیت آب	---	↑	افزایش خوارکوری ^۱ ، ورود جریان‌های برگشتی آبیاری به داخل تالاب‌ها و تخلیه پساب‌های روسانی تصفیه‌نشده و نفوذ آب‌های زیرزمینی با درصد بالای مواد مغذی به درون تالاب

1. Eutification

نسبت ژئوپلتیکی امنیت زیست محیطی ... ۱۶۱

گونه های خارجی	---	↑	معزفی لارو ماهی توسط شیلات
آشفتگی هیدرودینامیک دریاچه	↑	↑	ساخت بزرگراه شهید کلانتری
آشفتگی حیات وحش	↑	↑	ساخت جاده ها یا شبکه های آبیاری در داخل تالاب های کناری، تدد قایق و هواپیما در مناطق اسکان فلامینگو
افزایش فشار بر منابع	↑	↑	بهره برداری بی رویه از منابع تالاب ها

۲-۵. پیامدهای پس روی دریاچه ارومیه

دریاچه ارومیه، به عنوان بزرگ ترین دریاچه ایران و دومین دریاچه شور دنیا، بر اثر عوامل انسانی و طبیعی، در حال پس روی و خشکیدن است که نتایج آن در قالب افزایش میزان شوری آب دریاچه، پیدایش شوره زاری به وسعت ۱۵۰ هزار هکتار، کویری شدن و شوری خاک، خشکیدن قنات ها، تضعیف کشاورزی و دامداری منطقه، تضعیف گردشگری، نابودی زنجیره حیات و بسیاری ویژگی های زیستی آن، مرگ و میر پرندگان، اختلال در گذر شناورهای دریایی و چسبیده شدن جزایر ۹ گانه پارک ملی که محل زادآوری گونه های مهم پرندگان مهاجر به شمار می رود، نمود یافته، به گونه ای که با خشکیدن این دریاچه و آشکار شدن ۸ میلیارد تن نمک موجود در زیر آن، خطر جدی به ساکنان استان های هم جوار وارد می شود و با پراکنده شدن نمک ها، بیش از ده میلیون انسان، طبیعت، تحصیل، آموزش، بهداشت، کارخانه و صنعت آسیب خواهد دید و از میان خواهد رفت. با توجه به کاهش ۶ متری آب دریاچه در ۱۳ سال گذشته، در صورت تدام روند کنونی، دریاچه تا ده سال آینده می خشکد که پیامد آن، افزایش سطح خشکی های نمکین و شور در منطقه، وزش بادهای تند و گرم، به ویژه در تابستان و پاییز است که به مرور، زمین های کشاورزی و مرغوب منطقه، به ویژه دشت های حاصل خیز مراغه، بناب و تبریز در استان آذربایجان شرقی، به سمت شورشدن و در نهایت، کویری شدن پیش می روند (زمانی اکبری و ملکی، ۱۳۸۹). در این حالت، تولیدات کشاورزی و معیشت ساکنان آن آسیب جدی خواهد دید. به یاد داشته باشیم که بیش از ۳۶ شهر و ۳۱۵۰ روستا با جمعیتی نزدیک به ۵ میلیون نفر در حوضه آبریز دریاچه سکونت دارند که در این میان، بیش

از ۶۰ درصد ساکن روستا هستند که معیشت عمده آنها در بخش کشاورزی و دامداری است (برنامه مدیریت جامع دریاچه ارومیه، ۱۳۸۹: ۲۰). پس، به نوعی زیست آنها با وضعیت اکولوژیک منطقه پیوند دارد و هر گونه تحول در اوضاع بوم‌شناسی منطقه، مفهوم امنیت را در ابعاد مختلف (اقتصادی، اجتماعی، زیست‌محیطی) آن متأثر خواهد ساخت. دیگر آنکه، در سال‌های عادی که معمولاً مجموع برداشت از منابع آب در سطح حوضه آبریز، بیش از ۴۷۰۰ میلیون متر مکعب است، نزدیک به ۹۴ درصد آن، صرف فعالیت‌های کشاورزی می‌شود که از این مقدار، بیش از ۶۴ درصد از کل آب مصرفی از منابع آب سطحی و باقی‌مانده از آب‌های زیرزمینی تأمین می‌شود. با این حال، شمار زیادی طرح توسعه منابع آب برای تأمین نیازهای آبی فزاینده منطقه در حال اجرا هستند یا طرح‌ریزی و مطالعه شده‌اند که تا دو دهه آینده اجرا خواهند شد. از این رو، انتظار است تا سال ۲۰۲۱، سالانه بیش از ۶ میلیارد متر مکعب از منابع آب حوضه آبریز دریاچه مورد بهره‌برداری قرار گیرد که نزدیک به ۹۰ درصد آن صرف مصارف کشاورزی خواهد شد. این وضعیت به کاهش ۲۵ درصدی جریان‌های ورودی به دریاچه در قیاس با اوضاع کنونی خواهد شد (برنامه مدیریت جامع دریاچه ارومیه، ۱۳۸۹: ۲۰). بر پایه گفته‌های لزیرا ساگن بابوا، معاون نماینده مقیم برنامه عمران سازمان ملل متحد، پیامدهای خشکیدن دریاچه ارومیه تنها به ایران محدود نمی‌شود و مردم منطقه را با مشکل روبه‌رو می‌کند. به گفته او، اگر دریاچه ارومیه خشک شود، پیامدهای این خشکی نه تنها برای ایرانیان که در حواشی دریاچه ارومیه زندگی می‌کنند، بلکه برای کشورهای منطقه نیز فاجعه‌بار است و ممکن است کابوس دریاچه آرال، این بار برای ارومیه تکرار شود.
[\(.http://www.khabaronline.ir\)](http://www.khabaronline.ir)

۶-۲. واکنش‌های محیط زیست‌محور

از پیامدهای چالش‌انگیز مداخله انسان در طبیعت، فرسایی بنیادهای زیستی و احساس نگرانی از تهدید بقا و امنیت انسان‌هاست. گسترش این نگرانی‌ها، زمینه پیدایش گرایش‌ها و جنبش‌های اجتماعی برای حفاظت از محیط زیست با عنوان‌های مختلف زیست‌بوم‌گرایی، محیط زیست‌گرایی و جنبش سبز شده است. این رویکردها و جنبش‌ها، عموماً به تغییر ارزشی

در انسان و نهادهای مدرن برای حفظ محیط زیست می‌اندیشند و باور دارند که این تغییر از رهگذر ارائه آگاهی‌های زیست محیطی جدید به انسان، ارائه تصویری نوین از انسان و نیازهایش، نقد نهادهای مدرن و مشروعیت‌بخشی به برنامه‌های سیاسی و اقتصادی جدید و زمینه‌سازی برای تحقق این برنامه‌ها، قابل دستیابی است (صبدل، ۱۳۸۷: ۵۵).

طی چند سال اخیر، تحولات دریاچه ارومیه با اعتراض مردم محلی و انجمن‌های حامی محیط زیست، همراه بوده است. رسانه‌ها در قالب فضای مجازی، صدا و سیما، روزنامه‌ها و دیگر نشریات، با انتشار اخبار روزانه و تحلیل، پوشش گسترده‌ای از تحولات یادشده به عمل آورده‌اند و با ایجاد حساسیت نسبت به این رخدادها، مسئولان کشوری، استانی و نمایندگان مردم در مجلس را به انجام تدبیری در این باره واداشته‌اند، به گونه‌ای که تا کنون، راهکارهای مختلفی جدای از اجرایی‌بودن یا نبودن آنها، برای حل این معضل زیست محیطی، ارائه کرده‌اند.

نتیجه‌گیری

افزایش جمعیت و کوشش برای تأمین نیازهای فزاینده آنها از طبیعت محدود، بر اثر ذهنیت توسعه‌گرای بی‌پروا به بنیادهای زیستی، زیست‌بوم‌های زیست‌کره دچار فروسایی شده‌اند، به گونه‌ای که مجتمع علمی در قالب طرح مفاهیم و معیارهای زیست محیطی و مجتمع سیاسی، دهه سال است که هشدار می‌دهند. در این میان، نتیجه مدیریت ناقص منابع آب در قالب سدها و شبکه‌های آبیاری، به همراه جُستار تغییر اقلیم و نوسانات بارش در شکل تخریب سکونتگاه‌های فروdest سد و نابودی زیست‌بوم‌ها و آبگیر حوضه‌های آبی، نمود یافته، به طوری که جستار توسعه پایدار در عمل ناکارامد نشان داده و رویکردی دیگر می‌باید. در کشور ما نیز بر اثر نوسانات اقلیمی، کاهش بارش و رویکرد توسعه‌گرایی کم‌توجه به ارزیابی پایداری محیط زیست، دهه سال است امنیت محیط زیست کشور با بحران‌های مختلف رویاروست. در این میان، حوضه بسته دریاچه ارومیه، طی ۱۵ سال گذشته، عمده‌تاً برخاسته از عوامل طبیعی کاهش بارش و جریان رودخانه‌ها به همراه افزایش دما و تبخیر در منطقه و عوامل انسانی در شکل گسترش روند سدسازی بر روی رودهای این حوضه، برداشت از منابع آب زیرزمینی و کاهش ورودی دریاچه از طریق تغذیه زیرسطحی، گسترش کشاورزی، دریاچه

ارومیه با کاهش آورد رودخانه‌ها مواجه است، به گونه‌ای که وسعت آن به نیم فرو کاسته است. پیش‌بینی می‌شود در صورت تداوم روند کنونی، این دریاچه عملاً در کمتر از ده سال آینده بخشکد که پیامدهای آن در شکل پیادیش کانون ریزگرددساز در شمال غرب کشور، سوری و نابودی زمین‌های کشاورزی استان‌های پیرامونی (۶۰۷ هزار هکتار از زمین‌های استان آذربایجان شرقی)، تخریب منابع معیشتی کشاورزی و دامداری و نابودی محیط زیست منطقه، نمود خواهد یافت. به واسطه نقش کانونی شمال غرب کشور در حوزه تأمین مواد غذایی (کشاورزی و دامداری)، پیامدهای آن منحصراً بعد محلی و ناحیه‌ای نخواهد داشت، بلکه کلیت امنیت ملی را متأثر خواهد ساخت و در بلندمدت، بحران‌های زیستی منطقه، پویش‌های جمعیتی غیرمتعارف و آشفتگی در توزیع (قومیتی و مذهبی) جمعیت منطقه شمال غرب کشور را به دنبال خواهد داشت. با این حال، راهکارهای مختلفی تا کنون به صورت کوتاه و بلندمدت برای بازتوانی دریاچه پیشنهاد شده که از آن میان می‌توان به جایه‌جایی حوضه به حوضه آب دریاچه، بارورکردن ابرها، انتقال آب ارس به دریاچه ارومیه، رعایت حقابه دریاچه، جلوگیری از ساخت سدهای جدید و مانند آن اشاره کرد. چون عامل اصلی خشکیدن دریاچه ارومیه، نوسانات اقلیمی و کاهش بارش است، به نظر می‌رسد راهکارهای ارائه شده، ماهیت و کارکردی کوتاه‌مدت و چه بسا، تبلیغاتی دارند. از این رو، برنامه‌ریزی در این بخش باید متوجه عوامل انسانی این فاجعه زیست‌محیطی در قالب تغییر الگوی کشت و تغییر الگوی زیست، به دلیل تغییر اقلیم باشد.

منابع

- ازکیا، مصطفی و غفاری، غلامرضا (۱۳۸۲)؛ جامعه‌شناسی توسعه، تهران، تهران: کیهان.
- اکبری، علی (۱۳۸۹)؛ توسعه پایدار منابع آب و خاک، سازمان جهاد کشاورزی استان قزوین، ۱۰/۳/۱۳۹۰/۳/
<http://www.jkghazvin.maj.ir>
- بابایی فینی، ام السلمه، فرج‌زاده اصل، منوچهر (۱۳۸۴)؛ «الگوهای تغییرات مکانی و زمانی بارش در ایران»،
فصلنامه مدرس علوم انسانی، شماره ۴.
- بیران، صدیقه (۱۳۸۷)؛ «دریاچه ارومیه در معرض فاجعه زیست‌محیطی؛ چالش‌ها و راهبردها»، گزارش راهبردی،
تعاونیت پژوهش‌های روابط بین‌الملل، گروه مطالعاتی توسعه پایدار و محیط زیست مجمع تشخیص مصلحت
نظام.
- برنامه مدیریت جامع دریاچه ارومیه (۱۳۹۰)؛ تهیه شده با همکاری سازمان‌های دولتی، تشکل‌های زیست‌محیطی
و جوامع محلی، ۱۳۹۰/۳/۲۰
<http://urmia.irib.ir/index.php>
- ثبت رفتار، عالیه و مصطفی‌پور، سانا (۱۳۸۶)، «بررسی چالش‌ها و مشکلات ارزیابی زیست‌محیطی سد‌ها»،
اولین کارگاه تخصصی سد و محیط زیست، ۱۳۹۰/۳/۲، <http://www.civilica.com/Paper-WSRET01-007.html>
http://www.civilica.com/Paper-WSRET01_007.html
- حافظنیا، محمدرضا (۱۳۸۵)؛ اصول و مفاهیم ژئولوژیک، مشهد: پاپلی.
<http://www.khabaronline.ir/news-146302.aspx> ۱۳۹۰/۲/۸
- «آب ارس به داد دریاچه ارومیه نمی‌رسد»، زمانی اکبری، اصغر و ملکی، سعید (۱۳۸۹)؛ «ارزیابی تغییرات خط ساحلی دریاچه ارومیه طی دوره های ۲۰۰۵-۱۹۸۹ با استفاده از داده‌های RS و GIS»، <http://www.civilica.com/Paper-GEO89-141.html>
<http://www.civilica.com/Paper-GEO89-141.html>
- شرکت سهامی آب آذربایجان غربی، ۱۳۹۰/۳/۲۳
<http://daminfo.wrm.ir/tabularview-fa.html?rnd=80082>: ۱۳۹۰/۴/۱
- شرکت مدیریت منابع آب ایران، ۱۳۹۰/۴/۱
<http://www.agrw.ir/Farsi/Orumieh.asp?Id=11> ۱۳۹۰/۳/۲۳
- صبحدل، علی (۱۳۸۷)؛ ایدئولوژی سیاسی طرفداران محیط زیست در دنیای معاصر، پایان‌نامه کارشناسی ارشد
معارف اسلامی و علوم سیاسی دانشگاه امام صادق، به راهنمایی کاووس سید امامی.
- عبدلی، محمدعلی (۱۳۸۵)؛ «نگرشی کلی بر گرمايش جهانی و تأثیرات آن در مقیاس ملی»، سومین همایش ملی
انرژی ایران، ۱۴۲، ۰۳-NEC۰۳ <http://www.civilica.com/Paper-NEC۰۳.html>

عساکر، عبدالله و بینا محمود (۱۳۸۵)؛ «اثرات منفی زیستمحیطی ناشی از عدم اجرای کامل شبکه آبیاری»، فصلنامه نظام مهندسی کشاورزی و منابع طبیعی، سال سوم، شماره ۱۱، بهار.

کارآموز، محمد، احمدی، آزاده و نظیف، سارا (۱۳۸۵)؛ «جالش‌ها و فرستادهای بکارگیری مدل‌های بهره‌برداری بهینه از سیستم‌های منابع آب»، اولین همایش منطقه‌ای بهره‌برداری بهینه از منابع آب حوضه‌های کارون و زاینده‌رود، شهرکرد: دانشگاه شهرکرد، ۱۴ و ۱۵ شهریور ۱۳۸۵.

کاویانی‌راد، مراد (۱۳۸۹)، «تحلیل فضایی مخاطرات محیطی و بحران‌های بوم‌شناسی ایران»، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره دوم، تابستان.

مؤمنی، مهدی (۱۳۸۲)؛ «تغییر اقلیم و تأثیر آن بر ناپایداری اکولوژیکی در ایران»، سومین کنفرانس منطقه‌ای و اولین کنفرانس ملی تغییر اقلیم، اصفهان: دانشگاه اصفهان.

مجتبهدزاده، پیروز (۱۳۸۱)، جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی، تهران: سمت.

محمد ولی سامانی، جمال (۱۳۸۹)؛ «بررسی وضعیت بحرانی آب دریاچه ارومیه»، گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، کد موضوعی ۲۵۰.

مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴)؛ تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: سمت.

مصلی‌نژاد، عباس (۱۳۸۸)؛ «بررسی جنبه‌های مختلف امنیت زیستمحیطی با رویکرد مکتب انتقادی»، محیط‌شناسی، شماره ۲۴.

وزارت نیرو، دفتر برنامه‌ریزی کلان آب و آبفا (۱۳۸۷)؛ پیش‌نویس اولیه برنامه پنجم سازندگی، بسته پیشنهادی آب. waterplan.moe.org.ir ۱۳۹۰/۳/۲۵.

ولایتی، سعدالله (۱۳۸۶)؛ جغرافیای آب‌ها، مشهد: جهاد دانشگاهی مشهد، چ دوم.

Barnett, Jon., and Adger Neil, Human (2005); Security and Climate Change: Towards an Improved Understanding, http://www.gechs.org/downloads/holmen/Barnett_Adger.pdf.

Chaturvedi, Sanjay (1998); "Common Security? Geopolitics, Development", **South Asia and the Third World Quarterly**, Vol. 19, No. 4.

Dalby, Simon (2002); **Environmental Security**, Minnesota: U of Minnesota Press.

"Environmental security of Russia" (1996); issue 2, **The Security Council of the Russian Federation**, Moscow.

http://en.wikipedia.org/wiki/Critical_geopolitics

<http://www.doe.ir/portal/File>ShowFile.aspx?ID=1511293a-ff07-4c0f-85f7-b2b216fc9c28>

Krivilev, Vladimir A (2009); **Geopolitics and Environmental Security**, NATO Science for Peace and Security Series C: Environmental Security, <https://springerlink3.metapress.com/content/g4071444683837mw/resource-secured>.

Linke, Ian (2009); "Five minutes for critical geopolitics: A slightly provocative introduction", http://www.exploringgeopolitics.org/Publication_Klinke_Ian_Five_Minutes_for_Critical_Geopolitics_A_Slightly_Provocative_Introduction.html.

"On Principles of Environmental security in the Commonwealth states" (December 4, 1997);

نسبت ژئوپلتیکی امنیت زیست محیطی ... ۱۴۷

in **Environmental Security Study**, <http://www.millennium-project.org/millennium/es-2def.html>.

O'lear, Shannon (2007); "Environmental Geopolitics",
http://www2.ku.edu/~geography/Syllabi/Fall_2007/Envtl_Geopol.pdf.

"Smart open source intelligence analysis & government analytics", <http://www.analysisintelligence.com/government-analysis/geopolitics-of-environmental-disasters-future/>

Women, Disaster (2009); Reduction and Sustainable Development, http://www.unisdr.org/eng/risk-reduction/gender/Women_disaster_reduction_and_SD.pdf

مناسبات راهبردی امارات متحده عربی با جمهوری اسلامی ایران (۲۰۱۱-۲۰۰۰)

تاریخ پذیرش: ۱۴/۳/۹۰

تاریخ دریافت: ۱۵/۱۲/۸۹

* حمید صالحی

چکیده

تبیین سازه‌انگارانه مؤلفه‌های مؤثر در مناسبات راهبردی امارات متحده عربی با ایران، موضوع اصلی این مقاله است. برای این منظور، علاوه بر ارائه چارچوب نظری مناسب و تبیین مبانی سیاست خارجی امارات متحده عربی، مسائلی همچون رقابت منطقه‌ای ایرانی- عربی در عراق جدید، اختلافات سرزمینی دو کشور در خلیج فارس، فعالیت‌های هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران، جنبش‌های انقلابی در جهان عرب، به ویژه در بحرین و مناسبات اقتصادی ابوظبی - تهران، بررسی می‌شود. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد، به رغم برخی اختلافات اساسی میان دو کشور، پیوندهای راهبردی مهمی میان آنها برقرار است که میدان مانور اقدامات یکجانبه و به ضرر دیگری را برای هر دو کشور محدود کرده است.

کلیدواژه‌ها: امارات متحده عربی، جمهوری اسلامی ایران، عراق جدید، شورای همکاری خلیج فارس، انقلاب‌های عربی، واپسیگی متقابل.

* استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی

مقدمه

روابط ایران و کشورهای عربی، یکی از موضوعات اساسی و تاریخی روابط خارجی ایران به شمار می‌آید. ایران در شرق جهان عرب واقع است. به رغم پیوند عمیق دینی میان ایرانیان و اعراب، به لحاظ مذهبی و زبانی، تفاوت‌ها و تمایزهای زیادی میان آنها وجود دارد. همچویاری ایران با کشورهای عربی به تقویت آسیب‌پذیری آنها از یکدیگر و در مواردی، به همسویی و در دیگر موارد، به تشدید تعارض منافع میان آنها منجر شده است.

در همسایگی ایران، کشورهای متعدد عربی و غیرعربی هستند و مناسبات و مسایل گوناگونی با جمهوری اسلامی ایران دارند. در جنوب ایران، کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس قرار دارند که جملگی عرب هستند. آنها کشورهای کوچکی می‌باشند که به دلیل برخورداری از منابع بزرگ نفت به ثروت فراوان دست یافته و در دو دهه اخیر، رشد اقتصادی چشم‌گیری را تجربه کردند. پیشرفت‌های اقتصادی، وضعیت رفاهی بسیار مناسبی را برای شهروندان این کشورها فراهم آورده است (Progress and Abu Dhabi Gallup Center, 2011: the Tradition in the Gulf Cooperation Council States). نظام سیاسی سنتی با حفظ چارچوب اصلی خود، ساختار بورکراتیک مدرن و کارآمدی فراهم کرده است که به رغم حفظ وضعیت انحصاری قدرت در میان خانواده‌های سلطنتی، ساختار دولتی و فعلان حوزه عمومی از کارآمدی و توانمندی زیادی در آن برخوردار هستند.

از میان کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، امارات متحده عربی وضعیت خاصی دارد. این کشور ضمن اینکه در دو دهه اخیر در عرصه نوسازی و تولید ثروت، گوی سبقت را از دیگر کشورهای منطقه ریوده است، در روابط با جمهوری اسلامی ایران هم وضعیت خاصی دارد. از یک سو، روابط بسیار خوب اقتصادی میان دو کشور، پیوندهای آنها را عمیق‌تر و مناسباتشان را تقویت کرده و از سوی دیگر، تنش میان دو کشور در چند دهه گذشته، با فراز و فرودهایی ادامه داشته است. پرسش اساسی مقاله حاضر این است که در چارچوب مناسبات راهبردی، عوامل مؤثر بر سیاست خارجی امارات در قبال جمهوری اسلامی ایران، کدامند؟

مقصود از مناسبات راهبردی در این مقاله، حوزه‌ها و متغیرهای شکل‌دهنده روابط خارجی دو کشور است که در چارچوب سیاست اعلا قرار داشته و می‌تواند منافع حیاتی و امنیت ملی دو کشور را تحت تأثیر قرار دهد. رقابت منطقه‌ای ایرانی-عربی در عراق جدید، اختلافات سرزمینی دو کشور در خلیج فارس، فعالیت‌های هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران، انقلاب‌های عربی در جهان عرب، به ویژه کشور بحرین و مناسبات اقتصادی تهران - ابوظبی، از جمله این عوامل و مؤلفه‌ها به شمار می‌آیند. برای تحلیل این مناسبات، نظریه سازه‌انگاری مبنای تئوریک مقاله قرار گرفته است. دلیل این امر آن است که سازه‌انگاری بر خلاف جریان اصلی نظریه‌های روابط بین‌الملل، بر روابط متقابل عناصر مادی و معنایی و برداشت بازیگران از هویت خود و دیگران تأکید می‌کند و تأکید اصلی نویسنده در این مقاله، این است که برداشت امارات متحده عربی از هویت خود و جمهوری اسلامی ایران است که مناسبات راهبردی آن با جمهوری اسلامی ایران را شکل داده است.

الف. سازه‌انگاری: بر ساخته‌بودن امنیت و امنیت هویتی

به صورت کلاسیک، مناسبات راهبردی دولت‌ها با استفاده از نظریه‌های مطرح در چارچوب مکتب واقع‌گرایی بررسی می‌شد که مفاهیم محوری آن قدرت، امنیت، دولت و دیپلماسی بودند. نگاه این مکتب به دولت، همانند انسان عقلانی و حساب‌گر است. از منظر نظریه‌پردازان این مکتب، دولت‌ها به دنبال منافع خود هستند و با شناخت گزینه‌های گوناگون و محاسبه سود و زیان آنها، دست به انتخاب می‌زنند (دان و اشمیت، ۱۳۸۳: ۳۵۴-۳۱۹). در طی سه دهه گذشته، تحولات اساسی در حوزه نظری مطالعات راهبردی به وجود آمده است. در نظریه‌های جدید، نه دولت معادل انسان در نظر گرفته می‌شود و نه عقلانیت آن مطلق است. در نظریه‌های جدید، منافع ملی اهمیت خود را برای دولت‌ها حفظ کرده است، اما چگونگی شکل‌گیری منافع ملی اهمیت زیادی دارد. منافع ملی لزوماً به موضوعی ثابت و مورد اجماع اشاره ندارد. منافع ملی امری بر ساخته، اجتماعی و بیناذهنی است که تعیین مصادیق، اولویت‌بندی و چگونگی تأمین آن چالش‌زا، مجادله‌آمیز و متکی بر برداشت‌ها، پیش‌فرض‌های

ذهني، جهانبياني و منافع افراد، سياستمداران و گروهها و به طور کلي، فرهنگ و هويت است (كتزنشتاین، ۱۳۹۰: ۱۳).

بر اين اساس، به نظر مى رسد در کثار توجه به منافع ملي و عوامل مادي، توجه به هويت و فرهنگ در شكل گيري منافع و رفتار دو کشور ايران و امارات، در روابط با يكديگر مؤثر است و از اين رو، نظريه سازهانگاري و مفهوم «هويت» و «هويت امنيتی» مى تواند در تبیین سياست خارجي امارات در قبال ايران و چگونگي ساخته شدن ايران در اذهان سياستگذاران ابوظبي، مفيد باشد.

سازهانگاري در پاسخ به تحولات شگرف دهه ۱۹۸۰ و به دنبال بروز تغيرات اساسی در سياست خارجي شوروی در دوره گورباچف به وجود آمد. در اين دوره، مناظره ن الواقع گرایي و نئوليراليسم در جريان بود که به مناظره نو-نو معروف شد. در عين حال، تبیین آنها از واقعیع چندان قانع کننده نبود و در نتیجه، نظریه های انتقادی بستر مناسب تری برای مطرح شدن چندان (Baldwin, 1993). انگاره اصلی سازهانگاري اين است که بدون مسئله بودن واقعيت بیرونی، موضوع شناخت^۱ غيرقابل قبول است و شناخت جهان به عنوان ساخت يابي اجتماعي، از طريق مشارکت معاني و فهم های بیناذهني، به صورت چندجانيه صورت مى گيرد. سازهانگاري، سياست بين الملل را بر اساس هستي شناسی رابطه ای مى بیند و بر خلاف جريان اصلی که بنیادی ترین فاكت ها در مورد جامعه را سرشت و سازماندي نيزوهای مادي مى داند، بر عوامل فكري و معناگرایانه مانند فرهنگ، انگاره ها، هويت، هنجارها و ارزش ها تأکيد دارد. کانون توجه سازهانگاري بر ابعاد غيرمادي روابط بين الملل، بر ساخته بودن امور واقع، قوامدهی متقابل ساختار و کارگزار، نقش هويت در درک کنش گران از تهدید و امنيت و نقش قواعد در نظم دادن به امور و روابط اجتماعي است (Zehfuss, 2004).

در حوزه امنيت، سازهانگاري مفهوم تهدید عيني را باطل مى شمارد. ريس- کاپن مى گويد: «برداشت ما از تهدید، برخاسته از ساختار شبه عيني قدرت در نظام بين الملل نیست، بلکه بازيگران از روی ارزش ها و هنجارهای حاكم بر فرایندهای سياسي داخلی که به هويت شركايشان در نظام بين الملل شكل مى بخشد، رفتار خارجي آنها را استنباط مى کنند.» از نظر

1. objective

آنها، اتحادها و ائتلاف‌ها بر خلاف نظر واقع‌گرایان، نه صرفاً بر اساس تهدید، بلکه بر اساس ارزش‌های مشترک شکل می‌گیرند. این نهادها، تجلی بنیادین ارزش‌ها هستند و در امور بین‌الملل، نقش اساسی ایفا می‌کنند. هویت ملی به دولتها کمک می‌کند بر اساس برداشتی که از خود دارند، تهدیدهای امنیت ملی را تعریف و به سازوکارهای شکل‌دادن به متحدهای اقدام کنند. دولتها بر اساس هویتشان، دشمنان، رقبا و دوستان خود را درک می‌کنند و در این فرایند، هویت خود را تعریف و بازتعریف می‌نمایند. آنها بر اساس انتظاری که از دیگران دارند، رفتارشان را تنظیم می‌کنند (یزدان‌فام، ۱۳۸۹: ۱۹۰).

تأکید سازه‌انگاری بر نقش فرهنگ و هویت در روابط بین‌الملل و مطالعات امنیتی و راهبردی، توجهات را به سوی رویارویی فرهنگ‌ها و نقش آن در بروز منازعات جلب کرده است. هرچند نقش فرهنگ در بروز منازعات، از قدیم مورد توجه بوده و ایدئولوژی به صورت یکی از عوامل مؤثر در بروز و تداوم جنگ سرد مطرح می‌شد و بعد از آن نیز نظریه برخورد تمدن‌ها نمادی از تأکید نظریه پردازان امنیتی به مقوله فرهنگ بود، اما نقش فرهنگ و چگونگی تأثیرگذاری آن در نظریه سازه‌انگاری تئوریزه و به آن، نقش متغیر مستقل داده شده است. در نظریه سازه‌انگاری، نقش فرهنگ به عنوان عامل شکل‌دهنده به هویت دولتها و برداشت آنها از خود و دیگران، بروز می‌یابد (همان: ۱۹۲).

سازه‌انگاری، هویت را به عنوان دستورالعمل وارد بررسی‌های امنیتی و سیاست خارجی دولتها کرد. از نظر سازه‌انگاری، دولتها بر اساس تعریفی که از خود دارند در عرصه بین‌المللی دست به اقدام می‌زنند. هویت دولتها در تعامل با دیگران و به صورت اجتماعی شکل می‌گیرد و قوام می‌یابد. به طور کلی، سازه‌انگاران به سه اصل هستی‌شناسی در مورد زندگی اجتماعی و تأثیر آن بر سیاست خارجی و روابط بین‌الملل باور دارند که عبارتند از:

- اهمیت ساختارهای هنجاری و ایده‌های فکری، همچون ساختارهای مادی.
- نقش هویت‌های اجتماعی در شکل‌گیری منابع و رفتار بازیگران.
- بررسی متقابل کارگزار - ساختار.

سازه‌انگاران، اهمیت خاصی برای تأثیرگذاری ایده‌ها و افکار قائلند. آنها استدلال می‌کنند که ایده‌ها و باورها و ارزش‌های مشترک نیز دارای ویژگی‌های ساختاری هستند و نفوذ مؤثری

بر کنش‌های اجتماعی و سیاسی دارند. ساختارهای فکری و هنجاری و نظامهای معنایی، تعیین می‌کنند بازیگران چگونه محیط مادی خود را تفسیر می‌کنند. از این نظر، واقعیت‌های بین‌المللی از سوی ساختارهای معرفتی معنا می‌باید و در چارچوب مفهومی که آن موضوع‌ها برایشان دارد، عمل می‌کنند و از این رو، رفتار با دوست و دشمن متفاوت است. روند علامت‌دادن، تفسیرکردن و واکشن، نوعی کنش اجتماعی بوده و روند ایجاد معانی بین‌الاذهانی را آغاز می‌کنند (Guzzini and Leander, 2006).

بر خلاف نووقع‌گرایان و نولیبرال‌ها که به طور عقلانی و آگاهانه مسائل مربوط به شکل‌گیری منافع را در یک طبقه قرار داده و با اولویت به عنوان دستاوردهای تعیین‌کننده‌ای که به طور برونزرا و پیش از تعامل اجتماعی وجود دارند، برخورد می‌کنند، سازه‌انگاران معتقدند برای تبیین طیف گسترهای از پدیده‌های بین‌المللی که خردگرایان آنها را غلط فهمیده یا نادیده گرفته‌اند، درک چگونگی تشکیل منافع امری کلیدی است. از نظر آنها، درک اینکه چگونه ساختارهای غیرمادی، هویت بازیگران را تعیین می‌کنند، به این خاطر اهمیت دارد که هویت‌ها منافع را تشکیل می‌دهند و منافع نیز سرچشمه اقدام‌ها هستند (کرمی، ۱۳۸۳: ص ۱۶۲-۱۶۳). با توجه به امنیتی‌بودن هویت در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس و نظر به اینکه در این منطقه، هویت‌ها بیشتر بر پایه برداشت دولتها از وجود «دگر» یا دگرهای عینی یا ذهنی شکل می‌گیرد و این رویکرد، اغلب منافع آنها را تأمین می‌کند، بستر تعاملات و هنجارهای مربوط به سیاست خارجی و محیط پیرامونی کشورهای منطقه، در حوزه مباحث امنیتی و راهبردی واقع می‌شود (Henning, 1999: 14-16). در چنین رویکردی، به همان میزان که ارتباط و دوستی با دولتها خودی راحتر است، سازش و مصالحه با دولتها، ماهیت وجودی یافته و بسیار سخت و دشوار می‌شود.

در نظریه نووقع‌گرایی، قدرت دولتها در نظام بین‌الملل، متغیر مستقل و سیاست قدرت یعنی توازن قوا و ائتلاف، همچون متغیر وابسته به حساب می‌آید. در نولیبرالیسم، متغیرهای داخلی، متغیر مستقل و سیاست جستجوی منافع، متغیر وابسته هستند. در سازه‌انگاری، متغیر مستقل هنجارهای اجتماعی داخلی و بین‌المللی و متغیر وابسته، سیاست هماهنگی با هنجارها^۱

1. Norm Consistency Policy

می باشد. نخبگان تصمیم ساز بر اساس این متغیر رفتار می کنند. آنها سیاست را به گونه ای تنظیم می کنند که در وجهه بین المللی یا منطقه ای دولتشان خدشه وارد نکند. به این ترتیب، قضاوت در خصوص رفتار دولتها در سیاست خارجی، ریشه در فهم آنها از هنجارها و نیز میزان تأثیرگذاری آن هنجارها دارد (قهرمان پور، ۱۳۸۲: ۳۱۲).

ب. ماهیت سیاست خارجی امارات: از امنیت فیزیکی تا امنیت هویتی

روابط جمهوری اسلامی ایران با امارات متحده عربی تا حد زیادی به کاربست گفتمان امنیتی شدن روابط میان این دو کشور وابسته است که در مواردی، نه در سیاست داخلی امارات متحده عربی، بلکه در مسایل و ترتیبات منطقه ای و منافع قدرت های فرامنطقه ای، ریشه دارد. در خلیج فارس، کانون های بحران زای فراوانی وجود دارد که جزایر سه گانه ابو موسی، تنب بزرگ و کوچک، یکی از آنها می باشد. به نظر می رسد ادعای امارت متحده عربی در خصوص این جزایر، از سال ۱۹۹۱، کانون «امنیتی شدن ایران» در سیاست خارجی ابوظبی به شمار می آید (جعفری ولدانی، ۱۳۷۴: ۱۰-۱۲).

در همین پیوند، روابط دولتها، همیشه و همه جا یکسان نیست. در روابط میان کشورها، ممکن است از یک سو، عاملی برای رقابت وجود داشته باشد و از طرف دیگر، عواملی برای همکاری یافت شود. چنانچه بعضی دولت های آمریکای لاتین (پرو، شیلی، بولیوی)، در حالی که در مورد مسائل مرزی در وضعیت رقابت به سر می برند، وقتی در سازمان های بین المللی و اتحادیه های اقتصادی ظاهر می شوند، به همکاری با یکدیگر می پردازند. در منطقه خلیج فارس، عوامل متعارض بسیار زیاد هستند و در روابط کشورهای مختلف، می توان مصاديق زیادی برای آنها یافت، اما تفوق گفتمان امنیتی ساز در جهت هویت یابی سیاست خارجی کشورها (مثالاً امنیتی کردن ایران در سیاست خارجی ابوظبی)، موجب برتری مسائل امنیتی بر مسائل اقتصادی و فنی شده و حل و فصل تعارضات مشکل تر شده است (ادیب مقدم، ۱۳۸۸).

در سطح منطقه ای، در خاور میانه، به علت وجود اسرائیل، سال هاست اختلاف های درون منطقه ای، به ویژه در بعد ارضی، به شدت امنیتی شده و بر نوع مناسبات کشورها تأثیر

گذاشته و آن را میان متحدهین به سوی همکاری و میان رقبا، به سوی منازعه سوق داده است. وقتی دولت‌های یک منطقه در حالت منازعه با یکدیگر به سر می‌برند، ماهیت مسائل مورد منازعه، میزان و شدت آن را آشکار می‌سازد. برای مثال، منازعات مرزی یا منازعات هویتی، غالباً بیش از رقابت‌های ایدئولوژیک و اقتصادی، به روابط درونی منطقه آسیب می‌رساند. دشمن مشترک هویتی و امنیتی، ممکن است بیش از منافع اقتصادی، علل پیوند ملی در کشور محسوب شود (Laursen, 1995: 3-16). سیاست خارجی امارات متحده عربی تا حدودی از مسائل منطقه‌ای و هویت عرب‌گرایانه آن تأثیر پذیرفته و با الهام‌گرفتن از اختلافات مرزی، به نماد هویت امارات نوین مبدل شده است.

در خاورمیانه، هویت‌های گوناگونی وجود دارد. این هویت‌ها شامل دو طیف مختلف فراملی و فرومملی می‌شود. در میانه این طیف نیز هویتی به نام هویت ملی در حال تکوین است. رقابت میان این هویت‌ها و تأکید کشورها بر هریک از آنها، مجموعه جالبی از همکاری، تقابل و تضاد را به وجود آورده است. اسلام و زبان، هویت‌های فراملی عربی و اسلامی را به وجود آورده‌اند.

پانعربیست‌ها معتقدند دولت‌ها باید با محدودکردن حق حاکمیت، منافع مشترک اعراب همچون مسئله فلسطین را در نظر بگیرند و استقلال از غرب را در اولویت قرار دهند. در مقابل، رهبران عرب در صددند با ترویج آرمان‌های عربی، افکار عمومی را به سوی خود جلب کرده و از این طریق، رهبری اعراب را به دست گیرند. این بازی مستلزم سیاست‌های نمادین است تا با ایجاد جذابیت‌های پانعربی در میان مردم و نخبگان، دولت‌های رقیب را تحت فشار و مورد تهدید قرار دهد تا به تغییر سیاست‌ها و رفتارهای ناهمگون آنها بیانجامد.

با افول پانعربیسم، هویت‌های فراملی پاناسلامی رو به گسترش نهاد. جنبش‌های اسلام‌گرا در خاورمیانه، با جنبش معروف اخوان‌المسلمین (۱۹۲۱) در مصر آغاز شد و به سرعت رشد کرد. شکست اعراب در جنگ ۱۹۶۷ با اسرائیل، باعث افزایش قدرت هویت اسلامی در جهان عرب، به ویژه در مصر شد. اسلام‌گرایان، شکست در جنگ ۱۹۶۷ را ناشی از انحراف حکومت ناصر از صراط مستقیم الهی و توکل به عوامل مادی نظیر پانعربیسم و

سوسیالیسم عربی عنوان کردند. انقلاب اسلامی ایران، باعث افزایش فعالیت اسلام‌گرایان در منطقه شد و در سال ۱۹۸۰، اسلام‌گرایان، انورسادات، رئیس جمهور مصر را ترور کردند.

هویت ملی به هویت گروهی از مردم اشاره می‌کند که دارای سرزمین تاریخی، اسطوره‌های تاریخی و حقوق مشترک هستند. در خاورمیانه، هویت ملی بعد از جنگ‌های جهانی اول و دوم شکل گرفت و هنوز کامل نشده و در حال تکوین است. دولتهای عرب منطقه، در میان هویت عربی که ماهیتی زبانی و قومی دارد، هویت اسلامی که ماهیتی دینی دارد و هویت ملی که بیشتر ماهیت سرزمینی و ساختار سیاسی مدرن دارد، در نوسان هستند. این سه هویت به همراه دو ایدئولوژی لیبرالیسم و سوسیالیسم، به جریان‌های اصلی خاورمیانه شکل می‌دهند و با یکدیگر به رقابت می‌پردازند (بلامی، ۱۳۸۶).

در خاورمیانه، جز ایران و مصر که سرزمین‌های تاریخی و اسطوره‌های مشترک دارند، کشورهای دیگر تنها پرچم دارند و در آنها هویت – ملت، صبغه تاریخی و پیشامدرن ندارد. این کشورها در صددند از طریق مدرنسازی و ایجاد ارتش مدرن و با پناهبردن به ناسیونالیسم عربی، برای خود هویت ملی ایجاد کنند (Shibly, 2003: 77-83).

در سطح ملی، در امارات متحده عربی، روایات و حکایات تاریخی [آل نهیان در ابوظبی]، ابزار اعمال کنترل رسمی بر شیوه رؤیت و قایع تاریخی و باعث تداوم حکومت فعلی و افزایش وابستگی حکومت‌شوندگان به حکومت‌کنندگان شده است. این بازنمایی‌ها و بازتعریف‌ها، اغلب به عنوان رسوم و اساطیر بومی معرفی می‌شوند. هرگونه تفسیر مجدد از تاریخ گذشته، مستلزم داشتن اطلاع و فهم قوی از عواملی است که می‌تواند احساسات افسران خود یا گروه‌های بیعت‌کننده را تحریک کند. این کار (بازتفسیر گذشته) مستلزم ایجاد پیوند و ارتباط مجدد، تلفیق و حتی، ابداع نمادهایی است که با مقتضیات روان‌شناسی جمعیت هماهنگ باشد. تکوین و شکل‌گیری دولت مدرن در قرن بیستم در کشورهای عربی، به واسطه داستان‌های تاریخی اعراب بوده است. وحدت مناطق مختلف امارات متحده عربی، از بدرو تأسیس در سال ۱۹۷۱ تا کنون، به دلیل دسترسی به درآمدهای نفتی و پیشرفت‌های صورت گرفته، به شکل الگو و نمونه کشورهای دیگر درآمده است. تاریخ رسمی و مطلوب

دولت از طریق نمادهای آموزشی به بخش‌های مختلف جامعه آموزش داده می‌شود. در چنین تاریخی، از اسلام و حاکمیت آل نهیان به نیکی یاد می‌شود، همچنین، در این تاریخ، وفاداری‌ها به واحد بزرگتری به نام امارات متحده عربی که رهبری عالی آن را آل نهیان و نخبگان مذهبی بر عهده دارند، ارجاع می‌شود (مارتین، ۱۳۸۳: ۸۸)

یکی از مشکلات جوامع سنتی، نبود یکپارچگی و وفاق ملی است. این نکته، خود معمول شکل‌نگرفتن بهنگام دولت‌هایی است که در اروپای باختری، از قرون ۱۵ و ۱۶ میلادی، به تدریج شکل گرفتند و پیوندهای عمیقی در درون خود به وجود آورده‌اند. در کشورهای جهان سوم، فرآیند دولت – ملت‌سازی طی نشده و پیوندهای عمیقی درون آنها به وجود نیامده است. دولت ملی و ملی‌گرایی، بیش از اینکه درونی باشد، از سوی کشورهای اروپایی یا برای مقابله با دولت‌های مهاجم شکل گرفته است. مرزهای این کشورها با همسایگان، به صورت مصنوعی به وجود آمده و همواره، محل منازعه و عامل بروز و قوع جنگ میان آنها شده است (نقیب‌زاده، ۱۳۸۴: ۲۶۸). در همین حال، این مرزها، اختلافات با همسایگان، منازعات و جنگ‌ها، به بخشی از تاریخ مدرن این کشورها تبدیل شده و دولت‌های جدید تلاش می‌کنند از طریق بررسازی این تاریخ، به هویت ملی خود شکل داده و به ملت‌سازی به پردازند.

این قضیه در مورد امارات متحده عربی، بیش از کشورهای دیگر صدق کرده و بر سیاست خارجی آل نهیان تأثیر بیشتری گذاشته است. سیاست خارجی آل نهیان در قبال جزایر سه‌گانه ایرانی، بیش از آنکه متأثر از اهمیت این جزایر باشد، از نقش آنها در شکل‌دادن به نوعی هویت ملی و تکوین دولت – ملت در امارات تأثیر پذیرفته است. امارات متحده عربی، با استفاده از عوامل مؤثر در تکوین هویت ملی، در پی تعریف دگرها ای است که در سطح منطقه‌ای، ملی و مناسبات با ایران، به شکل‌گیری دولت ملی این کشور کمک کند. از این رو، سیاست خارجی این کشور در برابر جمهوری اسلامی ایران، بیش از عوامل مادی، از مؤلفه‌های معنایی تأثیر می‌پذیرد و عوامل مادی را به گونه‌ای تعریف می‌کند که به تکوین هویت ملی آن کمک کند.

ج. مؤلفه‌های راهبردی تأثیرگذار بر روابط ایران و امارات

۱. جزایر سه‌گانه

روابط ایران با امارات، حتی در جریان انقلاب ایران و در طی جنگ ایران و عراق حسنه ماند. در واقع، مناسبات دو کشور پس از هجوم عراق به کویت تا اوخرسال ۱۹۹۲، به شکل بارزی بهبود یافت، اما بعد از سال ۱۹۹۲، امارات مدعی حاکمیت بر جزایر سه‌گانه ایرانی شد. حاکم شارجه به اطلاعیه ایران دائر بر اینکه شهروندان عرب غیرتبعه امارات برای سفر به ابوموسی، نه روادید بلکه کارت ویژه‌ای تهیه کنند، انتقاد کرد. ایران نیز اعلام نمود اقدامش با موافقت‌نامه شارجه (۱۹۷۱) سازگاری دارد. علی اکبر ولایتی وزیر خارجه وقت، در سخنانی اعلام نمود: «شهروندان عرب جزیره با شهروندان ایرانی آن از حقوق یکسانی برخوردارند». در همان زمان، یعنی اکتبر سال ۱۹۹۴، وزیر امور خارجه ایران اظهار داشت: «ارجاع مسئله جزایر ایرانی به دادگاه لاهه، نیاز به موافقت طرفین دارد که جمهوری اسلامی ایران، به طور طبیعی با آن موافق نیست. مرجع حل سوء تفاهمات به وجود آمده میان ایران و امارات، همین دو کشور هستند و هیچ کشور ثالثی حق دخالت ندارد و به هیچ مرجع بین‌المللی نیز ربطی ندارد» (Ramazani, 1973: 56-58).

در مجموع، بحث جزایر سه‌گانه ایرانی در خلیج فارس با ملاحظات سیاسی و حقوقی خود که خارج از بحث این نوشتار است، تا حد زیادی باعث گسترش دامنه منازعه میان ایران و امارات شده است. این منازعه، در بسیاری از بزنگاه‌های مهم روابط تهران - ابوظبی، تأثیر سلبی گذاشته است (UAE interact, 2010). امنیتی‌کردن ایران در سیاست خارجی آل نهیان، این بعد سلبی را بیش از پیش ژرف ساخته است. به طور نمونه، به تازگی، اماراتی‌ها برای اینکه ترکیب جمعیتی را در این جزایر بر هم بزنند، تورهای گردشی را برای اعراب در منطقه ابوemosی برگزار می‌کنند که این موضوع، هم در کنار سیاست‌های ایران‌های ایرانی ابوظبی و هم در جهت افزایش حساسیت‌ها نسبت به جزایر سه‌گانه است. در عین حال، سیاست‌های امارات را نمی‌توان بی‌تأثیر از مناسبات منطقه‌ای و بین‌المللی دانست. ایران‌های امارات، در واقع،

بیشتر متأثر از روابط تهران با ریاض است. تجربه تاریخی نشان داده رفع اختلاف ایران و عربستان باعث ثبات روابط ایران و امارات و به نوعی، عقب‌نشینی اماراتی‌ها می‌شود.

۲. عراق جدید، همکاری یا منازعه میان ایران و امارات

یکی دیگر از مؤلفه‌های مؤثر در مناسبات راهبردی ایران و امارات، سکل‌گیری عراق جدید است. عراق در سه دهه گذشته، به شکل‌های گوناگون بر مناسبات تهران-ابوظبی تأثیر گذاشته است. در آغاز جنگ تحمیلی، یکی از شرایط صدام در برابر ایران، واکذاری جزایر سه‌گانه به امارات بود. شیوخ امارات متحده، نگاه مثبتی به عراق دارند. شیخ زايد بن سلطان آل نهیان، امیر متوفی امارات متحده عربی به عنوان معمار سیاست خارجی این امیرنشین، جایگاه خاصی برای عراق در جهان عرب قایل بود. او تأکید ویژه‌ای بر امنیت ملی عرب و گسترش گفتمان عرب‌گرایانه در جهان عرب داشت. شیخ زايد قبل از حمله آمریکایی‌ها به عراق، طرح پناهندگی سیاسی صدام به ابوظبی و کناره‌گیری صدام از قدرت را به بغداد داد، چرا که معتقد بود به زودی رژیم بعث فرو خواهد ریخت و امنیت اعراب بر باد خواهد رفت.

مؤسس امارات متحده عربی، همواره مردم عراق را مورد تمجید قرار داده و آنان را جزیی از پیکره جهان عرب خطاب می‌کرد. امارات متحده عربی، در سال ۲۰۰۳ و در کنفرانس بازسازی عراق در مادرید، مبلغ ۲۱۵ میلیون دلار در راستای بازسازی عراق به بغداد کمک کرد (التضامن مع العراق، شبکه الـ الامارات). امارات از نخستین کشورهایی بود که خطر نفوذ ایران در عراق را طرح و در جهت مقابله با آن به بازسازی روابط با عراق روی آورد و عبدالله ابراهیم عبدالله علی را به عنوان سفير خود در بغداد گماشت. در همین راستا، جلال طالباني رئیس جمهور عراق، بارها از شرکت‌های اماراتی برای سرمایه‌گذاری در عراق دعوت کرده است. شیخ عبدالله بن زايد آل نهیان، وزیر خارجه امارات، نخستین مسئول بلندپایه کشورهای خلیج فارس بود که در سال ۲۰۰۳ به عراق جدید سفر کرد. همچنین، ابوظبی قول بخشش هفت میلیارد دلار بدھی عراق را به مالکی در سفر اخیرش به امارات داده است (طالبانی یدعو الشركات الإمارتية للمشاركة في إعمار العراق).

در راستای سیاست خارجی امارات، حدود ۱۰۰۰ اماراتی، هم‌اکنون در حال آموزش نظامی در خاک آمریکا هستند. سواحل این کشور مانند دبی، لنگرگاه کشتی‌های جنگی و نظامی آمریکایی است. امارات، کانون اصلی همکاری اطلاعاتی در منطقه با واشنگتن است. این همکاری‌ها، اغلب در عراق نیز رؤیت شده است. آموزش نیروهای پلیس و نیروهای امنیتی عراق، زیر نظر آلمانی‌ها در خاک این کشور صورت می‌گیرد (کوردسمان، ۲۰۰۸: ۴).

نوع روابط امارات با عراق، به دلیل سرمایه‌گذاری این کشور در عراق، در آینده، گسترش خواهد یافت. بنابراین، این امر سبب خواهد شد ابوظبی بتواند نفوذ قابل توجهی در بخش‌های اقتصادی و تجاری عراق به دست آورد و آمریکا نیز از این رخنه زیرکانه امارات استقبال می‌کند، اما موضوع اساسی این است که بهبود روابط ابوظبی و بغداد، چقدر ممکن است به جدایی عراق از تهران و نزدیکی آن به هویت عربی منجر شود. گسترش نفوذ ایران در عراق با واکنش منفی امارات روپرتو شده و این کشور بر آن است با بهبود مناسبات خود با عراق، حوزه نفوذ ایران را در منطقه محدود سازد. هرچند این موضوع به تشدید بحران میان دو کشور منجر نشده، اما رقابتی آشکار در میان آنها در جریان است که موفقیت هر کدام از آنها می‌تواند به منافع و قدرت راهبردی طرف مقابل لطمه زند.

۳. امارات و رقابت هسته‌ای با ایران

یکی دیگر از مسایل راهبردی برای امارات متحده در روابط با جمهوری اسلامی ایران، فعالیت‌های هسته‌ای ایران و احتمال دست‌یابی آن به علم و فناوری هسته‌ای است. دولت‌های جنوب خلیج فارس، به موازات تشدید فشارهای آمریکا بر ایران برای توقف فعالیت‌های هسته‌ای، صدای خودشان را نسبت به خطرات ناشی از احداث نیروگاه اتمی بوشهر بلندتر می‌سازند. آنها بر این باورند که نیروگاه اتمی بوشهر به دلیل فناوری روسی، ایمنی بسیار کمی دارد. بروز هر گونه خطر عمدی یا سهولی در این نیروگاه، بیش از تهران، پایتخت کشورهای عربی را تهدید می‌کند. خطر حمله اسرائیل به این نیروگاه، می‌تواند پیامدهای منفی زیادی برای اعراب خلیج فارس به همراه داشته باشد. دولت‌های شورای همکاری خلیج فارس، استفاده از

انرژی هسته‌ای صلحآمیز را حق ایران می‌دانند و خواستار حل و فصل مسالمت‌آمیز مسئله هسته‌ای ایران هستند (Farrar-Wellman, 2010). العطیه، دبیرکل شورای همکاری خلیج فارس تأکید می‌کند که کلید امنیت در خاورمیانه در حل و فصل مسایلی مثل برنامه هسته‌ای اسرائیل و پایان‌دادن به اشغال سرزمین‌های فلسطینی از سوی اسرائیل است (GCC Web, 2008).

در همین حال، دولت‌های شورای همکاری خلیج فارس نگران آن هستند که در آینده با تهدیدات اتمی روبرو شوند. آنها تلاش می‌کنند غنی‌سازی اورانیوم یا پلوتونیوم را در کشورهای خودشان داشته باشند و چنین اقدامی را یکی از راههای ایجاد موازنۀ قدرت در برابر قدرت رو به رشد ایران می‌دانند و با جملات و اقدامات گوناگون آن را نشان می‌دهند. هرچند صحبت از برنامه هسته‌ای دولت‌های عضو شورای همکاری خلیج فارس، بلندپروزانه است و دست کم ۱۰ تا ۱۵ سال زمان می‌برد، اما دولت‌های عربستان و امارات، برنامه‌هایی را در این زمینه تدارک دیده‌اند و با قدرت‌های بزرگ دارنده فناوری هسته‌ای برای احداث نیروگاه‌های اتمی و احتمالاً در بلندمدت، دستیابی به توان غنی‌سازی در داخل کشور گفت‌وگو می‌کنند. آنها جدا از طرح احداث دستجمعی نیروگاه اتمی که در گفت‌وگوهای خود با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی طرح کردند، به شکل فردی نیز انگیزه بیشتری نسبت به کشورهای دیگر شورا دارند. با وجود این، هیچ کدام از دولت‌های شورای همکاری خلیج فارس از توان انسانی و فناوری لازم برای بهره‌گیری از انرژی هسته‌ای برخوردار نیستند. دولت‌های روسیه، فرانسه، ژاپن، آمریکا و کانادا، به نوعی آمادگی خود را برای مشارکت در احداث نیروگاه اتمی در کشورهای عربستان و امارات اعلام کرده‌اند (Perkovich, 2008: 228-229). در این خصوص، شرکت جنرال الکتریک آمریکا در حال مذاکره با عربستان و امارات است. دولت فرانسه در سال ۲۰۰۸ در زمینه فعالیت مشترک هسته‌ای با امارات متحده عربی قرارداد همکاری امضا کرد. همه کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، عضو پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای هستند و جز کویت، بقیه این کشورها پروتکل الحاقی را امضا کرده و می‌کوشند فعالیت‌های هسته‌ای‌شان را در چارچوب قراردادهای بین‌المللی و با همکاری دولت‌های بزرگ انجام دهند. در عین حال، برخی دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی مردم‌نهاد، نسبت به توانایی امارات متحده عربی در کنترل فناوری هسته‌ای به شدت نگران هستند و اعلام می‌کنند فعالیت

گروه خان در امارات در زمینه قاچاق هسته‌ای، نشان‌دهنده آن است که این کشور از توان لازم برای کنترل مرزها و شبکه‌های تروریستی برخوردار نیست و فعالیت‌های هسته‌ای این کشور می‌تواند به گسترش تروریسم در جهان بیانجامد (Ibid: 231).

توافقنامه همکاری هسته‌ای امارات و آمریکا در سال ۲۰۰۹، از همین زاویه، یعنی چشم‌انداز همکاری هسته‌ای میان ابوظبی-تهران قابل تحلیل است. امارات این اجازه را می‌دهد تا سوخت اتمی استفاده شده خود را به بریتانیا یا فرانسه برای بازفرآوری ارسال نماید. این توافقنامه، همچنین به آمریکا اجازه خواهد داد در صورتی که امارات دارای تجهیزات هسته‌ای در رابطه با بازفرآوری و غنی‌سازی شود، به معامله پایان داده و در صورت نیاز، هرگونه مواد هسته‌ای یا تجهیزات حساس را به کشور خود برگرداند. نسخه اصلاح شده این توافقنامه در آوریل ۲۰۰۹، امضاء گردید. در نسخه جدید، امارات صریحاً از داشتن غنی‌سازی و تجهیزات بازفرآوری در قلمرو خود منع شده است.

امارات متحده عربی، در منطقه عاری از سلاح‌های منطقه‌ای، از مزیت نسبی و شاید از مزیت مطلق برای پیشرفت و تأمین اهداف برخوردار است، اما دولت این کشور، نگران سلاح‌های هسته‌ای اسرائیل و فناوری هسته‌ای ایران در منطقه می‌باشد. این کشور در فضای واقع گرایانه نمی‌تواند از اهداف و منافع حیاتی خود حمایت کند. همچنین، اتكای آشکار و همه‌جانبه به قدرت‌های بزرگ، به هویت عربی آن لطمہ زده و ممکن است موجب تشدید اختلافات در درون کشور شود. زمامداران این کشور برای مقابله با این معضل در تلاشند در چارچوب شورای همکاری خلیج فارس یا به تنهایی، دست‌کم در کوتاه‌مدت، فناوری هسته‌ای صلح‌آمیز و در میان‌مدت، فناوری غنی‌سازی اورانیوم را کسب کنند و در وضعیتی که با تهدید هسته‌ای رو برو شدند و رقابت تسلیحاتی در منطقه بروز کرد، از توان لازم برای تأمین منافع حیاتی خود برخوردار باشند.

د. قیام مردم بحرین

بحرين، از چهاردهم فوريه ۲۰۱۱ (۲۵ بهمن ماه ۱۳۸۹) گذشته، صحنه اعتراضات مردمی عليه نظام حاکم و اعمال تبعيض‌های مذهبی عليه اکثریت شیعه است و در جریان این اعتراضات، خاندان حاکم ضمن فراخواندن نیروهای کمکی از ۲ کشور امارات عربی متعدد و عربستان سعودی، بیش از ۳۵ نفر را کشته و دهها نفر دیگر را زخمی و بیش از یک هزار نفر را بازداشت کردند که در این میان، بیش از ۵۰۰ نفر همچنان در بازداشت به سر می‌برند و حدود ۱۰۰ نفر از آنان زن هستند. این در حالی است که انقلابیون بحرین، به رغم اقدامات رژیم آل خلیفه در سرکوب اعتراضات، همچنان با برپایی تظاهرات خواستار ایجاد اصلاحات در بحرین و پایان‌بخشیدن رژیم به سرکوب‌های امنیتی خود عليه مردم هستند.

وزرای شورای همکاری خلیج فارس، در چهارشنبه ۱۴ اردیبهشت ۱۳۹۰، خواستار همکاری بیشتر نهادهای امنیتی، تبادل آرا و افزایش تلاش‌ها بین کشورهای عضو این شورا در راستای مقابله با چالش‌هایی شدند که این کشورها در برده اخیر با آنها رو به روست. در بیانیه مذکور آمده است: «امنیت حوزه خلیج فارس، امنیت جهانی قلمداد می‌شود و هر خطری که این حوزه را تهدید کند، همه منطقه را تهدید خواهد کرد». شورای همکاری بار دیگر در راستای انحراف افکار عمومی از اقدامات بحران‌ساز عربستان و امارات مبنی بر مداخله نظامی در بحرین برای سرکوب انقلابیون، ایران را به دخالت در امور منطقه و نقض قوانین بین‌المللی و اصول حسن هم‌جواری متهم کردند. عربستان و امارات، دو رکن اصلی شورا، نقش اساسی را در سرکوب قیام مردم بحرین و متهم کردن ایران بازی کردند. در این بیانیه، همچنین، لشکرکشی نیروهای عربستانی و اماراتی، در قالب نیروهای سپر جزیره در بحرین قانونی شمرده شده است (الوزاری الخلیجی یبحث فی البحرين رؤیة تطوير مجلس التعاون، ۲۰۱۱).

رفتار و سیاست دولت‌های خلیج فارس در برابر قیام مردم بحرین، بر پایه برداشت آنها از هویت خود و پیامدهای این رویداد بر آن صورت گرفته است. دولت‌های عرب خلیج فارس، ضمن اینکه بخشی از جهان عرب به شمار می‌آیند، تفاوت‌های اساسی نیز با بقیه مناطق جهان عرب دارند. کشورهای این منطقه دارای ذخایر بزرگ نفت و گاز هستند. آنها از نظر اقتصادی بسیار ثروتمند هستند و در چند دهه گذشته، رشد اقتصادی بسیار خوبی را تجربه کرده‌اند.

شهروندان این کشورها، وضعیت اقتصادی خود را عالی و بسیار خوب می‌دانند. ۶۳٪ مردم امارات بر این باورند که اقتصاد کشورشان شکوفاست، ۳۶٪ آن را اقتصادی قدرتمند می‌دانند و تنها ۱٪ از مردم آن را نارسا می‌بینند. مردم همه کشورهای عضو شورا از اقتصاد کشورشان رضایت دارند. بالاترین نارضایتی در میان مردم این کشورها، به مردم بحرین مربوط است. ۱۰٪ از مردم این کشور، اقتصاد بحرین را نارسا، ۶۴٪ قوی و ۲۷٪ آن را شکوفا می‌دانند (Abu Progress and the Tradition in the Gulf Cooperation Dhabi Gallup Center 2011: Council States Council States). اقتصاد شکوفا و رفاه بسیار بالای مردم این کشورها، آنها را از بقیه مناطق جهان عرب که در وضعیت اقتصادی بدی قرار دارند، تمایز می‌سازد.

از نظر فرهنگی و سیاسی نیز منطقه خلیج فارس با کشورهای دیگر عرب تمایز است و از همگنی درونی بیشتری برخوردارند. همانگونه که بلامی (۱۳۸۶: ۱۳۲-۱۳۱) مطرح می‌کند، زبان مشترک (عربی)، مذهب مشترک (اسلام)، ساختارهای اجتماعی مشابه، استانداردهای مشابه برای توسعه اقتصادی، نظامهای حکومتی مشابه، فرهنگ گروهی و جغرافیایی مشترک، ویژگی‌هایی است که این کشورها را به هم پیوند داده است. اگرچه بسیاری از این شاخص‌های (زبان و مذهب) در میان بسیاری از دولت‌های خاورمیانه مشترک است، اما شاخص‌های دیگر، اعضای این جامعه را از دولت‌های بیرونی تمایز می‌کند. برای نمونه، نخبگان حاکم در هر شش دولت عضو، اسلام سنی را پذیرفته‌اند، در حالی که اکثریت مردم در بحرین، مسلمانان شیعی هستند. به علاوه، رهبران هر شش دولت، به رغم وجود تفاوت‌های بارز، تعلیماتی مشابه وهابیگری سعودی را تأیید می‌کنند. از هشت پادشاهی موجود در دنیای عرب، شش پادشاهی عضو شورای همکاری خلیج فارس هستند و سبک حاکمیت آنها مشابه می‌باشد. البته، اصلاحات قابل ملاحظه‌ای در کویت به عمل آمده است. به علاوه، افراد و رهبران دولت‌های عضو شورای همکاری خلیج فارس، همچنان لباس‌های سنتی ملی به تن می‌کنند؛ در حالی که این رسم در دولت‌های عربی دیگر منسوخ شده است.

این تشابه میان دولت‌های عضو شورای همکاری خلیج فارس در درون و تمایز با دیگر کشورهای عرب و ایران در برآون، بستری است که به هویت‌های این کشورها در برابر دیگران شکل داده و به درون‌گذاری و برآون‌گذاری از سوی دولت‌های عضو شورای همکاری خلیج

فارس می‌انجامد. آنها نمی‌خواهند پذیرنده حکومتی شیعه در بحرین روی کار آید. حاکمیت شیعیان در بحرین برای آنها به معنای فروپاشی هویت خلیجی این کشورهاست. هویت عربی با قرائت وهابی، عامل تمايز آنها نه تنها از ایران، بلکه از سایر کشورهای عرب است. از این نظر، رویدادهای بحرین برای هر کدام از دولت‌های عرب خلیج فارس، به ویژه برای عربستان و امارات بسیار تعیین‌کننده و راهبردی است. پیروزی شیعیان در بحرین، به معنای نابودی هویت واحد آنها و ایجاد گسل بزرگ در درون این شورا و پیوند یکی از اعضای آن با کشوری است که شورا در سه دهه گذشته آن را به شکل دگر خود تعریف کرده است. در همین حال، تغییر حکومت در این کشور، از طریق اعتراضات اجتماعی و سیاسی، به معنای فروپاشی نظامهای پادشاهی در یکی از اعضای شورا و تزریق دموکراسی و نظام دموکراتیک به اجتماعی که نظامهای پادشاهی بر آنها حکومت می‌کند، می‌باشد و این ویژگی عنصر پیونددهنده در میان آنها به شمار می‌آید.

سرکوب هماهنگ و همسوی قیام مردم بحرین از سوی دولت‌های عضو شورای همکاری خلیج فارس، نشان‌دهنده عمق روابط آنها با یکدیگر و ترس و نگرانی آنها از فروپاشی مبانی هویتی‌شان است. روابط این دو کشور، عمق تأثیر فرهنگ و هویت عربی - سنی در سیاست خارجی امارات در اتخاذ سیاست سلبی ابوظبی در قبال موضوع قیام مردمی بحرین و نفوذ ایران در بحرین را نشان می‌دهد. از نظر دولت‌های شورای همکاری خلیج فارس، جمهوری اسلامی ایران تحت لوای گفتمنان شیعی به مقابله با هویت هستی‌شناختی امارات و کشورهای عضو این شورا برخاسته و موقفیت قیام مردم بحرین، گام بلندی در پیروزی ایران و فروپاشی امنیت هستی‌شناختی شورای همکاری خلیج فارس، به شمار می‌آید.

۵. مناسبات اقتصادی ایران و امارات

ملموس‌ترین بخش مناسبات ایران و امارات به روابط اقتصادی و تجاری این دو کشور بر می‌گردد. بر اساس نظریه‌های مطرح سیاسی، این بخش در حوزه مناسبات هویتی آنها جای نمی‌گیرد. با وجود این، می‌توان ادعا کرد که روابط اقتصادی، مهمترین عنصر پیونددهنده و ایجابی مناسبات دو کشور است و در دوره‌های مختلف، بیشترین تأثیر را در روابط راهبردی

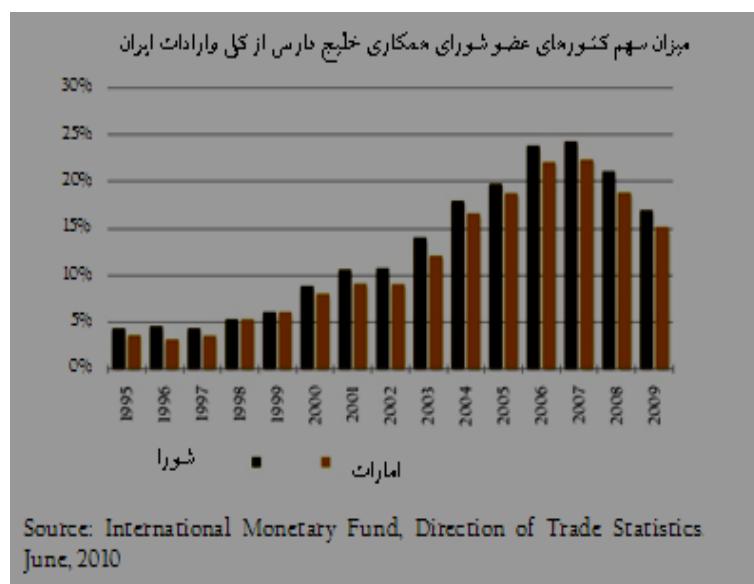
دو کشور بر جای گذشته است. از همین زاویه است که روابط دو کشور، به رغم همه اختلافات و تمایزات، در طی سه دهه گذشته روند رو به رشدی را تجربه کرده که نگاه به این بخش می‌تواند توضیح دهنده روابط تهران - ابوظبی باشد.

بسیاری از ساکنین شهرهای جنوبی جمهوری اسلامی ایران با مردم امارات متحده عربی رابطه خویشاوندی دارند. از این رو، جمهوری اسلامی ایران و امارات متحده عربی، بر پایه اشتراکات قومی، فرهنگی، مذهبی و اقتصادی، مناسبات گسترده‌ای برقرار ساخته‌اند. به رغم برخی ادعاهای غیرمعقول و بی‌پایه امارات متحده عربی در مورد مالکیت جزایر ایرانی «تنب بزرگ»، «تنب کوچک» و «ابوموسی» که در مواقعي موجب سردی روابط سیاسی دو کشور شده است، جمهوری اسلامی ایران، حداقل در سال‌های اخیر، عمده‌ترین مقصد صادرات مجدد امارات متحده عربی بوده و همواره سعی کرده است از طریق رفتار مسالمت‌آمیز و گفتگوی مبتنی بر حفظ ارزش‌های ملی، به توسعه روابط فی‌مابین یاری رساند.

امارات متحده عربی، در سال‌های ۱۳۷۴، ۱۳۷۵ و ۱۳۷۶، دومین شریک صادراتی ایران بود، ولی از سال ۱۳۷۷ تا کنون، به عنوان نخستین شریک صادراتی ایران، نقش مهمی را در بازارگانی خارجی ما ایفا کرده است.

جمهوری اسلامی ایران در شش ماهه نخست سال ۱۳۷۹، بالغ بر ۵ میلیون و ۶۰۰ هزار تن کالا به ارزش ۹۵۷ میلیون دلار به امارات متحده عربی صادر کرد که عمده‌تاً شامل فرش دستباف، خشکبار و مواد پتروشیمی بود.

امارات متحده عربی نیز در این مدت، ۵۹۲ هزار تن کالا به ارزش ۵۸۹ میلیون دلار به ایران صادر کرد و در ردیف سومین شریک وارداتی ایران قرار گرفت. این کشور، در سال‌های ۱۳۷۴ و ۱۳۷۵، دهمین، در سال ۱۳۷۶، نهمین، در سال ۱۳۷۷، پنجمین و در سال ۱۳۷۸، سومین شریک وارداتی ایران بود (آمار مبادلات بازارگانی جمهوری اسلامی ایران و امارات متحده عربی، ۱۳۸۸).



بررسی آماری روابط تجاری ایران و امارات، نشان‌دهنده آن است که روابط دو کشور در میان کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، در بالاترین حد قرار دارد. در طی ۱۵ سال گذشته، امارات به تنها بی نزدیک به همه کشورهای دیگر شورا با ایران روابط تجاری داشته است. سهم واردات ایران از این کشورها در سال ۲۰۰۸، بیش از ۱۳ میلیارد دلار بود که با سهم بقیه کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس برابر می‌کرد. این مبلغ، در سال ۲۰۰۹ به کمتر از ۹ میلیارد دلار در سال کاهش یافت (IMF, 2010). مناسبات تجاری آنها از سال ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۸، روند صعودی را تجربه کرده است. از سال ۲۰۰۸ تا کنون، این روند نه تنها سیر صعودی نداشته، بلکه در سرشاریابی قرار گرفته است که به نظر می‌رسد در پیدایش آن دو عامل نقش اساسی دارند. نخست، آغاز بحران در اقتصاد جهانی، کاهش مبادلات جهانی و کاهش درآمدهای نفتی ایران است که به تبع آن، واردات ایران از امارات متحده عربی نیز کمتر می‌شود. دوم، آغاز اعمال تحریم‌های بین‌المللی علیه جمهوری اسلامی، گسترش و جدی‌تر شدن آنها در چند سال اخیر است (Habibi, 2010: 5).

در سه سال گذشته، جنس تحریم‌های بین‌المللی از موارد موشکی و هسته‌ای، به مسائل مالی و تجاری در حوزه‌های وسیع‌تر اقتصادی و صنعتی گسترش یافته و تأثیرات خود را بر واردات ایران از امارات بر جای نهاده است. در سال‌های اول، آمریکا در اعمال تحریم‌ها چندان جدی نبود و کشورها، بی‌توجه به درخواست آمریکائیان، به مبادلات خود ادامه می‌دادند. محصولات و حوزه‌های تحریم نیز محدود بود. کسی به فروش ماشین‌آلات راهسازی و خودروهای سواری کاری نداشت و بهای آنها از طریق بانک‌های ایرانی و خارجی پرداخت می‌شد. به دنبال گسترش این نوع تحریم‌ها، میزان واردات ایران از امارات کاهش یافته است. در همین حال، این موضوع را نمی‌توان نادیده گرفت که احتمال دارد نوع مبادلات تغییر کرده و آمار این مبادلات، به دلیل اعمال تحریم‌های بین‌المللی در اسناد رسمی قابل طرح نباشد. با وجود این، روابط اقتصادی ایران و امارات، صرفاً به واردات ایران از این کشور محدود نمی‌شود. حضور سرمایه‌گزاران ایرانی در این کشور، بسیار برجسته است. سرمایه‌گزاران ایرانی و ایرانیان امارات متحده عربی، ۱۰٪ جمعیت این کشور (تقريباً ۴۰۰ هزار نفر) را تشکیل می‌دهند. این کشور، بعد از آمریکا و ترکیه، سومین کشور مقصد برای مهاجران ایرانی است (NationaMaster 2011, Iranian citizens abroad). ایرانیان امارات، مجموعاً ۱۰۰۰۰ شرکت بزرگ و کوچک را در این کشور اداره می‌کنند. در دو دهه گذشته، ایرانیان زیادی به امارات مهاجرت کرده و در این کشور مشغول شده‌اند.

در حال حاضر، خطوط منظم هوایی میان تهران - دوبی و بالعکس، تهران - شارجه و بالعکس و تهران - ابوظبی و بالعکس، از طریق پروازهای هوایی جمهوری اسلامی ایران، کیش ایر، ماهان ایر و پروازهای امارات برقرار است. از سوی دیگر، اخیراً خطوط منظم هوایی میان بندر عباس، جزیره کیش، جزیره قشم، کرمان، اصفهان و شیراز با بنادر امارات متحده عربی توسط شرکت‌های هوایی بخش خصوصی ایران دایر شده است. همچنین، کشتیرانی جمهوری اسلامی ایران در ۳ سال اخیر، ناوگان کشتی‌های تندری خود را در مسیر خطوط منظم بندر عباس به دوبی و بندر بوشهر به ابوظبی و شارجه، به کار انداخته است. این در حالیست که خطوط منظم حمل بار به صورت کانتینر و فله، سال‌هاست توسط این کشتیرانی

میان بنادر ایران و امارات راهاندازی شده است (آمار مبادلات بازارگانی جمهوری اسلامی ایران و امارات متحده عربی، ۱۳۸۸).

حضور ایرانیان در امارات متحده عربی، به شکل عادی، عنصر پیونددهنده دو کشور است.

آنها با فعالیت‌های اقتصادی خود عملاً برای هر دو کشور سودمند هستند و می‌توانند به پل ارتباطی و عامل تعمیق شناخت مردم و مسؤولان دو کشور، از هم شوند، اما در صورت به خطر افتادن منافع حیاتی دو کشور، این عنصر تأثیر چندانی بر روابط نخواهد داشت و ممکن است همانند ایرانیان مقیم عراق در آغاز دهه ۱۹۸۰، از سوی دولت امارات مورد آزار و اذیت قرار گیرند و به عامل تشدیدکننده اختلافات و کشمکش‌ها تبدیل شوند.

نتیجه‌گیری

اختلاف سرزمینی ایران و امارات عربی متحده بر سر جزایر ایرانی خلیج فارس، با گذشت نزدیک به ۴۰ سال از توافق دو کشور در چارچوب موافقتنامه ۱۹۷۱، همچنان به عنوان یکی از موانع اصلی بمبود روابط ایران با امارات متحده عربی به شمار می‌آید. این اختلاف، به مرور زمان به موضوعی تاریخی تبدیل شده و امارات متحده عربی تلاش می‌کند آن را در قالب اشغال سرزمین‌های عربی از سوی دولت‌های غیرعرب طرح کند و به آنها رنگ و بوی عربی و احساسی دهد تا بتواند پشتیبانی همه اعراب را در این موضوع به همراه داشته باشد. تأکید بر اینکه این جزایر سه‌گانه به اعراب تعلق دارد، سخنی نادرست در روابط دوچانبه ایران و امارات و امارات با دولت‌های عربی است. مناسبات ایران و امارات، در قالب روابط دوچانبه و به شیوه مسالمت‌آمیز قابل حل و فصل است و با نگاه به دستاوردهای همکاری متقابل در حوزه‌های اقتصادی و تجاری، می‌توان مبانی درستی برای تقویت پیوندهای دو کشور فراهم کرد.

فعالیت‌های هسته‌ای ایران صلح‌آمیز و در چارچوب پیمان منع اشاعه سلاح‌های هسته‌ای است. تأمین امنیت نیروگاه بوشهر و سایر مراکز هسته‌ای از اهداف اساسی ایران و جزئی از منافع حیاتی آن به شمار می‌آید. هرگونه اقدام تجاوزکارانه به این مراکز، نقض امنیت ملی ایران و تهدید منافع حیاتی آن است. بروز انفجار و خرابکاری در این مراکز، پیامدهای مادی و معنوی زیادی برای جمهوری اسلامی ایران دارد. دود چنین اقداماتی نخست به چشم مردم

ایران می‌رود و سپس به دولت‌های عرب خلیج فارس لطمه می‌زند. دستیابی به علوم و فنون پیشرفت، یکی از اهداف متعالی ایران است و جمهوری اسلامی آن را برای همه مسلمانان می‌خواهد. انتقال فناوری‌های جدید به امارات و توسعه و پیشرفت این کشور نه تنها برای ایران نامطلوب نیست، بلکه آن را برای مسلمانان و دولت‌های منطقه مفید می‌داند. این دو کشور می‌توانند با گسترش مناسبات خود، به تبادل اطلاعات در حوزه‌های مختلف کمک کنند. در عین حال، یافته‌های این تحقیق نشان‌دهنده آن است که نگاه هویتی امارات به مسایل و رویدادهای عراق و بحرین، به سوءتفاهم بیشتر میان ابوظبی - تهران منجر شده و در این مسیر، حضور و فشار دولت‌های فرامنطقه‌ای در خلیج فارس، عنصری تشدیدکننده به شمار می‌آید که در جهت بدترشدن مناسبات گام برمی‌دارند.

تلاش‌های امارات در شورای همکاری خلیج فارس، به ویژه در نشست آوریل ۲۰۱۱ آن در ریاض برای محکومیت ایران به آنچه دخالت‌های تهران در امور کشورهای حوزه خلیج فارس خوانده شده، نشان می‌دهد این کشور هنوز در مسیر نادرستی گام برمی‌دارد و بر عناصر واگرایی میان دو کشور تأکید می‌کند که با رویدادهای بحرین و مداخله نظامی امارات و عربستان سعودی و سرکوب شیعیان این کشور، تشدید شده است.

لازمه بهبود مناسبات ایران با امارات و اعضای شورای همکاری خلیج فارس، خروج از دوگانه‌های شیعی / سنی و فارس / عرب و گفتگو و تنظیم مناسبات، نه بر پایه هویت‌های فرهنگی مبتنی بر برداشت‌های گذشته، بلکه شکل دادن به مناسبات بر پایه نیازهای دنیای مدرن و ارزش‌های فرهنگی تاریخی پیونددهنده - نه جدایکننده - است. حضور نیروهای نظامی قدرت‌های فرامنطقه‌ای در خلیج فارس و کشورهای منطقه، به تشدید بدینی میان کشورهای منطقه و مداخلات دیگران در آن منجر شده و به اختلافات دامن خواهد زد. به رغم اینکه، در ظاهر، عوامل تشدیدکننده اختلافات میان ایران و امارات بیشتر از عوامل پیونددهنده است، اما تغییر نگرش مقامات دو کشور نسبت به هم و تأمل در این نکته که پیوندها بیش از گستالتها به سود منافع ملی دو کشور است، می‌تواند زمینه‌ساز بهبود روابط دو کشور باشد.

منابع

- ادیب مقدم، آرشین، (۱۳۸۸)؛ *سیاست بین‌الملل در خلیج فارس*، تهران: شیرازه.
- آمار مبادرات بازرگانی جمهوری اسلامی ایران و امارات متحده عربی
- <http://www.rasekhoon.net/Article>Show-26740.aspx>
- بلامی، الکس (۱۳۸۶)؛ *جواب عن همسایگان*، ترجمه محمود یزدان‌فام و پریسا کریمی‌نیا، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- التضامن مع العراق. شبکه الام الامارات (۲۰۱۰) در <http://www.alamuae.com/uae/showtopics-110.html>
- جی مارتین لی، نور (۱۳۸۳)؛ *چهره جدید امنیت در خاورمیانه*، ترجمه قادر نصیری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- دان، تیم و اشمیت، برایان (۱۳۸۳)؛ *رئالیسم*، در بلیس، جان و اسمیت، استیو، *جهانی شدن سیاست: روابط بین‌المللی در عصر نوین*، جلد ۱، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- طالبانی (۲۰۰۸)؛ *يدعو الشركات الإماراتية للمشاركة في إعمار العراق*، صحیفه الرای ۲۹-۱۲-۲۰۰۸
- عبدالله خانی علی (۱۳۸۲)؛ *نظريه‌های امنیت*، جلد ۱، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- قهرمان‌پور رحمن (۱۳۸۲)؛ «*تکوین گرایی از سیاست بین‌الملل تا سیاست خارجی*»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال هفتم، شماره دوم، تابستان.
- کرمی جهانگیر (۱۳۸۳)؛ «*سیاست خارجی از منظر تکوین گرایان اجتماعی*»، راهبرد، شماره ۳۱، بهار.
- کوردمیان، اُنطونی (۲۰۰۸)؛ «*القوى المسلحة التقليدية في الخليج (الفارسي)*»، مرکز الدراسات الاستراتیجیة الدولية، ۲۴ یونیو/حزیران.
- نقیب‌زاده احمد (۱۳۸۴)؛ «*تأثیر نیروهای اجتماعی بر سیاست خارجی*»، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال نوزدهم، تابستان.
- الوزاری الخلیجی (۲۰۱۱)؛ «*یبحث فی البحرين رؤیة تطوير مجلس التعاون*»، در: http://lahona.moheet.com/show_news.aspx?nid=387325&pg=1
- ولدانی اصغر جعفری (۱۳۷۴)؛ *تحولات مرزها و نقش ژئوپلیتیک آن‌ها در خلیج فارس*، تهران: قومس.

یزدان فام، محمود، (۱۳۸۹)؛ «دگرگونی در نظریه‌ها و مفهوم امنیت بین‌المللی»، در کتاب تحول مفاهیم در روابط بین‌الملل، حمیرا مشیرزاده و نبی‌الله ابراهیمی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

Abu Dhabi Gallup Center (2011); ‘Progress and the Tradition in the Gulf Cooperation Council States’ Available at: <http://www.abudhabigallupcenter.com/147758/report-progress-tradition-gulf-cooperation-council-states.aspx>

Baldwin David ed. (1993); **Neorealism and Neoliberalism: The Contemporary Debate**, New York: Colombia University Press.

Farrar-Wellman, Ariel (2010); ‘GCC – Iran relations’, February 15; Available at: <http://wwwirantracker.org/foreign-relations/gcc-iran-relations>

GCC Web (2008); GCC Secretary General calls for the adoption of diplomacy in dealing with Iran's nuclear file,” GCC website <http://www.gcc-sg.org/eng/index.php>, July 11.

Guzzini, Stefano and Leander, Anna eds. (2006); **Constructivism and international relations: Alexander Wendt and his critics**, London: Routledge.

Habibi, Nader (2010); ‘The Impact of Sanctions on Iran-GCC Economic Relations’, Middle East Brief, No. 45, November. Available at: <http://www.scribd.com/doc/41073751/The-Impact-of-Sanctions-on-Iran-GCC-Economic-Relations>

Laursen, Finn (1995); ‘Theoretical Perspectives on Comparative Regional Interaction’, **The Political Economy of European Interaction**, The Hague klawer.

NationaMaster (2011); ‘Iranian citizens abroad’, Encyclopedia; Available at: <http://www.nationmaster.com/encyclopedia/Iranian-citizens-abroad>

Perkovich, George (2008); ‘Nuclear Developments in the GCC: Risks and Trends’, Gulf Yearbook 2007-2008, Available at: http://carnegieendowment.org/files/perkovich_gcc.pdf

Ramazani R.K (1972); **The Persian Gulf: Iran**, Role, Charlotte Svill: University press of Virginia, second printing.

Shibley, Telhami and Macheall Barnett eds. (2002); **Identity and foreign policy in the Middle East**, London: Cornell University press,

UAE interact (2010); ‘Islands issue will always mar relations with Iran, says UAE Foreign Minister’, Today’s News Stories, posted on 21/04/2010; Available at: http://wwwuaeinteract.com/docs/Islands_issue_will_always_mar_relations_with_Iran_says_UAE_Foreign_Minister/40705.htm

Zehfuss, Maja (2004); **Constructivism in International Relations: The politics of reality**, UK: Cambridge University press.

چندجانبه‌گرایی و روابط فراآتلانتیک در افغانستان

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۲/۲۰

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۱۱/۱۴

* یاسر نورعلی وند

** علی خلیلی پور رکن آبادی

چکیده

نوشتار حاضر با طرح این سؤال که روی کار آمدن اوپاما و اتخاذ سیاست چندجانبه‌گرایی جدید چه دستاوردهایی در حل مسئله افغانستان برای دو سوی آتلانتیک به همراه داشته، به این پاسخ رسیده است که اتخاذ چنین سیاستی منجر به هر چه نزدیکتر شدن دیدگاهها و ارائه راهکارهای مشترک و همکاری مؤثرتر دو سوی آتلانتیک در حل مسئله افغانستان شده است. از سوی دیگر، به نظر می‌رسد چندجانبه‌گرایی مؤثر در افغانستان زمانی به موفقیت دست خواهد یافت که سرمایه‌گذاری بزرگ اروپا از نظر «قدرت سخت» و تعهد بیشتر آمریکا به «قدرت نرم» را در پی داشته باشد.

کلیدواژه‌ها: یکجانبه‌گرایی، چندجانبه‌گرایی، راهبرد امنیتی، تروریسم، روابط فراآتلانتیک، افغانستان.

* دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات اروپا دانشگاه تهران

* دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات آمریکای شمالی دانشگاه تهران

مقدمه

با آغاز قرن ۲۱ و وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، مبارزه با تروریسم و مصاديق آن، یعنی طالبان و القاعده در دستور کار امنیتی غرب به رهبری آمریکا قرار گرفت. جرج بوش ریاست جمهوری ایالات متحده، بالاصله پس از حادثه ۱۱ سپتامبر، جنگی را آغاز کرد که نه تنها هنوز هم برای آمریکا به پایان نرسیده، بلکه پایان دادن به آن به چالش مهم اتحاد فرآتلانتیک تبدیل شده است. اتحادیه اروپا که همواره متحد استراتژیک ایالات متحده قلمداد شده است، از همان روزهای آغازین جنگ، با آمریکا همراه شد. خوشبینی بوش - که استراتژی سیاست خارجی خود در افغانستان را بر اولویت دادن به گزینه نظامی قرار داده بود - مبنی بر پیروزی سریع بر طالبان و القاعده و پایان دادن به تروریسم، محقق نشد و تا کنون هزینه‌های زیادی را اعم از نظامی و غیرنظامی بر کشورهای درگیر در آن تحمیل کرده است. در شرایطی که آمریکا در نتیجه سیاست‌های یکجانبه‌گرایانه جورج بوش و شکست آنها در عرصه‌های مختلف، به ویژه در افغانستان و عراق، اعتبار و پرستیز جهانی خود را از دست رفته می‌دید، توسل به رویکرد چندجانبه‌گرایی برای ترمیم چهره آمریکا در جهان، نوعی ضرورت به شمار می‌رفت.

روی کار آمدن باراک اوباما، نوبدهخش فصلی تازه در روابط فرآتلانتیک بود، چرا که چندجانبه‌گرایی از منظر دموکرات‌ها بیشتر بر روابط فرآتلانتیکی و همکاری با اتحادیه اروپا استوار است. اوباما در طول مبارزات انتخاباتی خود، همواره بر لزوم تغییر سیاست‌ها و اتخاذ رویکردی چندجانبه‌گرایانه و ضرورت همکاری بین‌المللی برای حل مسائل جهانی همچون افغانستان، عراق، خلع سلاح، تغییرات آب و هوایی و مانند آنها تأکید کرد. از طرف دیگر، اتحادیه اروپا و دولت‌های عضو آن نیز از سیاست‌های اوباما استقبال کرده و خواهان همکاری نزدیکی در این زمینه‌ها شدند. با این مقدمه، سؤالی که مطرح می‌شود این است که روی کار آمدن اوباما و اتخاذ سیاست چندجانبه‌گرایی جدید، چه دستاوردهایی در افغانستان برای دو سوی آتلانتیک به همراه داشته است؟

برای تبیین فرضیه پژوهش یا پاسخ به سؤال اصلی مقاله، ابتدا به مطالعه نظری چندجانبه‌گرایی جدید و سپس، به بررسی اوضاع کلی افغانستان می‌پردازیم. آنگاه هر یک از سیاست‌ها و مواضع ایالات متحده و اتحادیه اروپا در مورد افغانستان را به بحث می‌گذاریم. در

پایان، به تأثیر این موضع و سیاست‌ها بر میزان همکاری روابط فرآآتلانتیک و همچنین، تأثیرات رویکرد چندجانبه‌گرایی بر صحنه افغانستان خواهیم پرداخت.

الف. چندجانبه‌گرایی^۱ جدید

تا قبل از روی کار آمدن باراک اوباما، نومحافظه‌کاران، یکجانبه‌گرایی^۲ را برای مدیریت تحولات جهانی در مقابل با تهدیدها و چالش‌های پیش‌رو در دستور کار خود قرار داده بودند. در راستای چنین رویکردی، جورج دبلیو بوش بارها بر نیت خود دایر بر اقدام به تنها‌یی یا به همراهی ائتلافی به رهبری آمریکا در هنگامی که جامعه بین‌المللی از مواجه با تهدید سرباز می‌زند، تأکید کرده بود (مختراری، ۱۳۸۷: ۱۸۲). با روی کار آمدن اوباما در سال ۲۰۰۸ و تأکید او مبنی بر تغییر و لزوم تصحیح سیاست‌های اشتباه گذشته، چندجانبه‌گرایی جدید در دستور کار قرار گرفت. اوباما بارها اعلام کرده است که رویکرد آمریکا را نسبت به مسائل مهم بین‌المللی تغییر و در مناسبات بین‌المللی، اولویت را به چندجانبه‌گرایی، دیپلماسی، گفتگو و تعامل خواهد داد. چندجانبه‌گرایی همواره یکی از اركان اصلی سیاست خارجی حزب دموکرات را تشکیل می‌داده است (ایزدی، ۱۳۸۸: ۱۸۳).

چندجانبه‌گرایی را می‌توان به «راهکارهای دیپلماتیک و اقدامات هماهنگ با چندین کشور، تحت حمایت رژیم‌های بین‌المللی، با استفاده از قواعد قبلی توافق شده و همچنین، دستورالعمل‌هایی برای دستیابی به سیاست‌های هماهنگ» تعریف کرد (Drezner, 2008: 194). چندجانبه‌گرایی، همچنین، تعامل دو یا چند بازیگر به صورت داوطلبانه از طریق همکاری‌های بین‌المللی نهادینه شده به وسیله هنجارها و اصول مشترک، از طریق اعمال قوانین یکسان برای همه بازیگران است (Bouchared and Peterson, 2010: 22).

آمریکا برای یافتن سیاست جمعی برای حل مشکلات مشترک باید به کشورهای دیگر ملحق شود. منطق چندجانبه‌گرایی آمریکایی بر نکات اساسی زیر استوار است:

1 . multilateralism
2 . unilateralism

- امنیت ملی آمریکا صرفاً نظامی نیست، بلکه شامل حفاظت از آمریکا در برابر آثار خطرناک جانبی وابستگی متقابل است.
- امنیت ملی آمریکا تنها از طریق همکاری‌های چندجانبه جهانی تقویت می‌شود.
- همکاری جهانی نیازمند نهادهای بین‌المللی کارآمد است. بنابراین، آمریکا باید با سازمان‌های بین‌المللی همکاری و از این سازمان‌ها و قوانین بین‌المللی حمایت کند.
- قدرت، پیچیده و در موضوعات مختلف مستلزم منابع، بازیگران و سلسه‌مراتب مختلفی است. قدرت نظامی کارایی محدودی دارد و مقاومت‌آفرین است.
- آمریکا از نقش مشروع رهبری در جهان برخوردار است، اما این رهبری باید بدون سلطه‌جویی انجام شود.
- آمریکا برای حل مشکلات جهان با نوعی الزام اخلاقی مواجه است (کالاهان، ۱۳۸۷: ۱۷۲).

بنابراین، اگر به دنبال اصطلاح واحد در سیاست‌خارجی اوباما هستیم، می‌توانیم از آن به عنوان واقع‌گرایی همکاری‌جویانه¹ یاد کنیم. ارزیابی واقع‌گرایی ناشی از تهدید از سوی منابع غیرستی و محدودیت‌های قدرت ایالات متحده برای مقابله یکجانبه با این تهدیدهای، همکاری با متحдан و غیرمتحدان که در آن منافع آنها در مقابله با تهدیدهای بین‌المللی مشترک است را ضروری می‌نماید (De Vasconcelos and Zabarowski, 2009: 69). در این چارچوب، اوباما بر حضور کشورهای دیگر برای سهمی‌شدن در مسئولیت جهانی در قالب چندجانبه‌گرایی جدید تأکید کرده است. وی در سپتامبر ۲۰۰۹ در سازمان ملل گفت: «این - مسئولیت جهانی - نمی‌تواند تلاش آمریکا به تنها یی باشد. کسانی که آمریکا را به خاطر اقدام یکجانبه سرزنش می‌کنند، هم‌اکنون نمی‌توانند بایستند و منتظر باشند آمریکا به تنها یی مشکلات جهان را حل کنند. اکنون زمانی است که همه ما سهمی از مسئولیت را برای پاسخ به چالش‌های جهانی به عهده بگیریم» (<http://www.nytimes.com/2009/09/24>, 2009/09/24).

اتحادیه اروپا نیز در راهبرد امنیتی ۲۰۰۹ آورده است که: «اکنون، زمانی منحصر به فرد برای تجدید چندجانبه‌گرایی است. در جهانی که تهدیدات جهانی، بازارهای جهانی و رسانه‌های

1. cooperative realism

جهانی وجود دارند، امنیت و رفاه ما، به طور فزآینده‌ای به سیستم چندجانبه‌گرایی مؤثر بستگی پیدا کرده است» (European Security Strategy, 2009).

البته، باید در نظر داشت که چندجانبه‌گرایی جدید و مؤثر، تنها زمانی ایجاد می‌شود که اتحادیه اروپا و آمریکا به نقاط ضعف و قوت و همچنین، اشتراک‌ها و اختلاف‌های خود آگاهی داشته باشند. چنین به نظر می‌آید که حتی در دوران اوباما نیز آمریکا به عنوان تنها ابرقدرت جهانی، نقش رهبری جریان چندجانبه‌گرایی را ایفا خواهد کرد و این می‌تواند به معنای اولویت‌دادن به چشم‌اندازها و منافع آمریکایی و نه منافع مشترک جهانی باشد. نایاب فراموش کرد که در طول مبارزات انتخاباتی، اوباما روشن ساخت که نمی‌خواهد استفاده از گزینه نیروی نظامی را رد کند و در صورت لزوم، اگر آمریکا با تهدید امنیتی حیاتی رویرو شود، به صورت یکجانبه عمل خواهد کرد (Voigt, 2008: 3-4).

ب. وضعیت افغانستان

هنگامی که باراک اوباما به کاخ سفید راه یافت، چالش‌های مهمی در رابطه با افغانستان پیش روی خود داشت. هنوز مسئله طالبان و القاعده به طور کامل حل نشده بود و همچنان وجود این گروهها که در واقع، علت اصلی حمله آمریکا به افغانستان در سال ۲۰۰۱ بود، دلیل نامنی و مسائی همچون جلوگیری از قدرت‌گرفتن دولت مرکزی قوی در افغانستان، حمایت از کشت مواد مخدر و همچنین، حمل و نقل آنها به نقاط مختلف دنیا، حملات تروریستی و تهدید دائمی برای آمریکا و اروپا قلمداد می‌شد. به دنبال شکست طالبان در افغانستان، این فرض وجود داشت که وضعیت کشور به حالت آرامش و ثبات سیاسی سوق پیدا خواهد کرد، اما حوادث بعدی نشان داد گروه طالبان و القاعده هنوز در افغانستان و حتی پاکستان فعال هستند و زمینه‌های تروریسم در حال گسترش است. در گزارش تیم مطالعه افغانستان در مرکز مطالعات ریاست جمهوری آمریکا، آمده که سال ۲۰۰۷، مرگبارترین سال برای نیروهای آمریکا و ناتو بوده است (بزرگمهری، ۱۳۸۹: ۱۴۸). بنابراین، ایالات متحده و متحدانش در نگرانی دائمی از پیروزی طالبان و القاعده در افغانستان به سر می‌برند، چرا که این مسئله به طور مستقیم امنیت شهروندان و اعتبار آنها را به خطر می‌اندازد (Niblett, 2010: 6-7).

چالش بعدی، دولتسازی و حکمرانی مطلوب است. ساختار حاکم بر افغانستان از لحاظ تاریخی، همواره به وسیله دولت مرکزی ضعیف شناخته شده که قادر به اجرای امور اداری و مالی مناطق مختلف آن نبوده است. ساختار سیاسی این کشور، به علت جنگ‌های مداوم و حضور فرماندهان شبکه‌نظامی، رهبران جناح‌ها و چهره‌های جدید قدرت در مرکز و حاشیه، به شدت تضعیف شده است. بنابراین، ایالات متحده و کشورهای اروپایی تصویب قانون اساسی، تشکیل پارلمان، ریاست جمهوری و انتخابات استانی را برای ایجاد دولت واحد مورد توافق جناح‌های عمدۀ در افغانستان، به عنوان بخشی از نقشه راه، در شهر بن آلمان در ۵ دسامبر ۲۰۰۱، تحت عنوان توافقنامه بن^۱ به امضا رساندند (Katzman, 2010: 1-2). تمامی این نهادها پس از پیروزی اولیه آمریکا و متحدانش در افغانستان تأسیس شدند، اما تشکیل آنها نتوانست باعث ایجاد دولت مرکزی قوی برای دستیابی به ثبات و امنیت در افغانستان شود، به طوری که می‌توان ادعا کرد بسیاری از الگوهای سنتی اقتدار هنوز باقی مانده‌اند. نمونه‌هایی از این الگوها در مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری در سال ۲۰۰۹ آشکار شد. برخی از نامزدها خصوصاً حامد کرزای^۲، در طراحی استراتژی مبارزات انتخاباتی خود، در وهله اول به جمع‌آوری آراء قومی و جغرافیایی به جای پیشبرد ایده‌های خاص توجه کردند (Katzman, 2010: 1-2).

همچنین، باید اضافه کرد که فساد مالی و ارتشا در سطوح مختلف اداری و سیاسی حاکم است و اعتماد عمومی نسبت به دولت مرکزی در حال کاهش می‌باشد (بزرگمهری، ۱۳۸۹: ۱۶۵).

مسئله مهم دیگر که همواره در افغانستان مطرح بوده، تولید مواد مخدر است. دولت افغانستان و جامعه بین‌المللی تأکید کرده‌اند که تولید و فاچاق مواد مخدر، منع اصلی بی‌ثباتی در افغانستان است. تولید تریاک در افغانستان، روندی فراینده داشته است. بر پایه یک گزارش، ۹۳ درصد از تریاک جهان در سال ۲۰۰۷، در افغانستان تولید شده است. مزارع خشخاش عمدتاً در جنوب تمرکز یافته‌اند و کشت این محصول، از جمله عوامل درآمدزایی صاحبان مزارع و حیات اقتصادی افغانستان است (بزرگمهری، ۱۳۸۹). این کشور، همچنین ۷۵ درصد از هروئین بازار جهانی و ۹۵ درصد از هروئین بازار اروپایی را فراهم می‌کند. هر ساله، کشت

1 . Bonn Agreement

2 . Hamid Karzai

تریاک در افغانستان افزایش پیدا کرده است. در مصاحبه‌ای که با سالمندان منطقه هرات انجام گرفت، آنها بر این عقیده بودند که آب و هوا مانع بزرگتری نسبت به اقدامات قانونی دولت عليه کشت تریاک بوده است (Aras and Toktas, 2008: 45). آثار جرائم مرتبط با مواد مخدر موجب تضعیف توانایی‌های دولت در اثبات صلاحیت خود، چه در کابل و چه در خارج از آن شده است. از طرف دیگر، طالبان و سایر گروههای افراطی در سال ۲۰۰۸، صد میلیون دلار از طریق تجارت تریاک و سایر مواد مخدر در افغانستان به دست آورده و تجارت این مواد، مهمترین منبع درآمد برای شورشیان طالبان است (Blair, 2010: 19). گفتنی است گروههای خارجی دیگری نیز در زمینه تجارت مواد مخدر با القاعده در ارتباطند. برای نمونه، شواهدی وجود دارد که جمعه خان^۱، یکی از حامیان مالی القاعده در بلوچستان، صاحب ناوگان حمل و نقل مواد مخدر از کراچی، تا بازارهای جهانی است. با اذعان به اینکه مسئله مواد مخدر در افغانستان در کوتاه مدت حل نمی‌شود، این موضوع می‌تواند به عنوان مشکل امنیت و توسعه دوباره چارچوب‌بندی شود (Aras & Toktas, 2008: 46-47).

مسئله آخری که می‌توان به آن اشاره نمود، حضور نیروهای نظامی خارجی در افغانستان است. اگرچه وجود چالش‌هایی که به آن اشاره شد، شاید به نوعی حضور نیروهای خارجی را در افغانستان توجیه کند، اما همواره این سؤال را به ذهن متبدار می‌کند که این نیروها تا چه زمانی باید در افغانستان باقی بمانند؟

حضور این نیروها خود به چالش مهمی برای افغانستان و کشورهای درگیر در آن تبدیل شده است. مطابق آمار ۶ ژوئن ۲۰۱۱، نیروهای کمک به امنیت بین‌المللی^۲ (ISAF) برابر با ۱۳۲/۵۴۷ نیروی نظامی از ۴۸ کشور است (<http://www.nato.int>).

باراک اوباما در سخنرانی خود در ۱ دسامبر ۲۰۰۹، اعلام کرد نه تنها تعداد نیروها را در افغانستان افزایش می‌دهد، بلکه نیروهای آمریکایی را تا اواسط سال ۲۰۱۱ به خانه باز می‌گرداند. اوباما همچنین اظهار کرد که هدف اصلی آمریکا، شکست کامل طالبان و جلوگیری از بازگشت القاعده به افغانستان است. وی بر این باور است که دستیابی به این هدف برای طرح

1. Juma Khan

2. International Stabilization Assistance Force

استراتژی خروج بسیار مهم است (Chatterjee, 2009: 3). بنابراین، به دنبال کشته شدن بن لادن، اویاما در بیانیه‌ای اعلام کرد: «مرگ اسامه بن لادن، دستاورد مهمی برای آمریکا در شکست القاعده است، اما پایان تلاش‌های ما نیست و شکی نیست که القاعده به حملاتش ادامه خواهد داد و ما باید در خارج و داخل هوشیار باشیم» (<http://www.nytimes.com/2011/05/02>). در عین حال، به نظر می‌رسد با توجه به نزدیک شدن انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، کشته شدن بن لادن، بهانه و انگیزه لازم را به اویاما برای خروج نیروها از افغانستان مطابق با قولی که در دسامبر ۲۰۰۹ داده بود، فراهم کرده است. بنابراین، وعده اویاما در سخنرانی تلویزیونی خود در ۲۲ ژوئن ۲۰۱۱ مبنی بر خروج ۱۰ هزار نیروی نظامی تا پایان سال ۲۰۱۱ (<http://bbc.co.uk>) را می‌توان در همین راستا ارزیابی کرد.

هریک از چالش‌های ذکر شده، تا حد زیادی به حیات القاعده و طالبان بستگی دارد، اما ساده‌لوحانه است بینداریم با از میان برداشتن القاعده و طالبان، این چالش‌ها نیز حل می‌شوند. بنابراین، با روی کار آمدن اویاما و تغییر نگرش نسبت به مسائل جهانی، لزوم تعیین سیاست‌ها و استراتژی جدید از سوی ایالات متحده و اتحادیه اروپا برای حل مسئله افغانستان مطرح شد.

۱. سیاست ایالات متحده در افغانستان

دکترین بوش در افغانستان با این خوش‌بینی همراه بود که دستیابی به ثبات در افغانستان، بدون نیاز به تلاش در مقیاس گسترده، قریب الوقوع است. این خوش‌بینی باعث بی‌توجهی به افغانستان و تمرکز بر جنگ عراق در بهار سال ۲۰۰۳ شد (Renshon, 2010: 30). راهبردی که اویاما در ۲۷ مارس سال ۲۰۰۹ برای افغانستان اعلام کرد، به مراتب همسو با دیدگاه‌های کشورهای اروپایی بود (Afghanistan and Pakistan regional stabilization strategy, 2010).

باراک اویاما، علاوه بر نیروی نظامی، تأکید هرچه بیشتر بر نیروی غیرنظامی را نیز در دستور کار خود قرار داد و در این راستا، در سال ۲۰۰۸ اظهار کرد که: «ما نمی‌توانیم با تکیه صرف بر نیروی نظامی برای دستیابی به مجموعه‌ای از اهداف امنیت ملی خود تلاش کنیم، بلکه باید در کنار نیروی نظامی، نیروی غیرنظامی قدرتمند نیز برای تأمین منافع خود داشته باشیم».

رابرت گیتس نیز گفت: «یکی از درس‌های مهم جنگ عراق و افغانستان این است که موقعيت نظامی به تنها ی کافی نیست، بلکه توسعه اقتصادی، نهادسازی، حاکمیت قانون، ترویج آشتی داخلی، ارائه خدمات اساسی به مردم، آموزش و تجهیز نیروی پلیس و ارتش بومی و ارتباطات استراتژیک، جزء ضروری موقعيت بلندمدت است» (Fair, 2010: 9). با وجود این و با توجه به حضور طالبان در شرق و جنوب، آمریکا در این مناطق نیاز به نیروی بیشتری دارد که نشان می‌دهد نیروی نظامی در کنار توسعه اقتصادی و باسازی، برای حمایت بیشتر از مردم افغانستان لازم است (Krob, Wadhams and Others, 2009: 6).

اهداف آمریکا در افغانستان را می‌توان به دو دسته کوتاه و بلندمدت تقسیم کرد. در مورد اهداف کوتاه‌مدت، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- جلوگیری از اینکه افغانستان پناهگاه امنی برای ترویریست‌ها باشد.
- جلوگیری از ناامنی در افغانستان و در پی آن، بی‌ثباتی در پاکستان و منطقه.
- ارتقاء اقتصاد باثبتات در افغانستان که فرصتی واقعی برای مردم افغانستان باشد.
- محدود کردن شدید کشت خشخاش در افغانستان و منطقه.
- ارتقاء دموکراسی، حکومت قانون و حقوق بشر در افغانستان و منطقه.
- حل و فصل یا حداقل، کاهش تنشی‌های منطقه‌ای، بخصوص بین پاکستان و همسایگان آن که اغلب تحت الشاعع مسئله افغانستان است.

اهداف بلندمدت نیز کمک به ایجاد دولتی کارآمد در افغانستان که قادر به دفاع از خود در داخل و خارج باشد و بتواند نیازهای اولیه مردم خود را تأمین کند و همچنین، آماده‌شدن برای خروج کامل نظامی در افغانستان است. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت امنیت پایدار در افغانستان، هدف بلندمدت اساسی است، زیرا در محیطی نامن و پر هرج و مرچ، نمی‌توان به اهداف دیپلماتیک و سایر اهداف رسید (Krob, Wadhams and Others, 2009).

در آمریکا، در مورد جنگ افغانستان دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد. هرچند اکثریت مردم از طولانی‌شدن جنگ ناخشنود هستند، اما اتفاق‌های فکر، نظرات مختلفی در این مورد ارائه می‌دهند. گروهی بر این اعتقادند که پایگاه القاعده نه در افغانستان، بلکه در پاکستان است. بنابراین، آمریکا باید کمتر در افغانستان دخالت کند و به دولت مرکزی در پاکستان برای

ریشه‌کن کردن القاعده کمک کند. این کار از مبارزه آمریکا در افغانستان ساده‌تر است (Dorronsoro, 2009: 3). گروهی، مذاکره با طالبان میانه‌رو را مد نظر دارند، زیرا شکست طالبان و القاعده را غیرممکن می‌دانند. گروهی دیگر نیز بر این نظرند که اصلاً طالبان میانه‌رو وجود ندارد و این پرسش را مطرح می‌کنند که زمانی که شما این سؤال را مطرح می‌کنید که طالبان میانه‌رو چه کسانی هستند؟ آنها به شما نام و یا گروه مشخص را معرفی نمی‌کنند. مشکل اصلی این است که شما نمی‌دانید با چه کسی مذاکره کنید، چراکه طالبان گروه بی‌پایه نیست، بلکه سازمان و استراتژی واقعی دارد و شاید تنها چیزی که آنها در مذاکره مطرح کنند، خروج آمریکا باشد. بنابراین، این نوع تفکر خطرونک است، چرا که دولت کابل و متعاقب آن، موقعیت آمریکا را در افغانستان تضعیف می‌کند (Dorronsoro, 2009: 2).

مطابق راهبرد امنیتی آمریکا در افغانستان و پاکستان در سال ۲۰۱۰: «تمرکز ایالات متحده در افغانستان، بر ایجاد ظرفیت نهادهای افغان برای مقاومت و کاهش تهدید ناشی از افراط-گرایی و ارائه کمک‌های اقتصادی، به ویژه در بخش کشاورزی، ایجاد اشتغال و مبارزه با مواد مخدر برای کاهش درآمد و اختلال در کار طالبان و خلع سلاح و دفاع در برابر القاعده و ایجاد منطقه امن است» (Afghanistan and Pakistan regional stabilization strategy, 2010: 5). همزمان با فعالیت‌های نظامی برای رسیدن به اهداف کوتاه و بلندمدت، برنامه‌های زیر در دستور کار قرار گرفته است:

۱-۱. بازسازی و توسعه

ایجاد فرصت‌های شغلی برای کاهش جاذبه افراط‌گرایان و رشد اقتصادی پایدار در بلندمدت، بسیار مهم است. اولویت اصلی بازسازی، توسعه استراتژی کشاورزی به عنوان بخش فعال در افغانستان است که به تضعیف شورشیان مبارز و کاهش درآمد آنها از کشت خشکخاش کمک می‌کند (Afghanistan and Pakistan regional stabilization strategy, 2010 : 6). آمریکا می‌خواهد با استفاده از نیروی نظامی، آزمایشگاه‌ها، محموله‌ها و شبکه‌های توزیع مواد مخدر را نابود کند و از این رو، ۵۰ قاچاقچی ارشد مواد مخدر فهرست شده‌اند که باید توسط آمریکا و نیروهای امنیتی افغان مورد هدف قرار گیرند (Celso, 2010: 12).

افزایش ظرفیت دولت افغانستان برای تأمین امنیت مرزهای خود، افزایش عایدات گمرکی از این طریق و حمایت از رشد اقتصادی پایدار و بلندمدت، افزایش ظرفیت دولت برای بهبود ارائه خدمات بهداشتی و آموزشی و بهبود فرصت‌های آموزشی و بهداشتی بیشتر برای زنان و همچنین، مقراراتی در زمینه استخدام افراد واجد شرایط که می‌توانند به نیروهای امنیتی افغانستان خدمت کنند و ارتباط مثبت بین دولت و مردم، از دیگر فعالیت‌ها در این زمینه می‌باشد (Afghanistan and Pakistan regional stabilization strategy, 2010: 6).

۱-۲. بهبود اداره امور

تلاش برای حمایت و توسعه نهادهای پاسخ‌گو، پایدار و مسئول در کابل و بخصوص در مناطقی که مردم افغانستان با دولت خود درگیر هستند، بالا بردن تعداد مشاورین غیرنظامی فنی در وزارت‌خانه‌های کلیدی و همچنین، در مراکز استان‌ها و نواحی و همکاری با افغان‌ها در تلاش برای ظرفیت‌سازی دولت به منظور مبارزه با فساد، در نظر گرفته شده است (Ibid: 6).

۱-۳. حاکمیت قانون

هدف از این بخش، تمرکز بر عدالت و قانون و چارچوب منصفانه حل اختلاف برای جلوگیری از سوءاستفاده‌ها در قالب قانون، به منظور مبارزه با بی‌رحمی‌ها و وحشیگری‌های طالبان است. در این راستا، تلاش برای ایجاد حکومت قانون همراه با تأکید بر آموزش پلیسی ملی افغانستان^۱ برای حمایت از رهبران افغان، به منظور مبارزه با فساد صورت می‌گیرد (Ibid).

۴-۱. دیپلماسی منطقه‌ای

پاکستان، به عنوان پناهگاه امن و منبع حمایت خارجی برای طالبان شناسایی شده است. بنابراین، تقویت روابط آمریکا و پاکستان در زمینه امنیت اقتصادی و کمک بیشتر برای افزایش همکاری در زمینه مبارزه با شورشیان، از اهداف این سیاست است (Schrecker, 2010: 2).

۱ . Afghan National Police

در واقع، راهبرد اوباما در این زمینه که به استراتژی اف - پاک^۱ معروف است، پاکستان را یکی از دلایل مهم ناامنی در افغانستان دانسته و بهبود وضعیت امنیتی در افغانستان را به طور مستقیم وابسته به بهبود وضعیت در پاکستان می‌داند (Hynek, 2009: 3). شاید بتوان کشته شدن بن Laden در خاک پاکستان، توسط نیروهای آمریکایی را در راستای چنین استراتژی توجیه نمود که نه تنها نشان می‌دهد پاکستان نیز به عنوان کشور شکننده نیاز به کمک‌های آمریکا برای جلوگیری از فروپاشی دولتش دارد، بلکه یادآور این مسئله است که امنیت افغانستان و پاکستان، تا حد زیادی به هم گره خورده است.

۱-۵. گسترش کمک‌ها و نیروهای غیرنظمی

همراه با افزایش کمک‌های غیرنظمی، افزایش تعداد قابل توجهی از متخصصان غیرنظمی نیز لازم است. فراتر از نیروهای اعزام شده در سال گذشته، که امروزه برابر با ۱۰۰۰ نیروی متخصص در افغانستان هستند، متخصصان غیرنظمی از طیف وسیعی از ادارات و سازمان‌های دولتی آمریکا از جمله وزارت امور خارجه (آژانس توسعه بین‌المللی)، وزارت کشاورزی، آژانس مبارزه با مواد مخدر، وزارت دادگستری، دفتر تحقیقات فدرال، وزارت خزانه داری، وزارت امنیت داخلی و متخصصان دیگر نیز در این زمینه مشغول هستند. آنها، به ویژه در شرق و جنوب افغانستان در حال عملیات هستند، جایی که ۳۰ هزار نیروی اضافی توسط اوباما در تاریخ ۱ دسامبر ۲۰۰۹ فرستاده شد. همکاری غیرنظمی با افغان‌ها برای افزایش ظرفیت نهادهای دولتی و کمک به بازسازی افغانستان در بخش‌های کلیدی اقتصادی، ضروری به نظر می‌رسد (Afghanistan and Pakistan regional stabilization strategy, 2010: 7). از طرف دیگر، یکی از برنامه‌های وزارت امور خارجه آمریکا، گسترش همکاری با کشورهای آسیای مرکزی برای پشتیانی از تلاش‌های بین‌المللی، به منظور کمک به امنیت افغانستان و پاکستان و همچنین، ثبات در منطقه است (Shaikhutdinov, 2010: 7).

بنابراین، باراک اوباما علاوه بر نیروی نظامی، تأکید هرچه بیشتر بر نیروی غیرنظمی را نیز در دستور کار خود قرار داده و این اراده در رأس تصمیم‌گیری ایالات متحده به وجود آمده که

موقفيت نظامي به تنها ي کافى نیست، بلکه توسعه اقتصادي، نهادسازی، حاكمیت قانون، ترویج آشتی داخلی، ارائه خدمات اساسی به مردم، آموزش و تجهیز نیروی پلیس و ارتش بومی و ارتباطات استراتژیک، جزء ضروری موقفيت بلندمدت در افغانستان است.

۲. نقش اتحاديه اروپا در افغانستان

مشارکت و حضور اتحاديه اروپا در افغانستان به روزهای اول جنگ باز می‌گردد. اتحاديه اروپا در راهبرد امنیتی خود، تروریسم و جنایات سازمان یافته^۱ را جدی‌ترین تهدید پیش روی اروپای امروز دانسته است (European Security strategy, 2009: 12). افغانستان موردی کلیدی برای اقدام اتحاديه اروپا در مبارزه با تروریسم است و اتحاديه اروپا نیز به دنبال فرصتی برای گسترش نفوذ خود به عنوان بازیگری جهانی است. همچنین، ترویج رویکرد اروپایی مدیریت کشمکش و برقراری صلح نیز در دستور کار است (Krow, 2009: 4).

در زمینه نقش و حضور اروپایی‌ها در افغانستان، دیدگاه‌های مختلفی در میان دولت‌های عضو این اتحاديه وجود دارد. تعدادی از دولت‌های اروپایی، استدلال می‌کنند که اگر تلاش‌های بین‌المللی در افغانستان شکست بخورد، این کشور پایگاهی برای حملات تازه تروریستی علیه غرب خواهد شد. کشورهایی که درباره تروریسم نگرانی کمتری دارند، در این دغدغه به سر می‌برند که شکست آنها در افغانستان به شدت به اعتبار ناتو و غرب لطمہ می‌زنند. در نهایت، گروه دیگری از کشورها به خاطر عمق روابط استراتژیکشان با ایالات متحده و نگرانی از آینده این رابطه، خود را ملزم به حضور در افغانستان می‌بینند (Buckley, 2010: 1).

برخی بر این باورند که ملت‌های اروپایی (بجز انگلیس)، منافع امنیتی‌شان را مقید به موقعیت افغانستان نمی‌بینند و دلیل حضورشان در افغانستان، درک آنها از تهدید نیست، بلکه به تعهد آنها به اتحاد با ایالات متحده بازمی‌گردد (Zabarowski, 2009: 5). ممکن است اتحاديه اروپا و دولت‌های عضو آن در افغانستان، در زمینه نظامی از نقش مسلطی برخوردار نباشند، اما آنها چه در قالب اتحاديه و چه در چارچوب توافق‌های دوطرفه، جزء حیاتی کمک‌های بین‌المللی را برای تضمین امنیت و ثبات در این کشور فراهم می‌کنند.

1 . Organized Crime

از سال ۲۰۰۲، اتحادیه اروپا با تکیه بر فعالیت‌های مدنی، به همکاری با افغانستان برای توسعه ساختار دولت قابل اعتماد به وسیله ایجاد نهادهای قدرتمند و پاسخ‌گو، اصلاح بخش قضایی، مبارزه با تجارت مواد مخدر و کمک به بازسازی و توسعه این کشور پرداخته است (EU Insight, 2010). اتحادیه اروپا هدف خود را در افغانستان اینگونه تعریف کرده است: «آوردن دولت شکست‌خورده به دامن ملت‌ها از طریق کمک‌های نظامی، دیپلماتیک و اقتصادی، به طوری که از آن نشانی از تهدید باقی نماند» (Krow, 2009: 5).

از زمان کنفرانس بن در دسامبر ۲۰۰۱ که چارچوب سیاسی برای دولت تازه‌تأسیس افغانستان تعیین شد، مجموعه کنفرانس‌هایی به منظور بررسی وضعیت افغانستان و تعامل جامعه بین‌المللی با آن در حال انجام است. این کنفرانس‌ها چارچوبی برای همکاری اتحادیه اروپا در افغانستان فراهم کرده است. کنفرانس توکیو در ژانویه ۲۰۰۲ بر روی بازسازی افغانستان، بلافضله پس از جنگ و ارائه فرصتی برای اتحادیه اروپا و جامعه بین‌المللی به منظور نشان‌دادن تعهد طولانی‌مدت به این کشور تمرکز کرد. در کنفرانس برلین در آوریل ۲۰۰۴، یک طرح کاری شامل انتخابات سال ۲۰۰۴ و اجرای توافقنامه بن مورد تأیید اتحادیه اروپا و جامعه بین‌المللی قرار گرفت. همچنین، باید اضافه کرد که شماری دیدار سطح بالا توسط خوایر سولانا نماینده عالی^۱ و بنیتو والدнер، کمیسیونر روابط خارجی اتحادیه اروپا^۲ در سال ۲۰۰۵ از افغانستان صورت گرفت. کرزی و وزرای ارشد افغان در نوامبر همان سال نیز در بروکسل با مقامات اروپایی دیدار کردند و اولین بیانیه مشترک اتحادیه اروپا و افغانستان در استراسبورگ به امضای رسید. این بیانیه، حوزه‌های همکاری همچون توسعه، پیشبرد مقابله با تهدید تروریسم، جرم و جنایات سازمان‌یافته و افراط‌گرایی را روشن می‌ساخت. در کنفرانس لندن در ژانویه ۲۰۰۶، تعهداتی که از سوی دولت افغانستان برای پیشبرد اصلاحات کلیدی لازم بود، مورد توافق قرار گرفت. در ژوئیه ۲۰۰۶ و ۲۰۰۷ در توکیو، یکبار دیگر بر روند صلح و همچنین، انحلال گروههای مسلح غیرقانونی تأکید شد. یک سال بعد، جامعه بین‌المللی و دولت افغانستان بر روی برنامه جدید برای اصلاح سیستم قضایی که چارچوبی برای

1 . Javier Solana, the European Union's former High Representative for Foreign and Security Policy

2 . EU External Relations Commissioner Benito Ferrero-Waldner

فعالیت‌های آینده این بخش بود، توافق کردند. در کنفرانس پاریس (ژوئن ۲۰۰۸)، تعهد جدیدی برای همکاری نزدیکتر تحت رهبری دولت افغانستان برای حمایت از استراتژی توسعه ملی افغانستان (۲۰۱۳-۲۰۰۸) مشخص شد. سرانجام، در مارس ۲۰۰۹ در لاهه، جنبه‌های منطقه‌ای، خصوصاً تلاش‌های بیشتر برای مقابله با چالش‌های حاکمیت و توسعه در دو طرف مرزهای افغانستان و پاکستان مورد توجه قرار گرفت (EU Blue Book, 2009: 2-3).

اتحادیه اروپا در فاصله زمانی سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۰، در موافقتنامه‌های صورت گرفته در کنفرانس‌های بین‌المللی، متعهد شد ۲ میلیارد یورو به افغانستان کمک کند. تا پایان سال ۲۰۱۰، این اتحادیه یک میلیارد و هشتصد و سی میلیون یورو (۱۸۳۰۰۰۰۰۰) یعنی چیزی برابر با ۹۰ درصد تعهدات خود به افغانستان را به اجرا در آورده است. اتحادیه اروپا برای سال ۲۰۱۱ نیز تعهد جدیدی به میزان ۱۹۰ میلیون یورو در نظر گرفته است. «برنامه راهبرد کشوری» (۲۰۱۳-۲۰۰۷) و «برنامه راهنمای چندساله» (۲۰۱۰-۲۰۰۷)، سه حوزه مرکزی توسعه، حکمرانی و بهداشت و سه حوزه غیرمرکزی حمایت اجتماعی، اقدام علیه مین و همکاری منطقه‌ای را برای فعالیت و مداخله اتحادیه اروپا در افغانستان تعریف کرده‌اند. تخصیص مالی اتحادیه اروپا به «برنامه راهنمای چندساله» برای دوره سه‌ساله ۲۰۱۳-۲۰۱۱، ۶۰۰ میلیون یوروست (۳۵ درصد توسعه روستایی، ۲ درصد همکاری منطقه‌ای، ۱۸ درصد بهداشت و حمایت اجتماعی و ۴۵ درصد نیز حکمرانی و حاکمیت قانون) که افزایشی ۳۰ درصدی نسبت به دوره چهارساله قبلی (۲۰۰۷-۲۰۱۰) داشته است (European Commission, 2010).

به طور کلی، اتحادیه اروپا از آغاز حضور خود در افغانستان در سال ۲۰۰۲ تا کنون، فعالیت‌های خود را در حوزه‌های غیرنظامی زیر متصرکرده است:

۱-۲. ترویج دموکراسی و حقوق بشر

از لحاظ ترویج حقوق بشر، ابزار تأمین مالی اتحادیه اروپا برای حمایت از فعالیت‌های جامعه مدنی در کشورهای جهان سوم، از جمله ابزار اتحادیه اروپاست. اتحادیه اروپا برای افغانستان در سال‌های ۲۰۰۹-۲۰۱۰ بودجه‌ای برابر با ۱/۲ میلیون یورو به EIDHR اختصاص داده که فعالیت‌هایی همچون کمک قانونی، روانی و اجتماعی به زنان، حمایت از کمیسیون

مستقل حقوق بشر افغانستان، آموزش حقوق بشر به پلیس و حمایت از پناهندگان و از کارافتداده‌ها را شامل می‌شود (EU Blue Book, 2009).

۲-۲. حاکمیت قانون

در این بخش، اتحادیه اروپا به منظور آموزش و همچنین، اصلاحات در کمک به پلیس ملی افغان، مأموریت پلیس اتحادیه اروپا برای افغانستان را در ژوئن ۲۰۰۷ آغاز کرد. این نیرو، شامل ۲۶۴ عضو بین‌المللی از ۲۰ کشور اتحادیه اروپا به علاوه کنادا، نروژ، کرواسی و زلاندنو است که در ۱۵ استان مستقر شده‌اند. از دیگر فعالیت‌های اتحادیه اروپا، تیم‌های بازسازی استانی^۱ است. در حال حاضر، ۲۸ تیم بازسازی استانی برای حمایت از بازسازی و تلاش‌های حکومت در مناطق ناامن و حاشیه‌ای این کشور وجود دارد (Ibid: 2009).

۲-۳. نظارت بر انتخابات

در این رابطه، اتحادیه اروپا نقش مهمی در برنامه‌ریزی، بودجه و نظارت بر انتخابات در افغانستان از سال ۲۰۰۵، بازی کرده است. تعیین ناظرانی برای فرایند انتخابات، دسترسی به رسانه‌ها، ثبت‌نام رأی‌دهندگان و رفتار برابر با نامزدها، از جمله فعالیت‌ها در این زمینه است. در سال ۲۰۰۵، کمیسیون اروپایی، ۴ میلیون یورو برای اجرای مأموریت ناظران انتخاباتی، ۸,۵ میلیون یورو برای برگزاری انتخابات پارلمانی در سال ۲۰۰۹ و ۳۵ میلیون یورو برای آماده‌سازی انتخابات ریاست جمهوری اختصاص داد (Ibid: 2009).

۴-۲. حضور نظامی اتحادیه اروپا در قالب ناتو

اتحادیه اروپا خودش - مجزا از دولت‌های عضو آن - اختیار یا صلاحیت‌هایی را برای همکاری در عملیات‌های نظامی در افغانستان نداشته است. حضور نظامی اروپایی‌ها خارج از چارچوب اتحادیه و به وسیله دولت‌ها و بر اساس راهبرد ملی و در چارچوب تعهد آنها به ناتو

صورت گرفته است (Cirovski and Pistor, 2010: 3). مطابق با آمار ۶ژوئن ۲۰۱۱، مجموع کل نیروهایی که اعضای اتحادیه اروپا در چارچوب ناتو در افغانستان مستقر کرده‌اند، چیزی برابر با ۳۳/۶۹۴ سرباز می‌باشد که اگر نیروهای هلندی را که به تازگی از افغانستان خارج شده‌اند، از آن کم کنیم، به ۳۳/۵۰۲ سرباز می‌رسد. در بین اعضای اتحادیه اروپا، به ترتیب، بریتانیا با ۹۵۰۰، آلمان با ۴۸۱۲، فرانسه با ۳۹۳۵ و ایتالیا با ۳۸۸۰ سرباز، بیشترین نیروهای نظامی را در افغانستان دارند (<http://www.nato.int>).

در چارچوب استراتژی ملی، انگلیسی‌ها معتقدند دموکراسی‌سازی، حکمرانی مطلوب و توسعه، بدون امنیت به دست نمی‌آید و امنیت به عملیات و توانایی نظامی زیادی احتیاج دارد. به همین دلیل، انگلستان پس از آمریکا، بیشترین نیروی نظامی را در ایساف دارد. آلمان، «رویکرد نظامی - غیرنظامی^۱ فرآگیر» را برگزیده و استدلال می‌کند که هر دوی این عناصر ضروری و مکمل یکدیگر برای بازسازی و توسعه هستند. این کشور پس از آمریکا و انگلیس، سومین کمک‌کننده نظامی به ایساف است (Cirovski and Pistor, 2010: 3).

برلین همواره حامی تغییر استراتژی ناتو در افغانستان به سوی پروژه‌های توسعه‌ای و بازسازی مدنی، آموزش پلیس و ارتش و افزایش تعامل سیاسی با همسایگان افغانستان بوده است (Morelli and Belkin, 2009: 23).

فرانسه به طور انحصاری بر روی امنیت، خصوصاً در کمک‌هایش به وسیله جامعه بین‌المللی متوجه و معتقد است تمرکز اتحاد فراآتلانتیک بایستی بر ثبات‌سازی، به همراه جنگ علیه تروریسم و درمان تجارت باشد (Cirovski and Pistor, 2010: 28). در این زمینه، باید اضافه کرد که افکار عمومی اروپا تمایل چندانی به حضور نیروهایش در جنگ افغانستان ندارد. انگلستان با توجه به داشتن تلفات نظامی قابل توجه در مأموریت‌های خطرناک جنوب و شرق افغانستان، از سوی افکار عمومی مورد انتقاد قرار گرفته است. آلمانی‌ها، جنگ در افغانستان را به عنوان جنگ آمریکا علیه تروریسم می‌دانند و هدف کشورشان از شرکت در آن را زیر سوال می‌برند. در فرانسه نیز، علاوه بر اینکه افکار عمومی مایل به دخالت کشورشان در این جنگ

نیستند، در سطح نخبگان، رهبری آمریکا در افغانستان به عنوان زمینه‌ای برای نقد باقی مانده است (Papadimitriou, 2010: 14, 15).

بنابراین، هرچند این کشورها نقش مهمی در مقابله با تروریسم بازی می‌کنند، اما اغلب اروپایی‌ها از حمایت نظامی اکراه دارند و فعالیتشان را بیشتر به حوزه غیرنظامی محدود می‌کنند. اتحادیه اروپا و دولت‌های عضو آن، در زمینه نظامی از نقش مسلطی در افغانستان برخوردار نیستند، اما در تلاشند از ظرفیت‌های قدرت نرم خود، به بهترین شکل بهره ببرند.

ج. روابط فرآآتلانتیک

افغانستان، همچنان ضروری‌ترین و مهمترین مسئله امنیت بین‌المللی پیش روی اتحاد فرآآتلانتیک و نشانگر آزمونی بزرگ برای انسجام آن است (Mix, 2010: 3).

با وحامت اوضاع امنیتی در افغانستان و تلفات روزافرون نیروهای ایساف، اویاما از ابتدای ورود به کاخ سفید، مسئله افغانستان را در صدر دستور کار امنیتی خود قرار داد و از متحدهن اروپایی خود خواست به آمریکا برای ریشه‌کن کردن تروریسم طالبان و القاعده کمک کند (ایزدی، ۱۳۸۸: ۱۹۱).

دستور کار جدید آمریکا تشابه زیادی با دستور کار اروپا در سال ۲۰۰۳ و ۲۰۰۹ دارد که به عنوان راهبرد امنیتی اتحادیه اروپا تعریف شده است. بنابراین، احیای الگوی قدیمی بازی با مجموع صفر نمی‌تواند تفسیر اروپایی‌ها از الگوی فعلی بین‌المللی – در جهانی که درجه بی‌سابقه‌ای از وابستگی منافع ملی وجود دارد – باشد. تأیید این نکته در سخنرانی اویاما در سازمان ملل نیز مشهود است: «در سال ۲۰۰۹، - بیش از هر زمانی از تاریخ - منافع ملت‌ها و مردمان مشترک است». با وجود این، حتی اگر به این نتیجه برسیم که دستور کار اویاما در اصل هیچ تفاوتی با دستور کار اروپا ندارد و هم‌گرایی بی‌نظیری در مفروضات اساسی و سند چشم‌انداز جهانی وجود دارد، به همان اندازه، تفاوت آشکاری در رتبه‌بندی اولویت‌ها، تدوین سیاست‌ها و منافع فوری و همچنین، اختلاف نظرها وجود دارد. برای اروپا، خاورمیانه، روسیه، بالکان، تغییرات آب و هوایی و حل بحران مالی، بدون شک از اهمیت بالایی برخوردار است و برای ایالات متحده، افغانستان، خلع سلاح، چین و خاورمیانه، در درجه اول اهمیت قرار دارد.

در نتیجه، ایالات متحده و اتحادیه اروپا، در صدد یکسانسازی اولویت‌ها و حوزه‌های همکاری بر نیامده‌اند. در این راستا، رهبران ایالات متحده، همواره از اروپایی‌ها خواسته‌اند اهداف خود را در افغانستان به صورت روشن‌تری بیان نمایند و مشارکت فعال‌تری داشته باشند.

افغانستان، خلع سلاح و تا حدودی توسعه، می‌توانند زمینه اصلی عمل مشترک آمریکا و اتحادیه اروپا باشند. همه این مسائل در دستور کار سیاست خارجی اتحادیه اروپا هستند، اما هیچیک، اولویت اصلی نیستند. این به عدم احساس فوریت اروپایی‌ها در حل مسئله افغانستان برمی‌گردد. اروپایی‌ها هرگز به اندازه آمریکایی‌ها، اعتقاد راسخی به مزایای حل و فصل مسئله افغانستان برای صلح جهانی نداشته‌اند (De vascocelos and Zabarowski, 2009: 14-16). ادامه تعهد کشورهای اروپایی به مأموریت در افغانستان، مهمترین آهنگ روابط فرآآتلانتیک است. مسئله اتحاد یا برابری در مسئولیت مشترک در افغانستان، می‌تواند تقویت و انسجام مشارکت فرآآتلانتیک را تحت تأثیر قرار دهد (Mix, 2010: 4). آمریکای شمالی و اروپا در منفعت اساسی برای جلوگیری از حملات و تضمین اینکه، افغانستان و مناطق قبیله‌ای پاکستان هرگز دوباره پایگاهی در خدمت تروریسم نیستند، سهیم‌اند، چراکه اگر اوضاع در افغانستان و خیم‌تر شود، شبکه‌های تروریستی دوباره قادر خواهند بود تهدید مستقیمی برای سرزمین‌های آمریکای شمالی و اروپا باشند. هزینه‌ها و خطرات ناشی از ناکامی در ایجاد ثبات در افغانستان بسیار بالا هستند (De vascocelos and Zabarowski, 2009: 44-45). رهبران ناتو اذعان کرده‌اند که شکست مأموریت در افغانستان می‌تواند عواقب جدی برای اتحاد داشته باشد. ارزیابی‌های فعلی از امنیت و ثبات، امیدوارکننده نیست. مأموریت ناتو فاقد منابع و حمایت سازگار سیاسی است. از طرف دیگر، دولت افغانستان به طور کامل، متکی به کمک‌های بین‌المللی است. رهبران ناتو در نشست بخارست (۲۰۰۸)، بیانیه‌ای صادر کردند که مأموریت اتحاد را در چهار اصل تعریف کرد: تعهد بلندمدت، مسئولیت توسعه افغانستان، تلاش‌های جامع نظامی و غیرنظامی و افزایش تعامل با همسایگان منطقه‌ای. متعاقب آن، مقامات آمریکایی اذعان کردند که راهبرد جامع جدیدی برای افغانستان لازم است. این هشدار عمومی وجود دارد که پیروزی نمی‌تواند تنها از طریق مبارزه نظامی به دست آید. از این رو، تأکیدات فزاینده‌ای بر توسعه و ظرفیت‌سازی مدنی، شامل بحث در مورد تغییر تیم‌های بازسازی استانی،

گسترش تلاش دولت مرکزی در تماس با مناطق، ایجاد اعتماد در میان مردم، مبارزه با فساد و ظرفیت‌سازی دولت صورت گرفته است (Trans – Atlantic Briefing Book, 2008: 22). در همین راستا، اروپاییان نیز اعلام کرده‌اند که حل مسئله افغانستان بدون راهبرد ثبات‌سازی وسیع که علاوه بر حضور نظامی، شامل بازسازی اقتصادی، آموزش نیروهای افغان، مقابله با تولید و قاچاق مواد مخدر و درگیرساختن دیگر کشورهای منطقه در برقراری ثبات در افغانستان باشد، امکان‌پذیر نخواهد بود (ایزدی، ۱۳۸۸).

در نتیجه، اتحاد فراآتلانتیک در منفعت اساسی برای جلوگیری از حملات تروریستی و تضمین اینکه افغانستان هرگز دوباره پیگاهی در خدمت تروریسم نباشد، سهیم است. اگرچه هم‌گرایی بی‌نظیری در مفروضات اساسی و سند چشم‌انداز جهانی وجود دارد، می‌توان گفت به همان اندازه، تفاوت آشکاری در رتبه‌بندی اولویت‌ها، تدوین سیاست‌ها و منافع فوری و همچنین، اختلاف نظرها به چشم می‌آید. در چنین شرایطی، چندجانبه‌گرایی در افغانستان نیز می‌تواند متأثر از این رتبه‌بندی اولویت‌ها و اختلاف نظرها باشد.

د. چندجانبه‌گرایی در افغانستان

با توجه به اولویت و اهمیتی که باراک اوباما در سیاست خارجی خود به افغانستان داده است، می‌توان ادعا کرد افغانستان یکی از نخستین مکان‌هایی است که چندجانبه‌گرایی جدید در آن در بوته آزمایش قرار می‌گیرد. به هر حال، نباید از یاد برد که جنگ در افغانستان نسبت به جنگ در عراق، نشان‌دهنده برتری مدل چندجانبه‌گرایی است (Weinstein, 2005: 2).

از بررسی تاریخی حزب دموکرات، اینگونه بر می‌آید که چندجانبه‌گرایی همواره یکی از ارکان اصلی سیاست خارجی آن را تشکیل می‌داده و دموکرات‌ها در برخورد با بحران‌های بین‌المللی، الگوی چندجانبه‌گرایی را با تکیه بر محورهای زیر اتخاذ کرده‌اند:

۱. تا آنجا که ممکن است، باید از واردشدن در جنگ خودداری کرد و بهتر آن است که دشمن جنگ را آغاز کند.
۲. جنگ‌ها باید در قالب ائتلاف‌ها پیش برده شوند و قسمت اعظم هزینه آنها بر دوش شرکا انداخته شود.

۳. نتیجه جنگ باید چارچوب قانونی و نهادی برای مدیریت صلح باشد و ایالات متحده باید با نفوذترین نیرو در این چارچوب چندجانبه باشد.

۴. این چارچوب باید بر روابط فرآآتلاتیک استوار باشد (Friedman (A), 2008) با وجود این، پیشبرد چندجانبه‌گرایی جدید در قالب محورهای پیش‌گفته، با چالش‌های عمدہ‌ای روبرو بوده است. منافع واگرا، منافع اقتصادی متفاوت و فشار افکار عمومی داخلی، ایجاد هماهنگی بین سیاست‌های دو سوی آتلاتیک در مورد افغانستان را دشوار و پیچیده کرده است. با وجود این، برژیسکی معتقد است روابط استراتژیک برای کمک متقابل در بحران‌های خاص همانند افغانستان، عمیق‌تر می‌شود و زمینه همکاری روابط فرآآتلاتیک، بسیار عمیق‌تر از دوره قبل خواهد بود (Larres, 2010: 3-6).

به رغم کمک‌های مفید و برآورده شدن در صد بالایی از تعهدات اتحادیه اروپا و کشورهای عضو آن، بحران مالی جهانی که از سال ۲۰۰۸ و همزمان با روی کار آمدن اوباما دامنگیر غرب شد، این اجازه را به اروپاییان نداده است که مطابق با انتظار آمریکا و به عنوان شریک استراتژیک آن در ائتلاف ضد تروریسم در افغانستان، بخش عمدہ‌ای از هزینه‌ها را متقبل شوند. در واقع، بحران مالی جهانی که تأثیرات وخیم‌تری در اروپا نسبت به آمریکا داشت، بسیاری از کشورهای اروپایی را بر آن داشت که برای صرفه‌جویی، به طور جدی به کاهش نیرو در افغانستان پردازند (Friedman (B), 2008). رویکرد اوباما در قالب چندجانبه‌گرایی جدید، تمرکز بر رویکردهای چندملیتی برای مقابله با مسائل جهانی، به ویژه از طریق ناتو و اتحادیه اروپاست. در این رابطه نیز او به یکی دیگر از اصول دموکرات‌ها، یعنی محوریت رابطه آمریکا و اروپا بازگشت. اروپاگرایی و چندجانبه‌گرایی اوباما به سرعت با واقعیت‌های اروپا روبرو شد. واقعیت این است که اروپایی‌ها با افزایش هزینه‌های دفاعی و مشارکت نظامی در ائتلاف جنگ مخالفت می‌کنند. در واقع، ظرفیتی برای افزایش مشارکت اروپا در افغانستان، نه وجود دارد و نه خواهد داشت. رهبران اروپایی هیچ اعتراضی به اصل جنگ در افغانستان ندارند، اما فاقد منابع لازم برای افزایش قابل ملاحظه حضورشان در افغانستان هستند (Friedman (A), 2008). از دیگر چالش‌هایی که اروپاییان با آن روبرو هستند، مخالفت افکار عمومی کشورهایشان با حضور نظامی در افغانستان است. به نظر می‌رسد حتی در صورت فراهم‌بودن شرایط حضور

و مشارکت بیشتر اروپاییان در افغانستان، عبور از این مانع به آسانی امکان‌پذیر نباشد. بنابراین، اروپاییان در شرایطی قرار ندارند که بیش از این انتظارات آمریکا را برآورده سازند. در چنین شرایطی، اروپا به رغم امکانات و توانایی‌های محدود نظامی و سخت‌افزاری خود کوشیده است با تکیه بر قدرت نرم، به ایفای نقش در افغانستان پردازد. البته، رویکرد چندجانبه‌گرایی اویاما در افغانستان با دستاوردهایی نیز همراه بوده است. یکی از بزرگترین این دستاوردها، نزدیکشدن رویکرد آمریکا و اروپا در حل مسئله افغانستان از طریق توجه هر چه بیشتر به زیرساخت‌ها و امورات زیربنایی، همچون ثبات‌سازی، حاکمیت قانون، اصلاحات در بخش پلیسی و قضایی، آموزش، بهداشت و درمان و همچنین، مبارزه با مواد مخدر به جای اولویت‌دادن به گزینه نظامی است. ضمن اینکه، چندجانبه‌گرایی باعث شده است دو طرف از سطح انتظارات متقابل خود تا حدودی بکاهند تا امکان تدوام همکاری بیشتر حاصل شود.

بنابراین، چندجانبه‌گرایی جدید و مؤثر زمانی ایجاد می‌شود که ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا به نقاط ضعف و قوت هم آگاهی داشته باشند. چندجانبه‌گرایی جدید نیازمند سرمایه‌گذاری بزرگ اروپا از نظر «قدرت سخت^۱» و تعهد بیشتر آمریکا به «قدرت نرم^۲» است (On the Future of US EU Relations in the Post Bush Era, 2009:10) قدرت نرم و سخت^۳ - همان چیزی است که جزو فناز از آن به عنوان «قدرت هوشمند»^۴ نام می‌برد. نای معتقد است ایجاد ائتلاف با هدف استفاده از مزایای همکاری و تعامل، عنصر کلیدی قدرت هوشمند است (Zaharna, 2009: 4).

نتیجه‌گیری

با روی کار آمدن اویاما، فصل جدیدی از روابط فرآتلانتیک شکل گرفت. سیاست خارجی اویاما، برخلاف بوش، با اتحادیه اروپا همسوئر بوده و باعث به وجود آمدن نظرات مشترک در مورد مسائل مهم جهانی شده است. دستور کار امنیتی جدید اویاما، تشابه زیادی با استراتژی امنیتی تدوین شده اتحادیه اروپا در سال‌های ۲۰۰۳ و ۲۰۰۹ دارد. آمریکا و اتحادیه اروپا، منافع

1. Hard Power
2. Soft Power
3. Smart Power

مشترکی در مبارزه با تروریسم دارند، چرا که تروریسم تهدید مستقیمی برای امنیت هر دوی آنهاست. با وجود این، اگرچه همگرایی بی‌نظیری در رویکرد آمریکا و اتحادیه اروپا در زمینه امنیت جهانی وجود دارد، به همان اندازه، تفاوت آشکاری در تعیین اولویت‌ها، تدوین سیاست‌ها و منافع فوری و همچنین، اختلاف نظرها وجود دارد. آمریکایی‌ها همواره از اروپایی‌ها به دلیل مشارکت محدود نظامی در افغانستان انتقاد کرده‌اند که به نظر می‌رسد یکی از دلایل اصلی آن، این است که اولویت و فوریتی که مسئله افغانستان برای آمریکایی‌ها دارد، برای اتحادیه اروپا ندارد. واقعیت این است که اروپایی‌ها هرگز به اندازه آمریکایی‌ها اعتقاد راسخ و عمیقی به مزایای متعاقب حل و فصل مسئله افغانستان برای صلح جهانی نداشته‌اند. با این همه، یکی از دستاوردهای چندجانبه‌گرایی این است که اتحادیه اروپا و ایالات متحده، برای حل معضلات افغانستان، به رویکرد مشترکی دست پیدا کرده‌اند. اوباما همانند اروپا به نقش رویکرد غیرنظمی پی برد و آن را در استراتژی جدید خود گنجانده است. از طرف دیگر، نگاه اروپا و آمریکا به یکدیگر، بعد از بوش دچار تغییر اساسی شده است. ایالات متحده به اروپایی‌ها به دید شریک و همکار در مسائل مهم جهانی نگاه می‌کند و برای آنها در این چارچوب نقش اساسی تعریف کرده است. در عین حال، رویکرد چندجانبه‌گرایی نیز با چالش و محدودیت‌هایی روبروست. سایه سنگین بحران اقتصادی و نارضایتی عمومی دو طرف آتلانتیک از طولانی‌شدن جنگ و ضعف اروپا از لحاظ قدرت سخت‌افزاری، از جمله این چالش‌هاست. بنابراین، شاید مهمترین الزام چندجانبه‌گرایی در روابط فرآتلانتیک - به طور کلی در مسائل جهانی و به طور خاص در افغانستان -، سرمایه‌گذاری بزرگ اروپا از نظر «قدرت سخت» و تعهد بیشتر آمریکا به «قدرت نرم» است. در پایان نباید از وضعیت کلی افغانستان غافل شد. به رغم تلاش‌های گسترده در چارچوب چندجانبه‌گرایی، به لحاظ ضعف تاریخی ساختار سیاسی- اقتصادی حاکم بر افغانستان، الگوهای ستی اقتدار در این کشور هنوز باقی مانده‌اند و دولت افغانستان، همچنان سطحی از بی‌ثباتی را تجربه می‌کند و این، چندجانبه‌گرایی را با چالشی زمانبر مواجه کرده است.

منابع

- ایزدی، پیروز (۱۳۸۸) "روابط فرآآتلاتیکی در دوران اوباما"، فصلنامه راهبرد، سال ۱۸، شماره ۵۱، ۱۹۳-۱۸۳.
- بزرگمهری، مجید (۱۳۸۹) "حضور ناتو در افغانستان و چالش‌های پیش روی آن"، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ۱۳، شماره دوم، ۱۷۰-۱۴۱.
- کالاهان، پاتریک (۱۳۸۷) "منطق سیاست خارجی آمریکا"، مترجمین: داود غرایاق زنای، محمود یزدان فام، نادر پور آخوندی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- مختاری، علی (۱۳۸۷) "جایگاه نبرد با تروریسم در سیاست خارجی ایالات متحده (۲۰۰۷-۲۰۰۰)", فصلنامه راهبرد، سال ۱۶، شماره ۸۴، ۱۷۷-۱۹۲.
- Aras, Bulent and Toktas Sule (2008),"Afghanistan's security: political process,state-building and narcotics",MEP, vol.xv, no.2.
- Blair, Dennis C. (2 February, 2010), “ Annual Threat Assessment of the US Intelligence Community for the Senate Select Committee on Intelligence”, Director of National Intelligence.
- Bouchard, Caroline and Peterson, John (February 2010), “Conceptualising Multilateralism Can We All Just Get Along?”, Mercury is financially supported by the EU’s 7th Framework Programme.
- Buckley, Joanna (April 2010), “Can the EU be more effective in Afghanistan?”, Center for European Reform.
- Celso, Anthony N. (2010), “Phase IV’ Operations in the War on Terror: Comparing Iraq and Afghanistan”, Published by Elsevier Limited on behalf of Foreign Policy Research Institute.
- Chatterjee, Debalina (2010), “ Obama’s Afghanistan Policy”, IPCS Special Report.
- Cirovski, Vladimir and Pistor, Marcus (10 February 2010),“Afghanistan: European Involvement”, Parliament of conada,International Affairs.trade & finance.
- Conuncil of the europeen union (2009) “European Security Strategy: “A Secure Europe in A Better World”, European Communities.www.europa.eu/europeaid/infopoint/.../_security_strategy_en.htm.2011/03/01
- De Vasconcelos, Álvaro and Zaborowski, Marcin (2009), “The Obama Moment: European and American perspectives”, Institute for Security Studies European Union, No. 4.
- Department of state united states of America (February 2010), “Afghanistan and Pakistan regional stabilization strategy”, Office of the Special Representative for Afghanistan and Pakistan, <http://www.state.gov/documents/organization/135728.pdf>.2011/06/30

- Dorronsoro ,Gilles (March 23,2009) “Obama’s Afghanistan policy Q&A transcript”, Carnegie Endowment for International Peace.
- Drezner, Daniel W. (2008), “Lost in Translation: The Transatlantic Divide Over Diplomacy”, in Growing Apart?: America and Europe in the Twenty- First Century, Eds. Jeffrey Kopstein and Sven Steinmo, Cambridge: Cambridge University Press.
- EU Blue Book “The EU and Afghanistan” (2009), Delegation of the European Commission to the Islamic Republic of Afghanistan, www.delafgh.ec.europa.eu
- EU Insight (2010), “Fostering Stability and Security in Afghanistan: The EU Contribution, Issue”, No. 45: www.eurunion.org/euinsight
- European Commission (2010), “Afghanistan State of Play”, http://ec.europa.eu/europeaid/where/asia/country-cooperation/afghanistan/afghanistan_en.htm
- Fair Christine C. (2010), “Clear, Build, Hold, Transfer”: Can Obama’s Afghan Strategy Work?”, Asian Affairs: An American Review.
- Friedman George (B) (2008), “Obama’s challenge”, Stratfor, <http://www.stratfor.com>
- Friedman, George (A) (2008), “Obama’s Foreign Policy Stance”, Stratfor, <http://www.stratfor.com>
- Hynek, Nik (August 2009), “Continuity and change in the U.S. foreign and securityz policy with the accession of president obama”, Institute of International Relations.
- Katzman, Kenneth (June 2, 2010), “Afghanistan: Politics, Elections, and Government Performance”, Congressional Research Service.
- Korb Lawrence, Wadhams Caroline, Cookman Colin, and Duggan Sean, (March 2009), “Sustainable Security in Afghanistan”, Center for American Progress.
- Krow, Matilda (2009), “The Fog of War? The EU in Afghanistan”, Dalhousie EUCE Student Essay, No. 2.
- Larres, Klaus (2010), “Obama and Afghanistan”, AICGS, <http://www.aicgs.org>
- Mix, Derek E. (December 8, 2010), “The United States and Europe: Current Issues”, Congressional Research Service.
- Morello, Vincent and Belkin, Paul (2009), “NATO in Afghanistan: A Test of the Transatlantic Alliance”, Congressional Reseach Service.
- Niblett, Robin (2010), “ Europe: transatlantic relations still drifting” CHP_ Niblett_ 11_Ch10.indd 186.
- On the Future of US EU Relations in the Post Bush Era: Old Friends and New Multilateralism (2009), http://www.unc.edu/euce/eusa2009/papers/de%20bruyne_11D.pdf
- Papadimitriou, Elsa (2 December 2010), “Transatlantic relations in the field of security and defence – reply to the annual report of the Council, submitted on behalf of the Political Committee (Greece, EPP/CD Group).www.assembly.weu.org/en/document/ sessions 2010/209. 2011/06/22
- Renshon Stanley A. (2009), “National Security in the Obama Administration”, New York: published in the Taylor & Francis e-Library.
- Schrecker, Mark (2010), “U.S. Strategy in Afghanistan”,Joint Force Quarterly,issue 59. U.S. Marine Corps”, Mary E. Carlin, www.ndupress.ndu.edu.

- Shaikhutdinov, Marat (2010), "Central Asia in the Foreign Policy Strategy of Barack Obama's Administration: Results and Prospects", American Foreign Policy Interests.
- Trans- Atlantic Briefing Book Managing Expectation Expanding the Partnership Shaping the Agenda for 2009 (November 6, 2008), Bertelsmann Foundation.
- Voigt ,Karsten D. (March 26,2009), " Transatlantic Relations following the U.S. elections – new Perspectives with President Obama.
- Weinstein, Kenneth R (2005), "Global challenges for the Obama Administration", Hudson Institute, <http://www.hudson.org>
- Zabarowski, Marcin (2009), "Organizing A Strategic EU- U.S Partnership", U.S.- EU Responses to Globalization Working Paper.
- Zaharna, R.S. (2009), "Obama's U.S. Public Diplomacy and the Islamic World", World Politics Review.
- <http://www.nytimes.com/2011/05/02/world/asia/osama-bin-laden-is-killed.html>
- http://www.nato.int/cps/en/natolive/news_Room
- http://www.bbc.co.uk/.../110622_U03_obama_afghanistan.shtml.
- <http://nytimes.com/2009/09/24/us/.../24prexy.text.html>

نمایه فصلنامه مطالعات راهبردی

(سال ۱۳۸۹)

*فاطمه پورحسینی

مقدمه

در این بخش، نمایه مطالب سال گذشته فصلنامه ارایه می‌شود. این مطالب در چهار شماره و در قالب «مقالات علمی» به چاپ رسید. ضمن آنکه، بخش اطلاع‌رسانی شماره بهار سال گذشته به نمایه فصلنامه در سال ۱۳۸۸ اختصاص داشت. در این چارچوب، بیست و نه عنوان مطلب در سال ۱۳۸۹ در فصلنامه مطالعات راهبردی به طبع رسیده است. نمایه حاضر در سه بخش نمایه عنوان، نمایه موضوعی و نمایه پدیدآورندگان، تدوین شده و مقالات علمی را به تفکیک نمایه‌پردازی کرده تا دسترسی پژوهش‌گران را به مطالب فصلنامه سهل‌تر نماید.

نمایه سه ساله نخست فصلنامه (۱۳۸۰ – ۱۳۷۷)، پیش از این به صورت مجلدی جداگانه همراه با فصلنامه شماره ۱۲، تهیه و منتشر شده است. نمایه سال‌های ۱۳۸۱، ۱۳۸۲، ۱۳۸۳، ۱۳۸۴، ۱۳۸۵، ۱۳۸۶، ۱۳۸۷ و ۱۳۸۸ نیز مطابق همین الگو در شماره‌های ۱۹ (بهار ۱۳۸۲)، ۲۳ (بهار ۱۳۸۳)، ۲۷ (بهار ۱۳۸۴)، ۳۱ (بهار ۱۳۸۵)، ۳۵ (بهار ۱۳۸۶)، ۳۹ (بهار ۱۳۸۷)، ۴۱ (بهار ۱۳۸۸) و ۴۵ (بهار ۱۳۸۹)، در اختیار خوانندگان قرار گرفت. بر این اساس، نمایه سال ۱۳۹۰ نیز در بهار ۱۳۹۱ ارایه خواهد شد.

* خانم پورحسینی کارشناس کتابداری و اطلاع‌رسانی از دانشگاه تهران و مسئول کتابخانه پژوهشکده مطالعات راهبردی می‌باشد.
fph-a2000@yahoo.com

راهنمای استفاده کنندگان

متن حاضر، نمایه دوره سیزدهم (۱۳۸۹) فصلنامه مطالعات راهبردی می‌باشد. نمایه حاضر شامل بخش‌های: عنوان، موضوع و پدیدآورندگان مقالات فصلنامه است. این بخش‌ها، به صورت الفبایی بر اساس مدخل‌های مربوطه تنظیم شده‌اند. در نمایه موضوع، موضوعات اصلی پژوهنگتر و موضوعات فرعی آن با تورفتگی و کم‌رنگ‌تر آورده شده تا بازیابی آنها آسان‌تر باشد؛ که در مقابل آن، شماره‌های بازیابی موضوعات که به ترتیب، نمایه عنوان مقالات علمی، نمایه موضوعی و نمایه پدیدآورندگان است.

موضوعات مرتبط و پیوسته هر موضوع در صورت وجود، برای بازیابی کامل‌تر و جامعیت آن با عبارت «نیز نگاه کنید به» ذکر گردیده است. برای جلوگیری از پراکندگی و مستندسازی موضوعات، از ارجاعات با عبارت «نگاه کنید به» در این نمایه استفاده کرده‌ایم.

اختصارات

ش شماره فصلنامه
صفحه شماره صفحه :

الف. نمایه عنوان

۱. مقاله‌های علمی

- ۱/۱- «ابعاد امنیت در اندیشه و آراء امام خمینی(ره)». فرهاد درویشی؛ ش ۴۹ (پائیز ۱۳۸۹): ۵۵-۸۲.
- ۱/۲- «الگوی آونگی: چارچوبی برای تحلیل اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران». عباس حاتمی؛ ش ۴۸ (تابستان ۱۳۸۹): ۵-۳۱.
- ۱/۳- «امنیت و پیشاورزش‌های آن در اندیشه سیاسی اسلام». فرامرز تقی‌لو، علی آدمی؛ ش ۵۰ (زمستان ۱۳۸۹): ۳۵-۶۲.
- ۱/۴- «انتظام فضایی شبکه شهری و برنامه‌ریزی جمعیتی در افق ۱۴۰۰؛ مطالعه موردی آذربایجان». بهرام سرمست، نادر زالی؛ ش ۴۸ (تابستان ۱۳۸۹): ۸۷ - ۵۹.
- ۱/۵- «بازیگران مؤثر بر عراق آینده: منافع و سناریوهای محمدعلی قاسمی؛ ش ۴۷ (بهار ۱۳۸۹): ۳۷ - ۵۸.
- ۱/۶- «برآورد استراتژیک عراق آینده». فرزاد پورسعید؛ ش ۴۷ (بهار ۱۳۸۹): ۲۱۱ - ۱۷۷
- ۱/۷- «تحلیل فضایی مخاطرات محیطی و بحران‌های بوم‌شناسی در ایران: «مراد کاویانی‌راد؛ ش ۴۸ (تابستان ۱۳۸۹): ۵۷ - ۳۳.
- ۱/۸- «تهدیدات سیاسی امنیت ملی از دیدگاه امام خمینی(ره)». علی کریمی مله، اکبر بابایی، کاوه امیرخانی؛ ش ۴۹ (پائیز ۱۳۸۹): ۱۰۹ - ۸۳.
- ۱/۹- «چشم‌انداز روابط کشورهای عرب با عراق جدید». نبی‌الله ابراهیمی؛ ش ۴۷ (بهار ۱۳۸۹): ۱۴۹ - ۱۲۳.
- ۱/۱۰- «چشم‌انداز مناسبات نظامی - امنیتی عراق و آمریکا». محمود یزدان‌فام؛ ش ۴۷ (بهار ۱۳۸۹): ۱۷۵ - ۱۵۱.
- ۱/۱۱- «حضور ناتو در افغانستان و چالش‌های پیش‌روی آن». مجید بزرگ‌مهری؛ ش ۴۸ (تابستان ۱۳۸۹): ۱۶۹ - ۱۴۱.

- ۱/۱۲. «دورنمای محیط کسب و کار در لایحه برنامه پنجم توسعه کشور». محمد خضری؛ ش ۴۸ (تابستان ۱۳۸۹): ۱۱۲ - ۸۹.
- ۱/۱۳. «دیالکتیک امت و ملت در آراء امام خمینی(ره)». محمدعلی قاسمی؛ ش ۴۹ (پائیز ۱۳۸۹): ۱۴۷ - ۱۳۱.
- ۱/۱۴. «سلفی‌گری در عراق و تأثیر آن بر جمهوری اسلامی ایران». باقر سیدنژاد؛ ش ۴۷ (بهار ۱۳۸۹): ۹۵ - ۱۲۲.
- ۱/۱۵. «فرآیند ملت - دولتسازی، شکل‌گیری هویت ملی و بازسازی در عراق: تجارب تاریخی و دورنمای آینده». داود غرایاق زندی؛ ش ۴۷ (بهار ۱۳۸۹): ۳۵ - ۵.
- ۱/۱۶. «فلسفه امنیت از دیدگاه امام خمینی(ره)». نجف لکزایی؛ ش ۴۹ (پائیز ۱۳۸۹): ۲۸ - ۵.
- ۱/۱۷. «کاربردهای امنیتی انسان‌شناسی حکمت متعالیه». نجف لکزایی؛ ش ۵۰ (زمستان ۱۳۸۹): ۸۴ - ۶۳.
- ۱/۱۸. «گفتمان اسلام سلفی و جهانی شدن امنیت خاورمیانه». نبی‌الله ابراهیمی؛ ش ۵۰ (زمستان ۱۳۸۹): ۱۹۴ - ۱۷۵.
- ۱/۱۹. «گونه‌شناسی فکری جنبش‌های اسلامی معاصر و پیامدهای سیاسی - امنیتی آن در جهان اسلام». یحیی فوزی؛ ش ۵۰ (زمستان ۱۳۸۹): ۱۷۳ - ۱۵۳.
- ۱/۲۰. «ماهیت حقوقی تروریسم؛ مطالعه موردی رویداد غزه». حسن عالی‌پور؛ ش ۴۸ (تابستان ۱۳۸۹): ۲۰۱ - ۱۷۱.
- ۱/۲۱. «مرجع امنیت در کنش گفتاری امام خمینی(ره)». فرزاد پورسعید؛ ش ۴۹ (پائیز ۱۳۸۹): ۵۳ - ۲۹.
- ۱/۲۲. «مفهوم امنیت ایمانی در قرآن کریم». داود غرایاق زندی؛ ش ۵۰ (زمستان ۱۳۸۹): ۳۳ - ۵.
- ۱/۲۳. «منابع و شیوه‌های تأمین امنیت در اندیشه امام خمینی(ره)». سیامک رهپیک؛ ش ۴۹ (پائیز ۱۳۸۹): ۱۱۱ - ۱۳۰.
- ۱/۲۴. «مناسبات اقتصادی آمریکا - چین و آثار آن بر امنیت ملی ایران». عبدالله قنبلو؛ ش ۴۸ (تابستان ۱۳۸۹): ۱۴۰ - ۱۱۳.

- ۱/۲۵. «مؤلفه‌های داخلی پایدار و مؤثر بر سیاست خارجی عراق جدید». غلامرضا خسروی؛ ش ۴۷ (بهار ۱۳۸۹): ۹۳ – ۵۹.
- ۱/۲۶. «مؤلفه‌های نظری» اقتدار ملی در سیاست خارجی اسلامی، با تأکید بر اندیشه‌های امام خمینی(ره). حسین خانی؛ ش ۴۹ (پائیز ۱۳۸۹): ۱۶۹ – ۱۴۹.
- ۱/۲۷. «نسبت مصلحت و امنیت در فقه سیاسی شیعه». فاطمه سلیمانی؛ ش ۵۰ (زمستان ۱۳۸۹): ۱۱۷ – ۸۵.
- ۱/۲۸. «نسبت مفهومی تروریسم از نگاه فقه». حسن عالی‌پور؛ ش ۵۰ (زمستان ۱۳۸۹): ۱۵۱ – ۱۱۹.

ب. نمایه موضوعی

<p>آذربایجان</p> <p>آنتروپی، ۱/۴</p> <p>شبکه شهری، ۱/۴</p> <p>کشش پذیری، ۱/۴</p> <p>مدل رتبه - اندازه تعدلی، ۱/۴</p> <p>آسیب پذیری</p> <p>امام خمینی (ره)، ۱/۸</p> <p>امنیت ملی، ۱/۸</p> <p>تهدید، ۱/۸</p> <p>رویکرد نرم افزاری، ۱/۸</p> <p>آلودگی</p> <p>امنیت انسانی، ۱/۷</p> <p>بحران های محیطی، ۱/۷</p> <p>تالاب و مخاطرات محیطی، ۱/۷</p> <p>فرسایش، ۱/۷</p> <p>آمریکا</p> <p>القاعدہ، ۱/۵</p> <p>بریتانیا، ۱/۱۵</p> <p>جمهوری اسلامی ایران، ۱/۵</p> <p>دوره بازسازی، ۱/۱۵</p> <p>دولت سازی، ۱/۱۵</p> <p>شیعیان، ۱/۵</p> <p>شیعیان عراق، ۱/۱۵</p>	<p>عراق، ۱/۱۵</p> <p>عراق آینده، ۱/۱۵</p> <p>کردها، ۱/۵</p> <p>کردهای عراق، ۱/۱۵</p> <p>ملت سازی، ۱/۱۵</p> <p>ملی گرایی، ۱/۱۵</p> <p>همسایگان عراق، ۱/۵</p> <p>آنتروپی</p> <p>آذربایجان، ۱/۴</p> <p>شبکه شهری، ۱/۴</p> <p>کشش پذیری، ۱/۴</p> <p>مدل رتبه، اندازه تعدلی، ۱/۴</p> <p>امنیت انسانی، ۱/۷</p> <p>اجتهاد</p> <p>امنیت، ۱/۱۹</p> <p>جنیش های اسلامی، ۱/۱۹</p> <p>جهان اسلام، ۱/۱۹</p> <p>نص، ۱/۱۹</p> <p>هویت، ۱/۱۹</p> <p>اختلافات اقتصادی</p> <p>اختلافات سیاسی - امنیتی، ۱/۲۴</p> <p>ایالات متحده، ۱/۲۴</p> <p>پرونده هسته ای ایران، ۱/۲۴</p> <p>چین، ۱/۲۴</p>
---	--

ناتو، ۱/۱۱	سازمان جهانی تجارت، ۱/۲۴
نظام منطقه‌ای، ۱/۱۱	همکاریهای اقتصادی، ۱/۲۴
اقتدار ملی	اختلافات سیاسی - امنیتی
امام خمینی ^(ره) ، ۱/۲۶	اختلافات اقتصادی، ۱/۲۴
تكلیف گرایی، ۱/۲۶	ایالات متحده، ۱/۲۴
خدامحری، ۱/۲۶	پرونده هسته‌ای ایران، ۱/۲۴
سیاست خارجی، ۱/۲۶	سازمان جهانی تجارت، ۱/۲۴
اقتصاد رانی	همکاریهای اقتصادی، ۱/۲۴
بحران هویت ملی، ۱/۲۵	استراتژی وحدت
دشواری‌های ژئوپلیتیکی، ۱/۲۵	امام خمینی(ره)، ۱/۱۳
سیاست خارجی، ۱/۲۵	امت اسلامی، ۱/۱۳
منابع داخلی، ۱/۲۵	ملیت، ۱/۱۳
اقدام تروریستی	وحدة اسلامی، ۱/۱۳
بغی، ۱/۲۸	اسلام سیاسی عربی
تروریسم، ۱/۲۸	امنیت ملی عربی، ۱/۹
فقه (شیعه و سنی)، ۱/۲۸	شورای همکاری خلیج فارس، ۱/۹
محاربه، ۱/۲۸	عراق جدید، ۱/۹
القاعدہ	نظم عرب گرایانه، ۱/۹
آمریکا، ۱/۵	اسناد بین‌المللی
ایران، ۱/۱۴	بزه، ۱/۲۰
جمهوری اسلامی ایران، ۱/۵	تروریسم، ۱/۲۰
ژئوپلیتیک شیعه، ۱/۱۴	جنگ، ۱/۲۰
سلفی گری، ۱/۱۴	رخداد غزه، ۱/۲۰
شیعیان، ۱/۵	افغانستان
عراق، ۱/۱۴	امنیت داخلی، ۱/۱۱
عراق آینده، ۱/۵	تروریسم، ۱/۱۱
کردها، ۱/۵	مشکلات ساختاری، ۱/۱۱

سعادت دنیوی و اخروی، ۱/۱	واقعیت‌های رئوپلیتیک، ۱/۱۴
سیاست، ۱/۱	همسایگان عراق، ۱/۵
سیاست خارجی، ۱/۲۶	الگوهای امنیتی
شیوه‌های تأمین امنیت، ۱/۲۳	امنیت اسلامی، ۱/۱۷
کنش گفتاری، ۱/۲۱	امنیت متدانی، ۱/۱۷
کنش‌گر امنیتی کننده، ۱/۲۱	امنیت متعارف، ۱/۱۷
مرجع امنیت، ۱/۲۱	امنیت متعالی، ۱/۱۷
مردم‌محوری، ۱/۲۳	انسان‌شناسی امنیتی، ۱/۱۷
ملیت، ۱/۱۳	الگوی آونگی
منابع تأمین امنیت، ۱/۲۳	بی‌ثباتی اقتصاد کلان، ۱/۲
وحدت اسلامی، ۱/۱۳	سیاست‌های بازتوزیعی، ۱/۲
وحدت کلمه، ۱/۲۳	سیاست‌های رشد اقتصادی، ۱/۲
امت اسلامی	نظام اقتصادی، ۱/۲
استراتژی وحدت، ۱/۱۳	نظام سیاسی، ۱/۲
امام خمینی(ره)، ۱/۱۳	امام خمینی(ره)
ملیت، ۱/۱۳	آسیب‌پذیری، ۱/۸
وحدت اسلامی، ۱/۱۳	استراتژی وحدت، ۱/۱۳
امنیت	اقتدار ملی، ۱/۲۶
اجتهاد، ۱/۱۹	امت اسلامی، ۱/۱۳
امام خمینی، ۱/۱	امنیت، ۱/۱
امنیت ملی، ۱/۱	امنیت ملی، ۱/۸، ۱/۱
اندیشه سیاسی اسلامی، ۱/۳	ایمان، ۱/۲۳
جنبیش‌های اسلامی، ۱/۱۹	تهدید، ۱/۸
جهان اسلام، ۱/۱۹	تكلیف‌گرانی، ۱/۲۶
سعادت، ۱/۳	خدماتی، ۱/۲۶
سعادت دنیوی و اخروی، ۱/۱	دولت اسلامی، ۱/۲۱
سیاست، ۱/۱	رویکرد نرم‌افزاری، ۱/۸

مشکلات ساختاری، ۱/۱۱	عدالت، ۱/۳
ناتو، ۱/۱۱	فقه سیاسی، ۱/۲۷
نظام منطقه‌ای، ۱/۱۱	كرامت، ۱/۳
امنیت متدانی	متعلقات مصلحت، ۱/۲۷
الگوهای امنیتی، ۱/۱۷	مرجع امنیت، ۱/۲۷
امنیت اسلامی، ۱/۱۷	مصلحت، ۱/۳
امنیت متعارف، ۱/۱۷	نص، ۱/۱۹
امنیت متعالی، ۱/۱۷	هویت، ۱/۱۹
انسان‌شناسی امنیتی، ۱/۱۷	امنیت اسلامی
امنیت متدانیه	الگوهای امنیتی، ۱/۱۷
امنیت متعالیه، ۱/۱۶	امنیت متدانی، ۱/۱۷
علت صوری امنیت، ۱/۱۶	امنیت متعارف، ۱/۱۷
علت غایی امنیت، ۱/۱۶	امنیت متعالی، ۱/۱۷
علت فاعلی امنیت، ۱/۱۶	انسان‌شناسی امنیتی، ۱/۱۷
علت مادی امنیت، ۱/۱۶	امنیت انسانی
امنیت متعارف	آلودگی، ۱/۷
الگوهای امنیتی، ۱/۱۷	بحران‌های محیطی، ۱/۷
امنیت اسلامی، ۱/۱۷	تلاب و مخاطرات محیطی، ۱/۷
امنیت متدانی، ۱/۱۷	فرسایش، ۱/۷
امنیت متعالی، ۱/۱۷	امنیت ایمانی
انسان‌شناسی امنیتی، ۱/۱۷	امنیت ملی، ۱/۲۲
امنیت متعالی	فلسفه وجودی امنیتی، ۱/۲۲
الگوهای امنیتی، ۱/۱۷	قرآن کریم، ۱/۲۲
امنیت اسلامی، ۱/۱۷	مطالعات امنیتی، ۱/۲۲
امنیت متدانی، ۱/۱۷	امنیت داخلی
امنیت متعارف، ۱/۱۷	افغانستان، ۱/۱۱
انسان‌شناسی امنیتی، ۱/۱۷	تروریسم، ۱/۱۱

امنیت متعالیه امنیت متعالیه، ۱/۱۷ اندیشه سیاسی اسلامی امنیت، ۱/۳ سعادت، ۱/۳ عدالت، ۱/۳ کرامت، ۱/۳ مصلحت، ۱/۳	امنیت متعالیه امنیت متدانیه، ۱/۱۶ علت صوری امنیت، ۱/۱۶ علت غایی امنیت، ۱/۱۶ علت فاعلی امنیت، ۱/۱۶ علت مادی امنیت، ۱/۱۶ امنیت ملی آسیب‌پذیری، ۱/۸ امام خمینی(ره)، ۱/۸
ایالات متحده اختلافات اقتصادی، ۱/۲۴ اختلافات سیاسی - امنیتی، ۱/۲۴ پرونده هسته‌ای ایران، ۱/۲۴ چین، ۱/۲۴ سازمان جهانی تجارت، ۱/۲۴ همکاری‌های اقتصادی، ۱/۲۴	امنیت، ۱/۱ امنیت ایمانی، ۱/۲۲ تهدید، ۱/۸ رویکرد نرم‌افزاری، ۱/۸ سعادت دنیوی و اخروی، ۱/۱ سیاست، ۱/۱ فلسفه وجودی امنیتی، ۱/۲۲
ایده‌آلیسم دموکراسی، ۱/۶ صلح طلبی، ۱/۶ عراق آینده، ۱/۶ قانون اساسی، ۱/۶ واقعیات ساختاری، ۱/۶	قرآن کریم، ۱/۲۲ مطالعات امنیتی، ۱/۲۲ امنیت ملی عربی اسلام سیاسی عربی، ۱/۹ شورای همکاری خلیج فارس، ۱/۹ عراق جدید، ۱/۹ نظام عرب‌گرایانه، ۱/۹
ایران القاعده، ۱/۱۴ ژئوپلیتیک شیعه، ۱/۱۴ سلفی‌گری، ۱/۱۴ عراق، ۱/۱۴ واقعیت‌های ژئوپلیتیک، ۱/۱۴	انسان‌شناسی امنیتی الگوهای امنیتی، ۱/۱۷ امنیت اسلامی، ۱/۱۷ امنیت متدانی، ۱/۱۷

ایمان	امام خمینی(ره)، ۱/۲۳	ملت‌سازی، ۱/۱۵
	شیوه‌های تأمین امنیت، ۱/۲۳	ملی‌گرایی، ۱/۱۵
	مردم‌محوری، ۱/۲۳	بزه
	منابع تأمین امنیت، ۱/۲۳	اسناد بین‌المللی، ۱/۲۰
	وحدت کلمه، ۱/۲۳	تروریسم، ۱/۲۰
	بحران هویت ملی	جنگ، ۱/۲۰
	اقتصاد رانی، ۱/۲۵	رخداد غزه، ۱/۲۰
بغی	دشواری‌های ژئوپلیتیکی، ۱/۲۵	اقدام تروریستی، ۱/۲۸
	سیاست خارجی، ۱/۲۵	تروریسم، ۱/۲۸
	منابع داخلی، ۱/۲۵	فقه (شیعه و سنی)، ۱/۲۸
	بحران‌های محیطی	محاربه، ۱/۲۸
	آلدگی، ۱/۷	بی‌ثباتی اقتصاد کلان
	امنیت انسانی، ۱/۷	الگوی آونگی، ۱/۲
	تلا布 و مخاطرات محیطی، ۱/۷	سیاست‌های بازنوسی، ۱/۲
	فرسایش، ۱/۷	نظام اقتصادی، ۱/۲
	برنامه پنجم توسعه	نظام سیاسی، ۱/۲
	توسعه اقتصادی، ۱/۱۲	پرونده هسته‌ای ایران
	فضای کسب و کار، ۱/۱۲	اختلافات اقتصادی، ۱/۲۴
	محیط سرمایه‌گذاری، ۱/۱۲	اختلافات سیاسی - امنیتی، ۱/۲۴
بریتانیا	آمریکا، ۱/۱۵	ایالات متحده، ۱/۲۴
	دوره بازسازی، ۱/۱۵	چین، ۱/۲۴
	دولتسازی، ۱/۱۵	سازمان جهانی تجارت، ۱/۲۴
	شیعیان عراق، ۱/۱۵	همکاری‌های اقتصادی، ۱/۲۴
	عراق، ۱/۱۵	تلا布 و مخاطرات محیطی
	کردهای عراق، ۱/۱۵	آلودگی، ۱/۷
		امنیت انسانی، ۱/۷

ت رویکرد نرم افزاری، ۱/۸	ب حران‌های محیطی، ۱/۷ ف رسایش، ۱/۷ ت رویریسم
جمهوری اسلامی ایران	ا سناد بین‌المللی، ۱/۲۰ آمریکا، ۱/۵ القاعدۀ، ۱/۵ شیعیان، ۱/۵ عراق آینده، ۱/۵ کردها، ۱/۵ همسایگان عراق، ۱/۵
جنبش‌های اسلامی	ر خداد غزه، ۱/۲۰۱ ف قه (شیعه و سنی)، ۱/۲۸ م حاریه، ۱/۲۸ م مشکلات ساختاری، ۱/۱۱ ن اتو، ۱/۱۱ ن ظام منطقه‌ای، ۱/۱۱
ج نگ	ت کلیف‌گرایی ا قتدار ملی، ۱/۲۶ ا مام خمینی (ره)، ۱/۲۶ خ دامحوری، ۱/۲۶ سیاست خارجی، ۱/۲۶
ج هان اسلام	ت وسعه اقتصادی ب برنامه پنجم توسعه، ۱/۱۲ ف ضای کسب و کار، ۱/۱۲ م حیط سرمایه‌گذاری، ۱/۱۲
	ت هدید آ سیب‌پذیری، ۱/۸

جهانی شدن	دموکراسی	
خاورمیانه، ۱/۱۸	ایده‌آلیسم، ۱/۶	اصلاح طلبی، ۱/۶
روابط بین‌الملل، ۱/۱۸	عراق آینده، ۱/۶	قانون اساسی، ۱/۶
گفتمان اسلام سلفی، ۱/۱۸	قانون اساسی، ۱/۶	واقعیات ساختاری، ۱/۶
مطالعات امنیتی، ۱/۱۸	دوره بازسازی	چین
اختلافات اقتصادی، ۱/۲۴	آمریکا، ۱/۱۵	اختلافات سیاسی - امنیتی، ۱/۲۴
ایالات متحده، ۱/۲۴	بریتانیا، ۱/۱۵	پرونده هسته‌ای ایران، ۱/۲۴
سازمان جهانی تجارت، ۱/۲۴	دولت‌سازی، ۱/۱۵	شیعیان عراق، ۱/۱۵
همکاری‌های اقتصادی، ۱/۲۴	عراق، ۱/۱۵	کردهای عراق، ۱/۱۵
خاورمیانه	ملت‌سازی، ۱/۱۵	جهانی شدن، ۱/۱۸
روابط بین‌المللی، ۱/۱۸	ملی‌گرایی، ۱/۱۵	دولت اسلامی
گفتمان اسلام سلفی، ۱/۱۸	دولت سازی	امام خمینی(ره)، ۱/۲۱
مطالعات امنیتی، ۱/۱۸	امeriکا، ۱/۱۵	کنش گفتاری، ۱/۲۱
خدامحوری	بریتانیا، ۱/۱۵	کنش گر امنیتی کننده، ۱/۲۱
اقتدار ملی، ۱/۲۶	دولت سازی	مرجع امنیت، ۱/۲۱
امام خمینی(ره)، ۱/۲۶	آمریکا، ۱/۱۵	دویچه‌وستفالن، ۱/۲۶
سیاست خارجی، ۱/۲۶	بریتانیا، ۱/۱۵	دشواری‌های ژئوپلیتیکی
اقتصاد رانتی، ۱/۲۵	دوره بازسازی، ۱/۱۵	افتخاری، ۱/۲۵
بحران هویت ملی، ۱/۲۵	شیعیان عراق، ۱/۱۵	سیاست خارجی، ۱/۲۵
منابع داخلی، ۱/۲۵	عراق، ۱/۱۵	منابع داخلی، ۱/۲۵
منابع خارجی، ۱/۲۵	کردهای عراق، ۱/۱۵	

واقعیت‌های ژئوپلیتیک، ۱/۱۴	ملت سازی، ۱/۱۵
سازمان جهانی تجارت	ملی‌گرایی، ۱/۱۵
اختلافات اقتصادی، ۱/۲۴	رخداد غزه
اختلافات سیاسی - امنیتی، ۱/۲۴	اسناد بین‌المللی، ۱/۲۰
ایالات متحده، ۱/۲۴	بزه، ۱/۲۰
پرونده هسته‌ای ایران، ۱/۲۴	تروریسم، ۱/۲۰
چین، ۱/۲۴	جنگ، ۱/۲۰
همکاری‌های اقتصادی، ۱/۲۴	روابط ایران و آمریکا
سعادت	سیاست خارجی آمریکا، ۱/۱۰
امنیت، ۱/۳	سیاست منطقه‌ای اوباما، ۱/۱۰
اندیشه سیاسی اسلامی، ۱/۳	عراق، ۱/۱۰
عدالت، ۱/۳	قرارداد امنیتی عراق و آمریکا، ۱/۱۰
کرامت، ۱/۳	روابط بین‌الملل
مصلحت، ۱/۳	جهانی شدن، ۱/۱۸
سعادت دنیوی و اخروی	خاورمیانه، ۱/۱۸
امام خمینی(ره)، ۱/۱	گفتمان اسلام سلفی، ۱/۱۸
امنیت، ۱/۱	مطالعات امنیتی، ۱/۱۸
امنیت ملی، ۱/۱	رویکرد نرم‌افزاری
سیاست، ۱/۱	آسیب‌پذیری، ۱/۸
سلفی‌گری	امام خمینی(ره)، ۱/۸
القاعده، ۱/۱۴	امنیت ملی، ۱/۸
ایران، ۱/۱۴	تهدید، ۱/۸
ژئوپلیتیک شیعه، ۱/۱۴	ژئوپلیتیک شیعه
عراق، ۱/۱۴	القاعده، ۱/۱۴
واقعیت‌های ژئوپلیتیک، ۱/۱۴	ایران، ۱/۱۴
سیاست	سلفی‌گری، ۱/۱۴
امام خمینی(ره)، ۱/۱	عراق، ۱/۱۴

نظام سیاسی، ۱/۲	امنیت، ۱/۱
سیاست‌های رشد اقتصادی	امنیت ملی، ۱/۱
الگوی آونگی، ۱/۲	سعادت دنیوی و اخروی، ۱/۱
بی‌ثباتی اقتصاد کلان، ۱/۲	سیاست خارجی
سیاست‌های بازتوزیعی، ۱/۲	اقدامات ملی، ۱/۲۶
نظام اقتصادی، ۱/۲	اقتصاد رانتی، ۱/۲۵
نظام سیاسی، ۱/۲	امام خمینی(ره)، ۱/۲۶
شبکه شهری	بحران هویت ملی، ۱/۲۵
آذربایجان، ۱/۴	تكلیف گرایی، ۱/۲۶
آنتروپی، ۱/۴	خدامحوری، ۱/۲۶
کشش‌پذیری، ۱/۴	دشواری‌های ژئوپلیتیکی، ۱/۲۵
مدل رتبه – اندازه تعديلی، ۱/۴	منابع داخلی، ۱/۲۵
شورای همکاری خلیج فارس	سیاست خارجی آمریکا
اسلام سیاسی عربی، ۱/۹	روابط ایران و آمریکا، ۱/۱۰
امنیت ملی عربی، ۱/۹	سیاست منطقه‌ای اوباما، ۱/۱۰
عراق جدید، ۱/۹	عراق، ۱/۱۰
نظم عرب‌گرایانه، ۱/۹	قرارداد امنیتی عراق و آمریکا، ۱/۱۰
شیعیان	سیاست منطقه‌ای اوباما
آمریکا، ۱/۵	روابط ایران و آمریکا، ۱/۱۰
القاعده، ۱/۵	سیاست خارجی آمریکا، ۱/۱۰
جمهوری اسلامی ایران، ۱/۵	عراق، ۱/۱۰
عراق آینده، ۱/۵	قرارداد امنیتی عراق و آمریکا، ۱/۱۰
کردها، ۱/۵	سیاست‌های بازتوزیعی
همسایگان عراق، ۱/۵	الگوی آونگی، ۱/۲
شیعیان عراق	بی‌ثباتی اقتصاد کلان، ۱/۲
آمریکا، ۱/۱۵	سیاست‌های رشد اقتصادی، ۱/۲
بریتانیا، ۱/۱۵	نظام اقتصادی، ۱/۲

ایران، ۱/۱۴	دوره بازسازی، ۱/۱۵	دولت سازی، ۱/۱۵	دولت سازی، ۱/۱۵	دوره بازسازی، ۱/۱۵
بریتانیا، ۱/۱۵				
دوره بازسازی، ۱/۱۵				عراق، ۱/۱۵
دولت سازی، ۱/۱۵				کردهای عراق، ۱/۱۵
روابط ایران و آمریکا، ۱/۱۰				ملت سازی، ۱/۱۵
ژئوپلیتیک شیعه، ۱/۱۴				ملی گرایی، ۱/۱۵
سلفی گری، ۱/۱۴				شیوه های تأمین امنیت
سیاست خارجی آمریکا، ۱/۱۰				امام خمینی (ره)، ۱/۲۳
سیاست منطقه ای اوباما، ۱/۱۰				ایمان، ۱/۲۳
شیعیان عراق، ۱/۱۵				مردم محوری، ۱/۲۳
قرارداد امنیتی عراق و آمریکا، ۱/۱۰				منابع تأمین امنیت، ۱/۲۳
کردهای عراق، ۱/۱۵				وحدت کلمه، ۱/۲۳
ملت سازی، ۱/۱۵				صلاح طلبی
ملی گرایی، ۱/۱۵				ایده آلیسم، ۱/۶
واقعیت های ژئوپلیتیک، ۱/۱۴				دموکراسی، ۱/۶
عراق آینده				عراق آینده، ۱/۶
آمریکا، ۱/۵				قانون اساسی، ۱/۶
القاعدہ، ۱/۵				واقعیات ساختاری، ۱/۶
ایده آلیسم، ۱/۶				عدالت
جمهوری اسلامی ایران، ۱/۵				امنیت، ۱/۳
دموکراسی، ۱/۶				اندیشه سیاسی اسلامی، ۱/۳
شیعیان، ۱/۵				سعادت، ۱/۳
صلاح طلبی، ۱/۶				کرامت، ۱/۳
قانون اساسی، ۱/۶				مصلحت، ۱/۳
کردها، ۱/۵				عراق
واقعیات ساختاری، ۱/۶				آمریکا، ۱/۱۵
همسایگان عراق، ۱/۵				القاعدہ، ۱/۱۴

		عراق جدید
علت غایی امنیت، ۱/۱۶		
علت مادی امنیت، ۱/۱۶	اسلام سیاسی عربی، ۱/۹	
فرسایش	امنیت ملی عربی، ۱/۹	
آلدگی، ۱/۷	شورای همکاری خلیج فارس، ۱/۹	
امنیت انسانی، ۱/۷	نظم عرب گرایانه، ۱/۹	
بحران‌های محیطی، ۱/۷	علت صوری امنیت	
تلااب و مخاطرات محیطی، ۱/۷	امنیت متدانیه، ۱/۱۶	
فضای کسب و کار	امنیت متعالیه، ۱/۱۶	
برنامه پنجم توسعه، ۱/۱۲	علت غایی امنیت، ۱/۱۶	
توسعه اقتصادی، ۱/۱۲	علت فاعلی امنیت، ۱/۱۶	
محیط سرمایه‌گذاری، ۱/۱۲	علت مادی امنیت، ۱/۱۶	
فقه سیاسی	علت غایی امنیت	
امنیت، ۱/۲۷	امنیت متدانیه، ۱/۱۶	
متعلقات مصلحت، ۱/۲۷	امنیت متعالیه، ۱/۱۶	
مرجع امنیت، ۱/۲۷	علت صوری امنیت، ۱/۱۶	
مصلحت، ۱/۲۷	علت فاعلی امنیت، ۱/۱۶	
فقه (شیعی و سنی)	علت مادی امنیت، ۱/۱۶	
اقدام تروریستی، ۱/۲۸	علت فاعلی امنیت	
بغی، ۱/۲۸	امنیت متدانیه، ۱/۱۶	
تروریسم، ۱/۲۸	امنیت متعالیه، ۱/۱۶	
محاربه، ۱/۲۸	علت صوری امنیت، ۱/۱۶	
فلسفه وجودی امنیتی	علت غایی امنیت، ۱/۱۶	
امنیت ایمانی، ۱/۲۲	علت مادی امنیت، ۱/۱۶	
امنیت ملی، ۱/۲۲	امنیت متدانیه، ۱/۱۶	
قرآن کریم، ۱/۲۲	امنیت متعالیه، ۱/۱۶	
مطالعات امنیتی، ۱/۲۲	علت صوری امنیت، ۱/۱۶	

عراق آینده، ۱/۱۵ همسایگان عراق، ۱/۵ کردهای عراق آمریکا، ۱/۱۵ بریتانیا، ۱/۱۵ دوره بازسازی، ۱/۱۵ دولتسازی، ۱/۱۵ شیعیان عراق، ۱/۱۵ عراق، ۱/۱۵ ملت‌سازی، ۱/۱۵ ملی‌گرایی، ۱/۱۵ کشش‌پذیری آذربایجان، ۱/۴ آنتروپی، ۱/۴ کشش‌پذیری، ۱/۴ مدل رتبه – اندازه تعدلی، ۱/۴	قانون اساسی ایده‌آلیسم، ۱/۶ دموکراسی، ۱/۶ صلح طلبی، ۱/۶ عراق آینده، ۱/۶ واقعیات ساختاری، ۱/۶ قرآن کریم امنیت ایمانی، ۱/۲۲ امنیت ملی، ۱/۲۲ فلسفه وجودی امنیتی، ۱/۲۲ مطالعات امنیتی، ۱/۲۲ قرارداد امنیتی عراق و آمریکا روابط ایران و آمریکا، ۱/۱۰ سیاست خارجی آمریکا، ۱/۱۰ سیاست منطقه‌ای اویاما، ۱/۱۰ عراق، ۱/۱۰	کرامت امنیت، ۱/۳ اندیشه سیاسی اسلامی، ۱/۳ سعادت، ۱/۳ عدالت، ۱/۳ مصلحت، ۱/۳
امام خمینی(ره)، ۱/۲۱ دولت اسلامی، ۱/۲۱ کنش‌گر امنیتی‌کننده، ۱/۲۱ مرجع امنیت، ۱/۲۱ کنش‌گر امنیتی‌کننده امام خمینی(ره)، ۱/۲۱ دولت اسلامی، ۱/۲۱ کنش‌گفتاری، ۱/۲۱ مرجع امنیت، ۱/۲۱	کردها آمریکا، ۱/۵ القاعده، ۱/۵ جمهوری اسلامی ایران، ۱/۵ شیعیان، ۱/۵	

دولت اسلامی، ۱/۲۱	گفتمان اسلام سلفی
فقه سیاسی، ۱/۲۷	جهانی شدن، ۱/۱۸
کنش گفتاری، ۱/۲۱	خاورمیانه، ۱/۱۸
کنش گر امنیتی‌کننده، ۱/۲۱	روابط بین‌الملل، ۱/۱۸
متعلقات مصلحت، ۱/۲۷	مطالعات امنیتی، ۱/۱۸
مصلحت، ۱/۲۷	متعلقات مصلحت
مردم‌محوری	امنیت، ۱/۲۷
امام خمینی(ره)، ۱/۲۳	فقه سیاسی، ۱/۲۷
ایمان، ۱/۲۳	مرجع امنیت، ۱/۲۷
شیوه‌های تأمین امنیت، ۱/۲۳	مصلحت، ۱/۲۷
منابع تأمین امنیت، ۱/۲۳	محاربه
وحدت کلمه، ۱/۲۳	اقدام تروریستی، ۱/۲۸
مشکلات ساختاری	بغی، ۱/۲۸
افغانستان، ۱/۱۱	تروریسم، ۱/۲۸
امنیت داخلی، ۱/۱۱	فقه (شیعه و سنی)، ۱/۲۸
تروریسم، ۱/۱۱	محیط سرمایه‌گذاری
ناتو، ۱/۱۱	برنامه پنجم توسعه، ۱/۱۲
نظام منطقه‌ای، ۱/۱۱	توسعه اقتصادی، ۱/۱۲
مصلحت	فضای کسب و کار، ۱/۱۲
امنیت، ۱/۳	مدل رتبه – اندازه تعدیلی
اندیشه سیاسی اسلامی، ۱/۳	آذربایجان، ۱/۴
سعادت، ۱/۳	آنتروپی، ۱/۴
عدالت، ۱/۳	شبکه شهری، ۱/۴
فقه سیاسی، ۱/۲۷	کشش‌پذیری، ۱/۴
کرامت، ۱/۳	مرجع امنیت
متعلقات مصلحت، ۱/۲۷	امام خمینی(ره)، ۱/۲۱
مرجع امنیت، ۱/۲۷	امنیت، ۱/۲۷

مطالعات امنیتی
دولتسازی، ۱/۱۵
شیعیان عراق، ۱/۱۵
عراق، ۱/۱۵
کردهای عراق، ۱/۱۵
ملتسازی، ۱/۱۵
منابع تأمین امنیت
امام خمینی(ره)، ۱/۲۳
ایمان، ۱/۲۳
شیوه‌های تأمین امنیت، ۱/۲۳
مردم‌محوری، ۱/۲۳
وحدت کلمه، ۱/۲۳
منابع داخلی
اقتصاد رانتی، ۱/۲۵
بحران هویت ملی، ۱/۲۵
دشواری‌های ژئوپلیتیکی، ۱/۲۵
سیاست خارجی، ۱/۲۵
ناتو
افغانستان، ۱/۱۱
امنیت داخلی، ۱/۱۱
تروریسم، ۱/۱۱
مشکلات ساختاری، ۱/۱۱
نظام منطقه‌ای، ۱/۱۱
نص
اجتهاد، ۱/۱۹
امنیت، ۱/۱۹
جنبشهای اسلامی، ۱/۱۹
جهان اسلام، ۱/۱۹
ملت‌سازی
روابط بین‌الملل، ۱/۱۸
فلسفه وجودی امنیتی، ۱/۲۲
قرآن کریم، ۱/۲۲
گفتمان اسلام سلفی، ۱/۱۸
آمریکا، ۱/۱۵
بریتانیا، ۱/۱۵
دوره بازسازی، ۱/۱۵
دولتسازی، ۱/۱۵
شیعیان عراق، ۱/۱۵
عراق، ۱/۱۵
کردهای عراق، ۱/۱۵
ملتسازی، ۱/۱۵
آمریکا، ۱/۱۵
بریتانیا، ۱/۱۵
دوره بازسازی، ۱/۱۵
دولتسازی، ۱/۱۵
شیعیان عراق، ۱/۱۵
عراق، ۱/۱۵
کردهای عراق، ۱/۱۵
ملی‌گرایی، ۱/۱۵
ملیت
استراتژی وحدت، ۱/۱۳
امام خمینی(ره)، ۱/۱۳
امت اسلامی، ۱/۱۳
وحدت اسلامی، ۱/۱۳
ملی‌گرایی
آمریکا، ۱/۱۵
بریتانیا، ۱/۱۵
دوره بازسازی، ۱/۱۵

صلح طلبی، ۱/۶	هویت، ۱/۱۹
عراق آینده، ۱/۶	نظام اقتصادی
قانون اساسی، ۱/۶	الگوی آونگی، ۱/۲
واقعیت‌های ژئوپلیتیک	بی‌ثباتی اقتصادی کلان، ۱/۲
القاعده، ۱/۱۴	سیاست‌های بازتوزیعی، ۱/۲
ایران، ۱/۱۴	سیاست‌های رشد اقتصادی، ۱/۲
ژئوپلیتیک شیعه، ۱/۱۴	نظام سیاسی، ۱/۲
سلفی‌گری، ۱/۱۴	نظام سیاسی
عراق، ۱/۱۴	الگوی آونگی، ۱/۲
وحدت اسلامی	بی‌ثباتی اقتصاد کلان، ۱/۲
استراتژی وحدت، ۱/۱۳	سیاست‌های بازتوزیعی، ۱/۲
امام خمینی(ره)، ۱/۱۳	سیاست‌های رشد اقتصادی، ۱/۲
امت اسلامی، ۱/۱۳	نظام اقتصادی، ۱/۲
ملیت، ۱/۱۳	نظام منطقه‌ای
وحدت کلمه	افغانستان، ۱/۱۱
امام خمینی(ره)، ۱/۲۳	امنیت داخلی، ۱/۱۱
ایمان، ۱/۲۳	تروریسم، ۱/۱۱
شیوه‌های تأمین امنیت، ۱/۲۳	مشکلات ساختاری، ۱/۱۱
مردم‌محوری، ۱/۲۳	ناتو، ۱/۱۱
منابع تأمین امنیت، ۱/۲۳	نظم عرب‌گرایانه
همسایگان عراق	اسلام سیاسی عربی، ۱/۹
آمریکا، ۱/۵	امنیت ملی عربی، ۱/۹
القاعده، ۱/۵	شورای همکاری خلیج فارس، ۱/۹
جمهوری اسلامی ایران، ۱/۵	عراق جدید، ۱/۹
شیعیان، ۱/۵	واقعیات ساختاری
عراق آینده، ۱/۵	ایده‌آلیسم، ۱/۶
کردها، ۱/۵	دموکراسی، ۱/۶

همکاری‌های اقتصادی	هویت
اختلافات اقتصادی، ۱/۲۴	اجتهاد، ۱/۱۹
اختلافات سیاسی - امنیتی، ۱/۲۴	امنیت، ۱/۱۹
ایالات متحده، ۱/۲۴	جنبشهای اسلامی، ۱/۱۹
پرونده هسته‌ای ایران، ۱/۲۴	جهان اسلام، ۱/۱۹
چین، ۱/۲۴	نص، ۱/۱۹
سازمان جهانی تجارت، ۱/۲۴	

ج. نمایه پدیدآورندگان

- | | |
|-------------------------|-------------------------|
| سرمست، بهرام، ۱/۴ | آدمی، علی، ۱/۳ |
| سلیمانی، فاطمه، ۱/۲۷ | ابراهیمی، نبی الله، ۱/۹ |
| سیدنژاد، باقر، ۱/۱۴ | امیرخانی، کاوه، ۱/۸ |
| عالیپور، حسن، ۱/۲۰ | بابایی، اکبر، ۱/۸ |
| غرایاق زندی، داود، ۱/۱۵ | بزرگمهری، مجید، ۱/۱۱ |
| فوزی، یحیی، ۱/۱۹ | پورسعید، فرزاد، ۱/۶ |
| قاسمی، محمدعلی، ۱/۵ | تقی لو، فرامرز، ۱/۳ |
| قبرلو، عبدالله، ۱/۲۴ | حاتمی، عباس، ۱/۲ |
| کاویانی راد، مراد، ۱/۷ | خانی، حسین، ۱/۲۶ |
| کریمی مله، علی، ۱/۸ | خسروی، غلامرضا، ۱/۲۵ |
| لکزایی، نجف، ۱/۱۶ | حضری، محمد، ۱/۱۲ |
| یزدانفام، محمود، ۱/۱۰ | درویشی، فرهاد، ۱/۱ |
| | رهپیک، سیامک، ۱/۲۳ |
| | زالی، نادر، ۱/۴ |

فرم اشتراک فصلنامه مطالعات راهبردی

مشترک گرامی ضمن تقدیر از جنبالی برای انتخاب و اشتراک فصلنامه مطالعات راهبردی لطفاً پس از تکمیل فرم زیر و واریز وجه (متناوب با نوع اشتراک مورد نظر)، فیش پرداختی و فرم اشتراک را از طریق پست یا نمبر برای امور مشترکین فصلنامه ارسال نمایید. لطفاً اصل یا کپی فیش پرداختی را نزد خود نگهدارید.

- ✓ جهت تسريع در امور و پیگیریهای لازم، مراتب را از طریق تلفن، فکس و یا پست الکترونیک به اطلاع امور مشترکین برسانید.
- ✓ لطفاً فرم زیر را کامل و دقیق وارد نمایید.

مشخصات مشترک		
لطفاً در این قسمت چیزی تنوییسید		
نام رابط (برای مشترکین حقوقی)	نام مقاضی (حقیقی <input type="checkbox"/> - حقوقی <input type="checkbox"/>)	
کد پستی ۱۰ رقمی	نشانی	
پست الکترونیک	تلفن همراه	تلفن ثابت
مبلغ واریزی	نام و کد شعبه	شماره فیش واریزی

نوع اشتراک

E11 : شهرستان (۱ سال - پست سفارشی)	E02 : تهران (۱ سال - پست عادی)	E01 : تهران (۱ سال - پست عادی)
<input type="checkbox"/> حق اشتراک مبلغ ۹۵/۰۰۰ ریال	<input type="checkbox"/> حق اشتراک مبلغ ۹۱/۵۰۰ ریال	<input type="checkbox"/> حق اشتراک مبلغ ۵۰/۰۰۰ درصد هزینه از طرف فصلنامه پرداخت شده است.

شماره حساب برای اشتراک فصلنامه

نام صاحب حساب	شماره حساب	نام بانک - شعبه
آقایان قدرتی و تابان	۰۲۰۵۹۴۱۱۶۰۰۳	صادرات

لطفاً برای کسب اطلاعات بیشتر با انتشارات و امور مشترکین فصلنامه به شماره تلفکس ۸۸۸۰۲۴۷۶ نemas حاصل فرماید.

فصلنامه مطالعات راهبردی : تهران - خیابان کریمخان زند، خیابان آبان جنوبی، خیابان رودسر شرقی شماره ۷

کد پستی ۱۱۱-۱۵۹۸۶۳۹ - پست الکترونیک Shop@risstudies.org

تازه‌های نشر

۱. ایالات متحده و قدرتهای بزرگ
۲. اقتصاد سیاسی مداخله‌گرایی در سیاست خارجی آمریکا
۳. اتحادیه اروپا؛ هویت، امنیت و سیاست
۴. بازدارندگی - چاپ دوم
۵. قدرت نرم در سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا
۶. اینترنت و هویت ملی جمهوری اسلامی ایران
۷. انقلاب اطلاعات، امنیت و فناوریهای جدید
۸. سیاست خارجی آمریکا در قبال جمهوری اسلامی ایران
۹. بررسی تطبیقی امنیت ملی و حقوق بشر
۱۰. استراتژی امنیت ملی بریتانیا
۱۱. تحول مفاهیم در روابط بین‌الملل
۱۲. درآمدی بر سیاست‌گذاری امنیت ملی
۱۳. مناسبات راهبردی چین و ایران
۱۴. قدرت افکنی
۱۵. امنیت و روابط بین‌الملل
۱۶. فرهنگ و امنیت
۱۷. چشم‌انداز عراق آینده و بررسی روندهای داخلی و خارجی
۱۸. دانشنامه نظامهای انتخاباتی

Multilateralism and Trans Atlantic Relationship in Afghanistan

Yaser Nooralivand & Ali Khalilipour Roknabadi

This paper intends to answer the question that what the election of President Obama and the new multilateral policy have resulted in Afghanistan. The answer is that this policy has brought the transatlantic views more closely to each other and led them to more joint actions and cooperation. On the other hand, the effective multilateralism will get success only if the Europeans invest more on hard power and the US to be committed to pay more attention on soft power.

Keywords: Unilateralism, Multilateralism, Security Strategy, Terrorism, Trans-Atlantic Relationship, Afghanistan.

The Strategic Relationship between the United Arab Emirates and the Islamic Republic of Iran (2000-2011)

Hamid Salehi

The importance of the relevant issues and variables involved in the foreign relationship between the countries are different to each other and their influence is not equal. While some are not of much significance, some others effect national security and are of the vital interests of the countries. This paper aims at analyzing the effective elements of the strategic relationship between the I. R. of Iran and the UAE through constructivism. In this way, other than a theoretical analysis and illustration of the foundations of the UAE's foreign policy, the main issues studied in this paper are as follows: Iran-Arab regional competition in new Iraq, Territorial disputes between the two countries, Iran's nuclear activities, the revolutionary movements in the Arab world especially in Bahrain and finally the economic relationship between the two countries. The findings of this survey proves that in spite of some major disputes between the two countries, there exist a strategic kind of relationship between them that lessens possibility of unilateral actions with the other's cost. None of the two countries can secure its own interest without paying due attention to other's interest. Other than mutual dependence due to geographical proximity, are dependent to each other in the economic, social and cultural areas which has been created and strengthened during the last three decades.

Keywords: the United Arab Emirates, the Islamic Republic of Iran, New Iraq, the GCC, Arab Revolutions, Mutual Dependence.

**The Relationship between Geopolitical Security and Sustainable Development;
the Case of Uremia Lake**

Morad Kaviani Rad

Through criticism of traditional approaches and by raising environmental concepts, the critical geopolitics has appeared as the critic of environmental destructive models of development. In this way, the concept of interest based on modernity and hard ware approach along with the attempt to meet the increasing needs of the population has led to destruction of the environment the result of which has appeared in the form of environmental crises. Therefore, the assessment of the durability of the environment has faced sever challenges. This paper's data are showing that like other countries, in Iran the development oriented thoughts have not paid enough attention to durability of environment. The estimates are signifying that the Uremia Lake area has been decreased due to natural and human factors. And if this situation continues, the Lake will get dried and this will lead to disastrous consequences. Thus, the relevant plans should pay attention to the human factors and shift of the model of plantation as well as subsistence pattern.

Keywords: Critical Geopolitics, Environmental Crisis, Dam, Uremia Lake.

The Inter-subjective Foundations of Identity in the Islamic Republic of Iran

Elham Rasouli Thaniabadi

According to the constructivism, the states are not like economic actors who make decisions and behave due to the consequence logic, but they are social actors who have act based on relevance logic (their own identity). Therefore, to appreciate the foreign policy of the states, first one should bear in mind the Inter-subjective foundations of their identity; the foundations that can influent the shape of the identity and lead towards a special behaviour at the national and international levels. The purpose of this paper is to study the Inter-subjective foundation of identity in the Islamic Republic of Iran mainly in the domestic level. Accordingly, the author argues that these foundations are divided in two separate categories, however, with mutual influence. The first category contain the norms and doctrines which are originated totally from the religious-Islamic and especially Shiite sources and the second category are attitudes and understandings with the political culture of the Iranian people.

Keywords: Identity, Identity Foundations, the Islamic Republic of Iran, Political Culture.

Jurisdiction of the International Criminal Court in dealing with terrorism

Peyman Namamyan

Terrorist acts and challenges caused by them have led the international society to adopt several instruments to deal with them. On the other hand, within the Rome Statute in 1998 and establishment of the International Criminal Court, a special mechanism was approved to cope with the international crimes. The ICC enjoys merely the legal jurisdiction against the most important crimes according to the International Law; however, in 1994 the International Law Commission proposed that some other treaty crimes, including terrorism, to be covered under the scope of the ICC jurisdiction but its failure to conclude on this matter not to be enshrined under the ICC jurisdiction. Of course, one could argue that even though trial of terrorists is not envisaged in the ICC, but it is possible to bring those crimes under another part of the jurisdiction of the ICC which is already accepted and it is crime against humanity.

Keywords: Legal Jurisdiction of the International Criminal Court, Terrorism, War Crimes, Crimes against Humanity, Genocide, Article 7th of the Rome Statute.

Social Capital and Sustainable National Security

Haadi Abbaszadeh & Kamran Karami

This paper studies the relationship between social capital and sustainable national security and its main question is as follows; what is the role of social capital in promotion of sustainable national security and what are its mechanisms? In answering these questions first the challenges of modern security is discussed and then the role of social capital is considered under the said process. Based on the findings of this paper, social order and national security are outcome of citizen's and the interest groups satisfaction and this in turn is subject to existence of powerful social networks originated in durable and institutional process which can be represented in a influential social capital. The theoretical findings of this paper indicate that social capital can directly influence sustainable national security through several ways and means including increasing the national solidarity, facilitating socio-political and economic crises management, preventing socio-political passiveness, promotion of the capacity of the system, consolidation and promotion of national identity and deepening the trust.

Keywords: Social Capital, Sustainable National Security, New Security Challenges, Systemic Approach.

ABSTRACTS

Power Technologies in Soft War

Seyed Jalaladdin Dehqani Firoozabadi

This paper aims at surveying the ways and means of power exertion through power technologies in soft war. This kind of war, more than others, is based on a productive power and this covers especial powers in the process of which the human being is taken as object, subject and so is controlled and criticized and then within the inter-subjectively accepted patterns, the power is exerted. Therefore, in spite of the popular definitions, soft war also implies a special type of violence which is structural and symbolic one. In this kind of war, instead of his body, the mind of human being is aimed to be dominated and then the human aspect of his environment is occupied and colonialized. This process is realized through three simultaneous phases including stabilization of ones' own values, destruction of other's values and changing the second ones into first ones by using technologies of the productive power. To appreciate reference, discourse, culture and subject are some of the most important power technologies in soft war.

Keywords: Soft War, Power Technologies, Subject, Symbolic Violence, Inter-subjectivity, Discourse.

**TABLE OF
CONTENTS**

Editorial	
ARTICLES	
Power Technologies in Soft War <i>Seyed Jalaladdin Dehqani Firoozabadi</i>	5-30
Social Capital and Sustainable National Security <i>Haadi Abbaszadeh / Kamran Karami</i>	31-58
Jurisdiction of the International Criminal Court in dealing with terrorism <i>Peyman Namanyan</i>	59-84
The Inter – subjective foundations of Identity in the Islamic Republic of Iran <i>Elham Rasouli Thaniabadi</i>	85-114
The Relationship between Geopolitical Security and Sustainable Development: the Case of Uremia Lake <i>Morad Kaviani Rad</i>	115-147
The Strategic Relationship between the United Arab Emirates and the Islamic Republic of Iran (2000-2011) <i>Hamid Salehi</i>	149-173
Multilateralism and Trans Atlantic Relationship in Afghanistan <i>Yaser Nooralivand / Ali Khalilipour Roknabadi</i>	175-200
Annual Index in 1389	201-223

IN THE NAME OF GOD

Strategic Studies Quarterly

• Vol. 14 • No. 1 • Spring 2011 (1390)

Publisher: Research Institute of Strategic Studies

Executive Manager: Siamak Rahpeik

Managing Editor: Amir Mohammd Haji-Yousefi

Editor: Farzad Poursaied

Notice:

Views expressed in articles are those of the contributors and should not be construed as representing those of the Research Institute.

Type: Research Institute of Strategic Studies



Address: 7 Roodsar St. Hafez Ave,
Karimkhan Zand Ave. Tehran. Iran

Mailbox: 14155-5189 **Tel:** 88801147 **Fax:** 88896561
Email: quarterly@risstudies.org